

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228532**

UNIVERSAL  
LIBRARY



OUP—2272—19-11-79—10,000

101

**OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY**

Call No. 92352

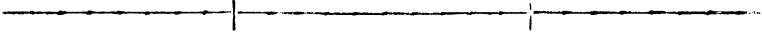
Accession No. P1565

Author

Title

امیر علی خان  
سیرت نامہ

This book should be returned on or before the date last marked below.





# بیرنگ نامہ

تصانیف

جناب مسطر طاب منی القاب نواب

محمد امیر عالی خان بہادر

نام اقبالہ

مصنف امیر نامہ و وزیر نامہ و غیرہ



در مطبع

اردو گائیت واقع شہر کلاکتہ

در سنہ ۱۸۷۶ ج

طبع شد



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### عهد

پیدا است ز ماه نابه مایی بس آیه قدرت الهی  
آدازه صندیش بهر سوست بر زره گزاه و طرقت اوست  
هر چهره که ضلع زد الجبال است ائینه طلیعت کمال است  
هر برگ گیاه کز زمین رست بر پاکئی اوست جبینی چست  
هر قطره به بحر رده نمود است هر ذره دلیلی مهر خود است  
گویند بزبان حال هر شی انسانی قدر قدرت وی  
در نعمت حضرت سرور کائنات

محمد گزین کرده دوسراست محمد سروا فر انبیا است

محمد حبیب جهان آفرین محمد شهبان شاه دنیا و دین  
 محمد خراوند قدر رفیع محمد همه عالمیان را شفیع  
 محمد که کواکب در شان اوست همه خلق ممنون از عیان اوست  
 محمد علاج دل زار ما است محمد همه درد دار او است  
 محمد سر و انفس خاص و عام علیه الصلوٰة و علیه السلام

### دزمنتیبت ائمه هدی

جمله آل سرور یخرالانام مقده آمد بی هر خاص و عام  
 وان اما نیکه مقبول حق اند نائب حق و دکیان مطابق اند  
 حجت حق اند هر جن و بشر آن بروج پنج رخ دین اشاعشر  
 رحمت حق بر روان جمله باد سیما بر روح آن عالی نهاد  
 که وجودش شد ظهور این همه وز ظهورش شد شیوع دین همه  
 آنکه باب عالم ختم الانبیاست در جهان را پیشوا و رهناست  
 جوهر فرد شرف زوج قبول گوهر سادات را اصل اصول  
 رضی شیر حق آن عالی مقام باد هر وی همه در دود همه سلام

اما بعد همه بخوانند جل و عظیم و نعمت سرور انبیا  
 و منقبت حضرات آل عبا الهی علیه السلام النعمیه و الشنا بر  
 ارامی منبر عظیمای روشن ضمیر روشن و مبرهن باد که  
 این مراحل پیامی دشت نادانی و گام فرسای گشت سنازل  
 زویده بیان کین نده حضرت باری امیر علی اثناعشری  
 سروطن قصیده باره شمعانات صوبه بهار بهر بهار تجاویز اللذهن  
 خلیفاناه - واحسن الیه فی جمیع احواله - بعیا من حبیبه  
 و آله - از آن روزیکه عفاش بدرستی نزدیک شد و هوش  
 و حواس بر مرکز خود جا گرفت بعنایت و انفضال مغضال لایزال  
 تعالی شاده جز بفرایم آور می مایه عالم و خرد پیر داخت و مرستیونی  
 سعادت ازلی و توفیقات لم یزلی شفای دیگر که گویند داشت  
 اگر چه بکسب معیشت و جاه که هرهای بند نمن را از آن  
 چاره نیست نیز کوشید اما از احراز آن مایه که کمال انسانی  
 و غنای نفسانی در آن متصور بل مصدق است بر وفق فرصت  
 اوقات و شوق و استعداد خود خدمات زور زید و

با آنچه حضرت کرم و رحیم بالطف عمیم خود این بیج میرز را  
 بنواخت و منت بر جان ناتوان این بیسحران نهاد هزار  
 چند پیش از آنست که در مطمح نظر این بی بال و پر بوده  
 زیاده تر شکر و سپاس بر انعاماتش از آن بیارگاه  
 کبر یا بشهر بجای آرام که محسود و منبسط اکثری از طوایف  
 انام گرفته ام نه حاسد و بداندیش نکام زر و جواهر و  
 حشم و عنابر و آسائس که زیر تصرف خود دارم عاशा که  
 فخری بدان نکردم و مایه عظمت و استکبارش برگزینی انکارم  
 بلکه هر کس و ناکس را بهتر و نیکوتر از خود می شمارم  
 چه نه از خزینه دانش و فراست کیسه آرزو حسب خواهش  
 بر کرده ام و نه از گرد آدری زاد مراصل دار آخرت نصیبی  
 برده اگر کار به حساب افتاد بنده ام سزا فکنده و اگر رحمتش  
 کار کرد دست غفار و منم حامی خطا کار \* \* \* ع \*  
 که مستحق کرامت گناه کارانند \* فماترجوا لامن لطفه  
 الجبیل - وهو حسبی ونعم الوکیل - به تجارب کردنش

دوران بیک شناخته ام که دولت و احساس اگر چه  
 بیخبر و بشمار باشد ناپایدار و بی اعتبار است - د علم و هنر  
 سرمایه ایست بیش بها و دولتی بی انتها - علم گوهریست  
 آویزه گوش جان اهل تمیز - و هنر جوهریست در نظر  
 ارباب نظر عزیز - آن ستاره ایست نور افروز از پر تو شم .  
 انزاس زکیه فروغ انتها - و این مشعلی است ظلمت  
 سوز از صرصه حوادث روزگار . بی پروا - علم و هنر . همین  
 سرمایه ترقیبات انسان - و برای عروج بر مدارج فضل  
 همین نردبان است - جزا دولتی که هر چند صرفش کند  
 افزون است - و صاحبش در سفر و حضر از دست برد  
 سارقان و رهنمان همیشه مصون و مامون است - خداوند  
 علم و هنر تو انگیر است که به هیچ حال فقیر نگردد - و صاحب  
 جمل در هر حال فقیر است اگر چه مال فرزندان دارد پس  
 به همین فهم و خیال بگرد آدمی این دولت لا یرتال صرف  
 اوقات بیش از حوصله کردم و بهوای مید این شاهباز

مانند پرواز رو به رسو آردم چون اقسام علوم بسیار و  
 انواع فضایل و کمالات بیحد و شمار است و کسان بافغان  
 طبایع و اذنان به تحصیل و تکمیل علوم و کمالات متفرق اند  
 هر فردی بی نوعی ازان دویده و بدون لذت خاص چاشنی  
 بنزاق کام جان بخشیده - ابن بی بضاعت که بیشتر  
 به صحبت ارباب سب و تواریخ بهره اندوز گشته و  
 مجائب احوال روزگار و غرائب سوانح دور دوار سمع  
 دلش زیاده تر بگذشته بسوی این فن لطیف که  
 فوایدش بسیار و انکاهیش شمع انزوز کاشانه  
 عقل و اعتبار است رغبتی بخاطر فایده داشت تا به مرور زمان  
 سرمایه ازان گنج بدینج حاصل ساخت و گاه گاه باجیان  
 فرصت حسب حال زمان به تحریر وقایع و حالات نو و کهن  
 نیز پرداخت و لیکن چون عقل و عمر جوان داشت و فکر  
 و قلم روان بمحفظ و نگه داشت آن ذخائر دانش اعتنا کمتر نمود  
 و ازین است که حرفی ازان دفتر منتشر و شایع و مشتهر نگردیده

گو نزد بعض قدر دانان چه عجب که بعض ازان تا الان نیز موجود  
 خواهد بود لیکن نزدیک را فتم آثم عمریست که حرفی ازان ندست  
 بلکه اثری و نشان هم ازان نمیدانم چون آن پیشینه دفاتر گویا  
 یکسر معدوم و نامعلوم گردیده و سی شب غفلت جوانیم را  
 روز سفیدی عهد شیب بر سر رسیده تا بش آن آفتاب  
 سرگوه بیدار از خواب غفلتم کرد تا چشم مربی بنانی همان  
 گذران بکشادم و دانستم که گذاشتن یادگاری از علم و  
 دانش در این جهان بی ثبات از جمله واجبات است اول  
 بدین نسخه امیرنامه متضمن احوال بزرگان ملک و مال  
 دیندی از حالات ابتدای خود با همه قلت فرصت و تشنت  
 بال در سال بیستم صد و هفتاد عیسوی پرداختم و دیباچه اش  
 را بنام نامی شاهنشاه بنده و انکاستان موشح ساختم چنانچه  
 آن نسخه دانش پیشکش ایستادگان بابه سیر فلک  
 نظیر ماکه بخشیدم گردید اراکین آن بارگاه سپهر اشنا  
 بمقتضای کمال به نروردی و کرم گتری اعزاز نامه متضمن

پندیرانی و تحسین از حضور فیض سمور شهرنشاہ خورشید گاہ  
 بتاریخ دہم اگست سنہ ۱۸۷۱ ع. نام این تدبیر آگین  
 صادر فرمودہ سرافتخارم را بہ فلک عز و اعنالی حائیدند بعد از ان  
 کتاب وزیورنامہ متضمن غلامہ حالات و دوران عظمت نشان  
 حضرت بادشاہ کیوان پایگاہ ملک آورده نوشته بحضور پر نور  
 ہندگان نریا مکان حضرت شاد: تمجہ گذرانیدم بحمد اللہ کہ از رہگذر  
 غایت عنایت بحال این عبودیت اشتمال منظور نظر  
 فیض اثر حضرت قبائہ عالم و عالمیان افتاد انگشتی کہ حضرت شاہ  
 جمجماہ بہ قبولش بردیدہ ہنر بسند بہ نہاد ہفتہ آرزوی دلہم را  
 بر تہج غنیمت نمود سیدہ فصل بہار بکشاہ از مطالعہ کتب سیر  
 و توالیخ بیک روشن و پیدا و ظاہر دہویدا است کہ از  
 سخنوران پیشین زمان بسی نکتہ سنجان معنی پردہ بہ جمع  
 و تشوید سوانح کشور خدایان نامدار و فرمانروایان با عز و وقار  
 صفت اوقات عمر عزیز نمودہ اند تا نام نامی اما جہ و خواجین را  
 باذکر دکلام و اخلاق شان در صحف آفاق جہان تا ابد الابد

به نیکي گزاشتند و خود ایشان هم بدان وسیله جمیله  
 تو گوئی زنده و پانده جاوید مانند چنانچه تاریخ یسنی - طبقات  
 فاضلی - قرطبیون - شاهنامه - تاریخ طبری - ابواب  
 الجحان - تاریخ و صاف - ذخیره الملوک - ظفرنامه - و  
 ماثر الامرا - و صد امثال آنرا بنام بادشاهان ذمی شهبخت و شان  
 مزین ساخته اند و طراز آغاز هر یکی را بنام کشور خدای فرمان  
 فرما پرداخته اینچنانچه سخن از چهره کسان حکایات صداقت  
 آیات سالک ایام مناسب مقام خوش باد آمد که چون  
 فرانه ارسطاط لیس مسابن حکمت را که گرفته گنجی است  
 بر خاتم عقل و اعتبار و خوشتر از چینی است تا بنام معرفت  
 کردگار بدون ساخت و در پایه کتاب بنام گرامی خاقان  
 دادگستر شاه اسکندر نوشت شاه بجله وی آن خدمت  
 نمایان علامه جواهر و قماش چمدین هزار دینار زر سرخ  
 بوی ارزانی داشت و به کلمات بسیار ستود گویی از  
 هم نشینان عرض نمودند که اگر بهر مولف کتاب چنین احوال

و افرو بی محاسب بخشیده آید باندک روزگار جمله گنجینه شاهی  
 پاک رفته خواهد بود بادشاه فرمود که اگر کسی شمارا زندگانی  
 جاوید بخشید او را چه دید گفتند هر چه دسیم کمتر باشد بادشاه فرمود  
 حکیم مرا ازین کتاب تا عمر دنیا زنده داشت که حیات دوام  
 بواسطه بقای نام بمن بخشید پس بجادوی چنین احسان  
 نمایان من بر مزدگانی چه بخشیدام \* \* نظم \*  
 صلاطین که مارک و نگین داشتند متاعی بجز نام نگذاشته  
 کیانی و ساسانی همیشه او ز گفتار فردوسی آمد بیاد  
 ز محمود و مسعود با تاج و گنجی برین از آنها شده بکاتبه سنج  
 چه تیمورشه سومی دارالانرا از ظفر نامه ماند از دیادگار  
 غرض هر که رفت از راهی جهان دهند از تصانیف دیرا نشان  
 فراوان منت مرگ همان خدیو جهان آفرین راست که من جان  
 نثار فدوی اخلاص شنار درین پیرانه سر می با همه اطاعت گتری  
 نکار فانه شارسنان سخن را بریامن اسماهی جلالت  
 انهای مسعود بادشان کشور کشاو باند نکاهان قدر شناس گویی

آرا رنگین کرده ام و بهرند خامه مدحت بکار را بخوش نویسی  
 صورت عدل و اخلاق چنین عالیجهان سپهر افتاد و الا دستگامان  
 نهفت اساس مهلت گرا بکار برده اگر با همه بیداشی  
 مطرح انظار عنایت های خامه حضرت شاه و شاهنشاه  
 گذشته سرمایه مفاخرهای دارن عامل سازم و چهره روزگار  
 و سیاهی لیل و نهار خود را باقباس پرتو انظار این هر دو مهر  
 و ماه پر نور وضیا کرده غلغله مسرت و شادمانی از چارموی این  
 کهنه افاق تابه سراپرده قصریهای روان اندازم شگفت  
 تواند بود آری

خور نور دهد ذره بی نور و ضیاء را شان به عجب گرسوازند گدا را  
 چون آن هر دو تالیفات مدون و مشتمل گردیده و سالهای عمرم  
 به شصت و ششم رسیده سرانجام دیگر تالیف ضخیم درین  
 ضعف پیری با همه کثرت مشاغل که از نظم کار خانات  
 سلطان سکندر شان حضرت بادشاه اوده اذام الله سلطنته  
 و دیگر طایف ضروریه تمدن با انضمام خدمات سادوسان

و اهتمام حاجات اکثر عزیزان نغمه وقت خود دارم سخت  
 اشکال بلکه قریب تر به محال لیکن از اینجا که طبعم خو کرده  
 اشتغال سخن و از روز اول دل داده این فن است  
 با همه موانع نخواست که از آن باز ایستم و ساعتی را از  
 شب و روز که نهانی یابم را بیکان بگذارم اوقات عمر گذران  
 بس عزیز است حیف است اگر نفسی هم بیکار رود و  
 صرف اوقات عزیز درین دار فانی بکار یادگارهای باقی کرده  
 نشود لهذا فکر میکنم که کدام تازه رودادی را بقیه تحریر  
 در آرام دنیا هر امکان خود دست و قلم را از املاهای مضطربان  
 قریب باز نذارم در همین فکر بودم که عقاب رموز آگه چنین  
 به ایتم فرمود که در امیر نامه بعضی احوال فضائل اشتمال  
 عالی شان و الا دودمان لارده ارل آف میو به تسوید در آمده و  
 چیرگی باقی مانده آن باقی مانده را باحوال عظیمت اشتمال  
 جناب و ایدر ای حال رونق بخش کشور جنت نشان  
 هندوستان لارده فارتهه بروک صاحب بهار که بتار باش

ایوان معدلت و دادگستری را بحامی اول آف میو . پنجم  
 دانگ جهان درین عهد و زمان گرم فرموده و رنگ الم مفارقت  
 اول آف میو از سبجینجل ضمائر اخلاص ذخائر هوشمندان  
 خبرت دستگاه و حق شناسان پاک درون بصیرت پناه پاک  
 زدوده برنگارم و به ضمیر آن مضامین چند دل بپسند که ملایم  
 حال و مناسب مقال باشد بر بخشها حواله قلم کرده یادگاری  
 در دست انبای روزگار بگذارم بس بموجب هدایت عقل  
 سراپا درایت برنگ آمیزمی این نامه رنگین رنگی از شرف  
 و ناکامی برآردم و چون طراز این نامه رنگین بنام نامی نیاکان  
 و دودمان با عز و شمان بپیرنگیده برستم لهذا به پیرنگ نامه  
 موسومش کردم و برشش بخشش و یک روزانه ختمش نمودم .  
 بخشش یکم در لفظی چند در آ میرز حسرت خیزه بین  
 واقعه جانکاه لار اول آف میو بهادر که پس از نگلش  
 نسخ امیرنامه واقع گردید \*

بخش دوم در بیان اجمالی سبب و نسب علی الفیاب

لار و نارتیهه بووک بهادر و ایسرای ممالک هند و کار گزار بهای  
وی در ممالک انگلستان \*

بخش سوم در ذکر ردفق افزومی عالی جناب و ایسرای مردم  
بکشور هند و بیان ظهور بسا کارهای غیر درین دیار. توجهات  
آن گرامی وقار و تفصیل کارهای مذکورده این است اول  
موقوفی انکم تنکس بکمر فیض شمیم آن و الاشان و درین بیان  
شرح کیفیت ابرای تنکس و حقیقت ان نیز مذکور است \*  
دوم ترقی تعلیم علوم و پسر بعهد آن و الا گهر \* سوم درستی  
بد نظیرهای نظامت سواد مرشد آباد بیسین امداد آموهالی نهاد \*  
چهارم تأیید واعانت آن و الا حشمت بسرا انجام عروسی  
دختران عظمت نشان بادشاه بمجاه اوده \* پنجم امن از  
بامی جانگزامی قحط بمبیا من حسن توجهات ان و الا مقامات \*  
ششم کشایش ابواب تجارت مابین ممالک هند و یارنده  
درستی و امن راه دیگره \*

بخش چهارم در ذکر احوال و انظام ریاست بروده \*

بخش پنجم در احوال درود سیمت آمود شاهزاده  
البرت اچوره پرنس آف ویلز بهادر ولی عهد سلطنت قوی  
شرکت انگلستان و هندستان \*

بخش ششم در بعض احوال ترقیات مدارج این خاکسار  
و حصول خطاب نوابی از گورنمنت انگلشیر بفضل خداوند  
کردگار و شرح حالاتیکه بعد تحریر نسخه امیرنامه تا این زمان  
بظهور رسیده \*

دردانه در ختم کتاب بذكر محمد بهندگان عالی جناب نواب  
لفتننت گورنر گورنمنت بانگال \*



## بخش یکم

در نظمی چند در آریز حسرت خیز باد بسین  
و افعی جاگاہ رادت آنر بل ارل آف میومر  
و چارد سوتهه ویل برک کے پی وائی کونت  
میو بیرون نیاش کو کلکتیو وغیره \*

ز رفت نگاہان دانش آئین و والا نظران حقیقت بین که بیدیه  
اعتبار بیننده احوال روزگار و بنظر بصیرت داننده بیک و بد  
دوش و گردش نامی این دور دوار اندنک می فهمند که بسین  
احوال ملالت اشمال آن سه دار باعز و قار چنان جانخراش  
مصیبت باشم است که از قلم و زبان کا سه لیسان خوان  
تفصیلات و مستفیدان مانده اخلاق و صفاتش در بیان  
این فم هوشم ربا و شرح این الم جاگزا فرمی جز آه و صدائی  
غیر از ناله جاگانه تواند بر آمد هیما ت هیما ت هینگامیکه آن

یکتای زمان و رست و الاشان بهمت مردانه خود شب در روز  
گرم آرایش و فلاح جوئی این ملک و الهی این ملک می بود  
و از رهگذر راد منشی و دالا گوهری بر بسا مصالح برمود و فوائد و  
منافع خیر آموز برای کامیابی مصیبت زدگان فلک کج رفتار  
فکر تهای شامان و توبه و الهیات های نمایان بهر دقت و  
زمان میفرمود فلک کج رفتار که در بی آزار هر یکی میباشد  
و دشمنی (+) دون بهمت که دلهای اهل جهان را تازه کنز لک خم  
بردم می خواشد نخواست که بدستاری آن بالا چاق (+) یکتای  
آفاق اسباب صلاح این ملک بوجود آید و ابواب فلاح این دیار  
به مجلینکه تنهای دلی آن عادل دریا دل بوده بکشاید تا به هشتم  
روز ماه فبروری سال هفتاد و دو بر ایسجد صد هجوسوی که سه حال  
و دو ماه آن عالی شان را درین طرف آبادانی حکومت و کارمندی  
گذشته بود فلک کج باز طرف سنگ حادثه هر شیشه زندگانی

( + ) دشمنی بالفتح بر وزن بلندگی بمعنی خنیا روزگار .

( † ) بالا چاق بمعنی سردار و حاکم بزرگ .

آن صافی نهاد انداخت و بطرف دشنه ستم پهلوئی ناز  
 پروردش را بسان گلومی بسمل مذبوح مجروح ساخت  
 افسوس هزار افسوس که هنگامیکه آن گرد دلادر در خاکپاره  
 پیورت بلیر بر عزم نهضت طرف دار الحکومت کلکنه آماد  
 سواری بر مرکب بحری دغانی بود عین مرلب در یازبانه اجلس  
 از آتش خص پوش وجود خاشاک نمود ناحق کوشی کور دلی  
 حق فراموشی سه برزد و آن دلادر یگانه به بیخسری از شور  
 طبعی زمانه جام غم آشام تلخ آب فنا بکیفتی در کشید و صبراب  
 از ان گردید که خیال هیچ متنفسی بدانگونه واقعه جاهلکه هرگز راه  
 نداشت و عقل هیچ هو شمندهی آن صورت حادثه را قرین اسکان  
 و قیاس نوعی نمی انگاشت •

للمولف

آمد آه از آن صدمه غم جیف مدجیف از ان دست ستم

ای وای - للمولف

این نه خون عیش و اسن و عدل تنهار بخنی

آردی مردمی هم بی محابا ریغنی

ای کم از روباه ناست شیرگفتن جاها بیست  
 این چه آب نیخ اندر خون بیجار یخنی  
 گوهر یکتای مردی را چنان دادی بیاد  
 سنگ بدگوهر شدی بر لعل یکتار یخنی

جسم خالی آن قهرمان عالی را بانواع تزویرت شانه و کمال  
 فرو احتشام و اعزاز و احترام تمام برد و دکش ۳۰ انبی، فتنه همان  
 شهر صدمات بهر مدار الحکومت کلمتة رحانیدند جمله خاص و عام  
 این بلند با صد ناله و آه همراه بودند و بحوشش غم و الم اظهار  
 خلوص و ارادت باطن محبت موطن می کردند بهجوم فوج موج  
 در موج سان سیلاب غم با جنازه آن بحر کرم روان بود  
 سرنگونی جمله لشکریان با تفنگهای شان آتش غم و الم  
 نظار گیان را سرباندمتری نمود - چه گویم هینکاسیکه شاکاهای  
 نام از بالای قلعه فورق ولیم سمری شد بر ضربت حصص  
 حصین قلب سنگدلان را بصعای غم افزای شکست زیر  
 افتاده دیدن نشان قلعه راه صبر و قرار بر سردوان جاده انتشار

مرتاسری بست. فرض بچندین شوکت و اهتمام جسدش را  
 تا ایوان گزرنمی آوردند - در بالا خانه آن ایوان عالی شان  
 صد نشین در بار جمله ماتمیان بی تاب و توانش کردند  
 همانان شست کاشانه طرفه ماتم خانه گشت و به جمعیت انواع  
 لوازم رنج و هیشانی در هر نظر صدمه تازه بردلهای  
 نظار گبان میگذشت بند بودن آن مکان وسیع راه بیت الضیق  
 مهیبت را بر حاضران. مجمع غم زیاده ترمی کشاد - سوختن شمع  
 بر سر بالین آن چراغ افروز محفل عز و تمکین یاد از سوختگی دلهای  
 خمر دگان خسته جان میداد از مسکریان تی چند ز آدور دور  
 با تنگهای سرنگون بهیستی برگماشته بودند که کیفیت مبهوتی  
 وحسرت ناکی شان بردلهای بینندگان کاری میکرد و تماشای  
 صیرت و سکوت مجبورانه جمله متعینان آن مکان صد هزار  
 ناله و آه از دل پر درد گذرندگان بر می آوردند صرف آن ایوان  
 عظیم الشان تاریک بود بلکه تمامه این شهر بمان سخت  
 سدی بهنجان بچشم اهل بنجان تیره و تاری می نمود و روز کامل

آن ایوان عظمت نشان عزا خانه ماند بالاخر بتاریخ  
 بست و یکم فبروری جسد آن دلاور اولوالعزم را  
 که برای طلسم حیرت وحسرت صورتی شایان تر از ان نبود  
 نشان حسروانه بر چهار دقانی با صد رنج واضطرار روانه  
 انگلستان دیار نمودند آه صد آه که صدمه مقتولی جناب  
 فارصن مناصب چیف جسٹس از دلہای اہل جہان ہنوز  
 دور شدہ بود کہ این صدمہ جانکاہ تر از ان بلج بازی این  
 دور گردان رونمود

ز دلہا کم ہنشتہ یک غم دل غم دیگر بدلہا گشت حاصل  
 ازین دوران کجا کاری کشاید کہ احساعت غمی بر غم فراید



## بخش دوم

در بیان اندکی از نسب و الامی عالی جناب  
لاریق نارتیه بروک گورنر جنرل دو ایسرای  
حال ممالک جنت نشان هندوستان با بعض  
اجمالی احوال عظمت اشتمال بعضی نیاکان  
انجناب عظمت و شوکت ماب و ذکر کار  
گذاری های انوالا شبان در ممالک انگلستان

للمولف

شکر که از شام تا نور مه آمد پدید و ز شب اندوه بار صبح سمرت و سده  
ابر سیاهی که بود بارش رحمت نمود ختم شد ایام غم مرده عشرت رسیده  
از اینجا که سنت قدیم خداوند حکیم است که بعد از زمان  
عمری سر راه بندگان ضعیف و ناتوان خود زودتر کرامت  
می فرماید و مکافات هر سختی به آسانیهایی بفرماید عظیم و کرم

عمیم خود بینماید و میکهد از صدمه انتقال اول آف میو عالم  
 در نظر ساکنان این ملک تیره و تار گشته بود و هر روز سیاه  
 غم غیرت شب های دیحور چشم دیده و ران می نمود کرم عمیم  
 نه او ند کردیم بخت متوجه حال مالت اشغال این ملک و الهی  
 این ملک گردید و عالیجناب لارده فارتقه بروک بالقبایه العالیه  
 را بعد از فرمانفرمائی این جا برگزید از طلوع فیض لموع این مهر  
 سپهر محنت و داد گسستری جمله ظلمت های غم و الم مبدل  
 بانوار سرور نامحصور گشت و شب مصیبت و سخت جانی

منقاب بصبح عشرت و کامرانی گردید

هر طبع ماول گشت آزاد از غم هر رنج که بود شده بر احوال مبدل  
 شیرین شده کام تلخ مرد و لشخواه شهادت نصیب آنکه خورد می حظان

از این بنا به بیان شرایف حالات عالیجناب معلی القاب

و البهرامی و روح می پردازم و مجملی از مساعده حسب و نسب

این عالی شان دال و دمان را سراغاز عنوان بیان ساقه

شرح کیوت عدلت پروری و فیض گسستری اینکهد

و ایسرانی این عادل باذل پرتو ظهور افکنده بطور نمونه از خردوار  
و اندکی از بسیار برمی طرازم \*

هویدای خواطر دانش مظاهر باد که عظمت پایگاه رفعت  
انتساب نواب مستغنی عن الالقاب فرمان رومی ممالک  
وسعت آباد جنت نشان هندوستان نائب حضرت  
ملکه معظمه شهرنشاہ زمان المنخاطب به بیرون ذار تهنه بودی  
که نام نامی و لقب گرامیش طامس جارج بیرونک  
می باشد از عالی دودمان باعز و شان بیرونج بوده است  
غالباً بهمین اوائل شانزده صد میسومی در ممالک جومن از  
الهی مقام سکسینی هم به سبب کمالات ذاتی از علم  
و دانش و هم بوجه علونسب و زمینداری و حکومت و بلند  
و قاری با نهایت شان و احترام همدران اقصا جارج معارج  
عز و اعتلا بودند در نخستین هنگام درست اصلاح و عقاید  
و روش مذهبی بتدرک گفتن از صورت تراشی و چاینها  
برستی قبائل پوپ و بیروان ایشان بعهد راست گذشت

دانشگاه لوتپهر اندران ممالک در نامی بندر مستقل  
 الحکومت بدین که برکنار رودبار و بندر باغیاب باکیزگی  
 و اجتماع انواع اسباب دولت و ثروت وافع است  
 اکثری از پیشین نیاکان این خاندان باجرا و استحکام  
 راست رویه دینی لوتپهر کار فرما و محترم بودند تا آنکه پیدای پیرنگ  
 که ازین دودمان صاحب نام و ننگ خیبی سفر آشنا بود  
 و بانواع علم و هنر آراسته سفر بسین در محلی از طائف  
 دیار هالند شهر پر قضای گرانینچن که با طافت آب و هوا  
 و خوبیهای از نار و اشجار و گو ناگون اثمار خوشگوار با نفاست  
 و لطافت آب آلالن و بقصور عالی شان و نیک خوئی باشندگان  
 گومی پیش روی بر باقصبات و امصار آن دیار می برد  
 طرح اقامت با همه عزت و استقامت انداخت و بحسرت  
 و آرام و عشرت و شادمانی تمام با خویش و تبار و اکابر و عماید آن  
 دیار ایام حیات ستعمار بسرمی برد - ساعده خاندان  
 از اینجا برهنه منونی عزت و اقبال و همه استانی علم و کمال

شکر ترقیبات روز افزون مقرون ماند و تا الان به راجه  
 و افضال ایزد تعالی همبختانست تذکار بعضی از نیاکان آن  
 سلسله بانام و نشان را که بدین دوره زمان قربت و  
 اقتران داشته اند باغایت اختصار از برای بصیرت و  
 آگاهی جویندگان احوال اولیای ممالک و شرکای دولت  
 بعد ادراک از بعضی کبرای این دو دمان عظمت تو امان  
 و دیگر عظمامی صداقت نشان و هموطنان شان درین چند  
 اوراق بقمه قلم در می آرم \*

فرینز بیرنگ از اولاد خرد پرثوه پیدطر بیرنگ موصوف  
 همین کار فرمای کلیسای لوتهریان در شهر نزهت بهر  
 بر زمین با دیگر مناصب عالیه آن طرف دیار با هر گونه عزت و  
 وقار بود و بدانشمنده تصرفات ملکی و کیشی و ایما صرف اوقات  
 گرمی خود میفرمود تا از بطن جفت نیک فوی خود بسری  
 گذاشت و اناوار جمند جان بیرنگ نام این جوان بخت بسبب  
 غایت با نده حوصلگی و طو دانش خود باره بیچگی از خدمات جلیله ملکی

و کیشی را بردوش خود نگرفت بلکه در آزادانه شغل بازرگانان  
در ملک کیون بفرستد و جستی و راستی و درستی تمام  
مردن اوقات و ایام می نمود و بمساعدت طالع نیکو فرجام با اندکی  
از مشقت و اهتمام باهم دیانت و حرمت رشد و دولت  
کثیر فراهم آورده بود از وی چار پسران با عز و شان و یک دختر  
باند اختر بعمر سه روزگار یادگار ماندند سر فو انجیس بیرونک سومی  
پسر جان بیرونک در معموره هنتس و غیره بر و تنه پدر نامور خود  
باهم فضایل ذاتی و کمالات صفاتی کار و بار تجارت را بطرف  
رونق و ترقی با پرداخت و هر یکی را از خاندان ذی تبار خویش بلکه  
بسیاری را از مردم آن دیار بحرمت و دولت مستعدیه خود  
بنواخت و به سبب بزرگی خاندانی و فضائل نفسانی که داشت  
چنان مورد ستایش باشد که در میان سال ۱۷۹۳ نود و سوم  
بالای هفتصد عیدموی به خطاب عزت انتصاب بیرونک  
نایب و مخاطب گردید همت و الا نهمتش به فلاح عامه و صلاح  
نامه امواره مستعد بودی تا به با مجالس کنگاش مصالح

ملک و جماع افزایش علم و دولت رای والای دی بسند و مقبول جمله ارباب عقول می گشت او را از لطن حذیله خوش روی و خجسته خوی خویش سماء هدیط هیرنگ دختره ضیفه ولیم هیرنگ رئیس نامی و گرامی مقام کرایدن و برادر زاده طامس هیرنگ که در شهر وسعت بهر کنیطر پوری بمنصب جادیله آرج پیشپ کاژ فرما و مقتدا بود پنج پسران ارجمند و پنج دختران عفت پیوند بوجود آمدند سرطامس بیروننگ پسر بزرگ سرفرانسمیش موصوف باهمه عالی نسبسی و گرامی حبسی و فراهمی محاسن ذاتی و مکارم صفاتی در سال دهم بر هیجده صد ۱۸۱۰ عیسوی علم نکو نامی در ان حدود بدانش و احترام تمام بر فراشت تابان ابای گرامی قدر خود قبای خطاب بیروننگ زیب بالای اقتدار و اعتبار خویش نن کرد اکثر کارهای مسنگ و امور قاجار انگیزه براندران دیار یادگار ازین یگان روزگار است تفصیلاتش را این دجیزه مختصر برتابد این نامور بافضا و هنر از لطن زوجه نکو سیر خود صیبری ارساله کلان دختر عزت

نشان چارلس میلی اسکویپر هفت تن اولاد خجسته  
 نهاد یعنی چهار پسر و سه دختر بگذاشته در سال  
 ۱۸۶۴ شصت و چهارم بر ۱۱۰۰۰۰ صد عیسوی با صد  
 ناموری رخت ازین سرای شش دری بر بست  
 مرفرانسیس تهارنپیل بیرنگ بزرگ ترین فرزند ان با عزد  
 شاننش در خردمندی و خوش کرداری و نونگری و  
 مالداری ممتاز از جمله اقران خود بوده باندک روزی  
 به نمایش بزرگ کارهای رتق و فتق ملکی و جست و جوی  
 انواع ترقیات قومی ممدوح بین آفاق گشت و بمسجد  
 جد و پدر نامور اول بخطاب بیرونظ به نزدیک و دور  
 مشهور گردید و بعد دو سال کما بیش از رحلت  
 پدر نامور خود بخطاب مستطاب بین نارتهه بروک  
 با هرگونه اعزاز شرف امتیاز یافت طبله طبله اش  
 چین کرے چارمی دختر هر جارج کرے بیرونظ  
 چی - هی - بی - پسر می ارجمند فرزند بی طامس جارج

پیرزنگ که بیان سیمت عنوانش همین بعد نام گرامی این  
 رئیس نامی می آید و در حقیقت باعث تخریب این اودان  
 همان فرزانه یگانه آفاق است. بعمر دوازده سالگی  
 گذاشته در عین هنگام جوانی ترک این کهنه خاکدان  
 قانی گفت \* ازین ابن فرزند اقبال پیوند نه صرف  
 پدر نامورش بترقیات مناسب و مطالب خود با کام و  
 مرام گردیده بود بلکه هر سه دستور مملکت یکی بس  
 دیگری. بعهد خود آرزومند و طالبگارش گشتی تا رشته بسا  
 عظام امور ملکرانی را از سهل و دشوار بکفت اقتدار  
 این نوجوان پیرند بپیر می سپرد و از نفویض آن رشته  
 بسا گوهرهای مطالب گزیده و مارب پسندیده  
 بامد آب و رنگ نرا چنگ می آورد. مجملی را از ان  
 حالات مذاقت آیات درین تخریب سلک تطبیر  
 در کشیده عنقریب آویزه گوش از باب هوش میسازم الکامل  
 هرفرانسیس بالقاب العظیمه بس از آنکه چندی به بخت قانون

در ساختن ظهور انواع پراگندگی در امور خانه داری و فهمایش  
 و وسایل خود اما سلیقه بیلابیل جارجینا را از دختران  
 الکزنندر هاوره ام ای اولین ازل آف افینکهم و ممبر نامی  
 پارلیمنت بازواج خود برگزید غایت الامر این پسر تانده اختر را که  
 جز دانش و اقبال و فضل کمال چار جوهر وجود نیست آموشد  
 نه بوده با دیگر گهر گرانیامه یعنی دختران بانده پایه که از خاتون دوم  
 بوجود آمده بودند درین عرصه روزگار یادگار گشته است طامس جارج  
 بیرونک لقب و مخالب به بیرون نارتهه بروک اف - آر - اس  
 الی اخر الخطبات و القابات خلف الرشید پایه دار نیل  
 سر فرانسیس تهار تهیل مدوچ که ایام ممالک هندوستان را  
 بارایش مسند گورنری و افزایش مدارج معالت و داد  
 گورنری بنواخته است و خدمات بکده کوب جرخ کج رفتار  
 ستم شعار را از قاطنان حسنه جان این دیله بقدم فیض  
 لزوم خود یکسر دور ساخته حق اینست که براعات زیر کانه  
 و عواطف مدبرانه حکومت و ریاست نه فقط خارهای ظلم و ستم

ازین گلزار خزان دیده برچیده است بلکه باغوناگون گلشهای صلاح  
 و فلاح رونق کارش را انواع ترقی با بخشیده سال فرخ فال  
 ولادت با سعادتش است و ششم بر ایسمه صد عیسوی است  
 و مولد خاص عظمت اختصاصش مقام میمنت فرجام دار الحماضت  
 ایهت و جلالت موطن شهر نزهت بهر لندن \* انوار سعادت  
 و اقبال در ایام خرد سالی از جبین عظمت آگیش تابان و  
 درخشان بود تا آنکه پدر نامورش با همه جلالت و نبالت بسان  
 قمر مستنیر اقباس با انوار یمن و سعادت از وجود با جود  
 آن مهر سپهر ایهت و اقبال می فرمود هنوز کف پائی پسر  
 تابنده اختر از کنار دایه بر سر زمین فرود نمانده بود که پدر نامور از  
 گرامی منصب لارڈ خزینہ بادشاهی بمهین کار فرمائی دقار  
 وزارت بمعهد لارڈ میلیبرن بزرگ دستور حاضنت شرف  
 عروج یافته قدم اقتدار بر فراز زینہ عز و افتخار بگذاشت وی در زمان  
 سر دستور جان رسل بهادر بر حسب خواهش وی در  
 انتظام افواج و جنگی مراکب بحری و اصلاح طرق کاروانیهای

آن چنان کوشید که بکله وی چنین کارهای نمایان و خدمات شایان  
 اولین لارده اف دی یتد میبر لطفی گشت و علی هذا القیاس  
 همسیرین نمط بافزدنی ترقیبات مدام حیات خارج معارج مانده تفصیل  
 ترقیبات انهم مدارج کم نیست که بدین مختصر بشمارم جلا بر سر  
 اصل سخن می آیم و اصل مقصود بیان را بر ستمندان  
 و الاشان واضح و عیان می نمایم ممدوح فرخ قالم پیش از آنکه  
 با آموزش گاهی در آید دل دانش منزلش از خود بر آن بهتر آموزها  
 مائل بود و خاطر و خیال با عز و جلالتش در هر حال با کتساب  
 فضائل و کمال شاغل بر سخنیکه گفتی عاقلانه و هر بازاری که  
 کردی سودمندانه خویش در هر کار و تفرقه در هر خوب و زشت  
 روزگار همیشه ملحوظ خاطر عاقلش می بود الغرض بعد فراغ از کتب  
 زیرین چون در مشهور ترین آموزش گاه اکسفورد کالج به عمر  
 بسات سالگی بزور ذهن و ذکا و کمال قوت عمل رسا از جمله  
 همدرسان خود قصب السبق برد و به اکثر اوقات شایسته مسناز  
 و بانواع افتخارات به نحمدین و آفرین با خیالی ممدوح و سه فر از برآمد

بنزیر سابقه عاقلت پداری بوادید فوجینو کارهای مالی و ملکی و تحریر  
 با امور مهمل و دشوار شکرمی و دیوانی بزودترین اوقات  
 در سر انجام هرگونه مناصب و خدمات مهارتی کامل حاصل کرد  
 کما بیش دو سالش با آموزش تجربیات علم و پهن روی بودی  
 پدر نامور گذشته باشد که نخستین و طایفه در سال ۱۸۴۸ چهل  
 و هشتم بر آبجده صد عیسوی به عمر است و دو سالگی بر منصب  
 پوایوط صکریطری لارد طانطن بدفانر کارخانجات تجارت  
 به صوابدید مهالنج و ترقیات ملکی ایامی چندکار فرمانده بود و زبان  
 انرا از هم جدا کرد تا او را از انجا در هوم انیس ساطنیت پیش  
 رقیع الرقیات سورجارج کرے بردند سن کارگذاری مهمات  
 بدانش و دنیه رفته که خامه طبع و الایش بود او را انجام  
 بقیام طویل محروم از ترقیات مناصب جلیان نگذشت  
 و بظهور کمالات ذاتی و فضائل صفاتی و کمال همت  
 و فطانت در نظم و نسق امور که هر دم شایسته عروج  
 و ترقیاتش میداشت بعهد لارد هلفکس سورجارجلس اورد

بهادر دستور دانش آگاه منظم مهمات مهاک  
 وسعت نشان هندوستان بدفتر خانہ بود آف کنطرون  
 کہ ہرگزہ رفق و رفیق مهمات و کار ہی مهاک ہندوستان  
 تعلق بان داشتہ رفیق معتمد و کار فرمای ستند گشت \*  
 ہنگامیکہ لارڈ ممدوح ازان دفتر خانہ برآمدہ بر منصب  
 والی لارڈ آف دی یڈمیرلٹی سرقی شد و رشتہ  
 ہرگزہ حکومت بحر و انتظام عساکر را بدست اختیار و کف  
 اقتدار خود گرفت ابن رفیق دلاور خرد دست تگاہ نیز  
 بہترک خدمت متعلقہ سن بہد استانی لارڈ ممدوح در داد  
 و باقتضای کمال است و غایت قوت حق رفاقت را  
 بنوعی ادا کرد کہ خود را از تعلق آن منصب بزرگ و  
 خدمت سترگ یکسمر بیرون کشید و خردہ آسایش  
 بگزید و باین عرصہ ایام کہ بچند دفاتر مختلف بکار فرما نیما  
 سربرودہ با تجارت مصالح سو خیر و حکم منافع انگیز  
 مهاک انگلستان و ہندوستان و عوامید ہی ترقیات

ملک و ملکبان در حائر ملاقات برمی و بحری و درک و  
 شناخت بهین و سورات سیاست و ریاست و منافع  
 و مضار صلاح و پیکار بر وفق هنگام و مقام و رسم و راه  
 هر ملک و دیار بوجهی در ذات فضائل سمات خود فراهم  
 آورد که آخر از کمال یکنائی باین پایه بماند بهره مند گشت  
 جناب وی در هوس آف کامسن چند گاه از طرفت الهی  
 مقامات ممانه بنصه رفاه ملک و ترقیات و قلاح رطابا  
 مسبر هم گزیده بود تا بزمانی سیر بر آنگون مباحث  
 آئینی متعلق آن محکم در یک و مد اظلت کامل حاصل نمود  
 زان پس جنبدی منصب لارڈ آف بد میرلطی کار فرمانه  
 و در ما بین سال ۵۹ پنجاه و نهم عهدہ اندر سکریطری اندا  
 را به هنگام وزارت لارڈ پامروطن با کمال دیانت و  
 فطانت و وفق جدید بخشید و بعلم و تجربه وسیع خود عادی  
 جهاد نیک و بد و سود و زیان ملک هندوستان بماند کب  
 زمان گردید انواع عهدی مشکل با تامل فکر رسائی کشاد

و ترفیات این دیار که از حالها با سبب شنسی اندک  
 اندک رو بکمی نهاده بود و چه افزایش آنها بمسارست  
 کار فرمایها در میزان خاطر خاطر همواره می سنجید چون  
 در حال ۱۸۶۱ هجری مد و شصت و یک هجری با  
 در دفتر خانه فوجی کارهاییکه زیر اقتدار سکره لطری  
 میباشد متعلق ذات مکرمت آیانش گشت حسن  
 سر انجام آنها بیشتر از بیشتر مرعی داشت  
 سپهر باوان مسنر کودول در حال شصت و هشتیم در باره  
 بنظم و نسق کوچک و بزرگ کار خانجات فوجی مداخلت  
 نام باهر حسن انتظام بهم رسانید سالی کامل هنوز  
 مسبری نشده بود که باعلی دادری گاه پرپوی کونسل  
 جناب وی را به مسبری بر چند انواع معاملات هند و انگلستان  
 بسن کارهای دیگر مساعدت و خدمات از ذات مکرمت  
 آیانش بلطف و خوبی کهیل حسن انفصل می یافت  
 از یاد متفحصان احوال جزاء روزگار و ناظران صحافت

هر ملک و دیار نرفته باشد که همین سالی چند پیش ازین  
 جناب وی یک مسوده قانون فوجی که در هوش اف لارکس  
 پیش فرموده بود و تقریری به شیوا زبانی با نهایت اختصار  
 و خوش بیانی بتأیید مضامین مصالح آگین آویزه گوش مستمعان  
 حقائق نبیوش نموده جماد حضار آن سترگ محفل که جز  
 مجمع دانشوران کشتور و نجره کاران با عقل و پهن بینی باشد  
 باصفای آن تقریر را پذیر همه تن گوش گردیده از هر سو صدای  
 تحسین و آفرین بلند نموده بودند و رای والای ابرو سردار یگانه  
 روزگار را به تحریر و تقریر دفتر دفتر ستوده صکایف اخبار اوقات از  
 نقاش آن تقریر پذیر و بیان تحریرهای مرح و شای دانشوران  
 آن زمان مینا و است این عجاله مختصر گنجایش شرح و بیان آن  
 ندارد مخفی تباد که عالی جناب ممدوح در عمر بیست و سه  
 سالگی لبتی شارل مودی دختر هنرمندی امپراطور اوسکوویکی از  
 گرامی همایه طلاقه مقام و اوسط را بد مسازنی گزیده بتلک  
 ازدواج خود در کشیده بود اما مقام هزاران افسوس و

صبر و شکایت از فلک دون همت است که آن خابون  
 عصمت و عظمت مشحون جز چند سیل برفاقت شوی با عرو و  
 اقبال خود آیام عیش و زندگانی بسر توانست بر د روز  
 فرحت و مسرت هنوز بلفی الزوال ز سر سیده بود که آفتاب  
 حیات آن عصمت و عظمت سمات در ظلمت شام غم  
 و تیره شب عدم رو نهفته و خانه عظمت کاشانه این تیره برج  
 شرف و کونامی را بدور بردن قاروب ظاهر زداهی شمع  
 عیش و طرب بیکدم از انوار مسرت و آسایش پاک  
 رفته \*

نظم

سحر عید گل و عاشوه بابل بهم دیدم  
 بر نیرنگ فلک بسیار همچون صبح خیدیدم  
 از لطن آن عقیقه شریفه است فرزند از بچند که هر یکی اذان  
 سه گوهر بکنای صدف عز و شرف بود بوجود آمدند اما فلک  
 بی مهر یکی را اذان سه بگهواره عدم خواباند غالب صریت  
 آنزین کهنان فرانسیس چارج بدو نیک و عفت قیام

عظمت انتساب آفرین جبین اما بیرونک نور افزای هر دو چشم  
 پدر نامور استند خداوند کریم این هر دو فرزندان با عز و شان را  
 زیر سایه 'بانده پایه' پدر و لا قدر با هر گونه تسبیح و شادمانی و عزت  
 و کامرانی سلامت دارد و جمله مقدمه دلی ایشان بقل  
 مصلحت پدر نامور بر آرد \*

این دعا از سن و از جهد جهان آیین باد  
 بعد وفات خاتون عفت مشحون که ذکر خیرش بالا گذشت  
 بیماری از دختران عظامد کبرای انجا بمشاهده جامعیت  
 محاسن موروی و کمالات معنوی و مدارج ثروت و حکومت که  
 بذات عظمت سمات مجرد و الایم فراهم بوده است  
 خواهرش مواصلت و انعقاد کردند اما این فرزانه بگانه  
 مبراهات کمال شفقت و ماطفت که بر فرزندان داشتی  
 نخواست که بگر گوشگانش محتاج پرورش در پهلوی  
 دیگری باشند و با طاعت خیریه سه فرود آرد این  
 کلامهای پرورش بگر گوشگان را بر ذات خاص عطف

اختصاص بر میداشت و رنج نذمائی خود را از راحت  
 دوئی بوفور محبت پدری آسان و نیکوتر پنداشت شریف  
 حالات مذرت اشتیاقات حضرت ممدوح ذیشان  
 یکنای دور زمان آنچه بولایت انگلستان گذشته در بین عجم  
 مختصر شرح نمودن در بابکوزه آسودن است قطع نظر  
 از آن بیان بی پایان کرده اید و ن اندکی از احوال  
 عظمت اشتیاق عهد و ایسرائی جناب فیضاب ممدوح  
 را درین مختصر بر می نگارم و پیش از آنکه آن احوال  
 عظمت اشتیاق تحمیر و تسطیر در آرم شکر و ثنای  
 الهی سلطنت طایفه انگلیسیه بزبان هر موی تن و ددان هر  
 سام بدن بر می گذارم که چنین فرمائشهای نیک  
 نهاد با عدل و داد را برای رونق و آبادی و رفاه و  
 ترقی این ملک برگزیده نذ فی الواقع مانای ذات مستجمع  
 کمالاتش دیگری کم بوده بلکه اگر غلط نکرده باشم  
 شاید یکی هم نبوده زیرا چه جناب وی بگو ناگن بجای

و کارفرمایانهای ازسنة سابقه از هرگونه حالات این ملک  
 و دبار و منافع و مصالح رفق و فتن هر مهم و کار آگاهی  
 کمابهی داشت و از سالها برفاقت وزیر بانه پیر مملکت  
 هند در انتظام مهام این ملک و واداشگفت و قائل هرگونه  
 معاملات رعایای اینجایه بزرگ و اور بگناه بدوی کونسل  
 ملکه نامه در حکومت خاصه این کشور بوجهی حاصل کرده بود  
 که گویا درین عرض مدت به همین دیار بجای میخناف  
 در هرگونه مناصب و کارها به صرف اوقات عزیز عاقل  
 و فرمان فرما بوده است هر چند این منصب شترگ با همه  
 عظمت و جلالت بمقابل علو شان چنین عالمی در دمان  
 که بعلم و کمال و عزت و اقبال محمود اقران زمانش  
 توان گفت چندان عزیز نبوده و ازین است که اعیان  
 سلطنت به همین خیال نرددی در قبول و اقبال از طرف  
 این همین فرزانه بگمائی زمانه بدلهما میداشتند و آمادگی لورا  
 برین عهد و جایه و خدمت نبهانه قرین معروض تشکیک

بلکه غالباً بر مطنهٔ عدم قبول معمول می انگاشته فاما  
 چون اجماع مشیران و اعیان آن دولت باینه صورت  
 حسن نسیب و ضرورت قبول این بهین مامول را بکمال  
 اصرار اظهار فرمودند و بهر گونه جد و کله امادهٔ این آرا ده  
 اش نمودند چار و ناچار تن بقبول این مامول در داد  
 و باهره امارت و حشمت و حکومت و عظمت که بعنایات  
 ایزدی در آن دیارش بحالت معیت اقارب و احباب  
 و عزیزان و اصحاب حاصل و واصل بوده محض نظر  
 بر نفع تنائی که از رحلت بانوی خوشنحو بر خاطر خاطرش  
 استیلا می داشت عنان همیون عزیزست را از وادی انگار  
 بر گردانید و بافراشتن بادبان عزیزست سر نامر شفقت  
 کشتیٔ تنمائی ایشان را بارادهٔ اصلاح و درستی  
 بسا امور ناخوش این ملک که بهنگام کار فرمانها از نظر  
 فیض اثرش گذشته بود و اکثر اوقات بهنگام کار فرمانهای  
 پیشین ایام خاطر خاطرش به ان میبای داشت بر ساحل

قبول رسانید و خواست که آنچه مراتب و مدارج عنایت  
 از طرف لازم اشرف اعیان حضرت شهینشاه  
 بر حیص گناه مبدول حال ارادت اشتهن کافه رعایا و عامه  
 رعایای این ملک می باشد و عموم رعایای این ملک بسبب  
 بی ارتباطی از حکام با احترام انگلستان ازان نادان و بی خبر  
 بوده اند انهم مراتب کمال شفقت و غایت عنایت را  
 با شفاق و اخلاق عادلانه رؤیسانه دلنشین و خاطر نشان ساکنان  
 این ملک فرماید و همچنین فرط خلوص دلبری و اخلاص قلبی  
 رعایای جان نثار این دیار را نوعیکه به جمله احوال و اطوار هر روی  
 کار می آید بر مراتب خاطر مرحمت مظاهر حضرت شهینشاه  
 مغذات پناه و سایر اعیان آن سلطنت صاف صاف  
 مرتسم و منعکس بنماید تا وثوق ربط محبت چنانکه مابین شاه  
 رعیت نواز و رعایای جان باز می باید بی هیچگونه وسوسه و  
 اندیشه بجانبین حاصل باشد و ازین وثوق ارتباط کمال رفاه  
 و ترقی ملک که صلاح و فلاح رعایا منوط بر آنست و هم عظمت

و قوت و نگونامی سلطنت را در چهار دانگ جهان چون نور  
 خورشید درخشان بنماشای دیده و روان در آرد و نام نیکوی  
 خود را ازین کار نمایار تا بقای لیل و نهار زیر فلک دوار بگذارد  
 و نه پیداست که بافضال خداوند بیهمال و یمن بخت و اقبال  
 هیچگونه احتیاجش نبود که چنین سفر دور و دراز بی ضرورت  
 و آزار بر میگزید نه ضرورت این جاه و معشیت و دولت و  
 ریاست طارضی چند روزه اش پیش دولت و معشیت  
 و ثروت اصلی دائمی آنجا بوده است و نه خوبی آب و هوا و گل  
 و بهار و اعتدال لیل و نهار این مرز بوم نسبت بدیار شگفته  
 بهار انگلستان چنان می باشد که باشتیاق آن بدین بهانه هوای  
 تفریح و گنگشت این ملک بدل فیض مغزش جامی گرفت  
 و نه قدر و منزلتیکه بدیار خودش حاصل بوده بدین عالی منصب  
 افزایشی بران مترتب میتواند شد پس لاحتمال جز آنکه  
 نوشتن امری دیگر مقصود نمی تواند شد نازم بر خوش نصیبی  
 جمله رعایای این ملک که افضال بیهمال خداوند ارحم الراحمین

دفعهٔ متوجه احوال ملالت اشمال ایشان گردید و چنین  
 سرداری ترحم شعاری را به فرمانروائی این خاکباره برگزید  
 اکنون چرا آن الم و صدمات اندوه که بعد ناگهانی واقع جانگناه  
 عالی شان لاری میوبهادریدلها می اعیان بل بموم سکان این  
 مملکت راه یافته بود و خواطر هر فرد و کبان از ان در گرد رنج  
 و هتاهدم می نمود از یمن قدم میمنت لزوم چنین حاکم  
 عادل در یادل بکلی زائل نگردد بلکه بنعم البدل سردار  
 محصور مبدل نشود و آنچه از نتیجهٔ تجربه کار بهای جناب  
 ممدوح که از بدایت ورود تا ایندم در اکثر امور بظهور  
 آمده و می آید همانا ثوق بر وثوق بر نکو ایامی و فرخ فرختمی این  
 ملک و ملکبان می افزاید و یقین کدیبست که با یاری مراحم  
 ریسانهٔ این حال زمانه باز این گلستان خزان دیده زود  
 روی بهار رفته خود راه بیند و هر گلچمن بهارش به پر کردن دامن  
 و سبده از گاهای داد و مراد خورسند و کامیاب گردد هنوز  
 سر آغاز بهار حکومت و فرماندهی این نوشیروان زمان است

که دامان نظرار باب هنر بگل چنین تماشای شگفتگی گزار  
 بینار حسن انتظام و شادابی و سر سبزی گلستان بخیزان  
 اجرای باقوانین و احکام از برای صلاح و فلاح هر خاص  
 و عام چنان برگشته که عقل بالغ نظر باهر باند نظری  
 به مشاهده آن حیران می باشد آری اگر چنین حسن تبدیل  
 بر خوانی روا باشد \*

بیت

دامان نگهر تنگ و گل فیض تو بسیار

گل چنین بهار تو ز دامان گل دارد

اینک بر حی از شواهد این حال و مصداق این مقال را بر تنگ  
 گلی از گلزار و نمونه از خردار گوش گزار ستممان باعز و دقار  
 این دیار می سازم تا به تصدیق دعاویم پرداخته شکر چنین  
 محسن سه ایا بذل و کرم را بر خود از جمله و اجبات  
 و مفترضات انکارند \*



## بخش سوم

در ذکر اجمالی بعضی محاسن انتظام و محامد  
عدل و نظام که بعد ورود سیمود عالی جناب  
نعلی القاب ممدوح بدین ممالک هندوستان  
صورت ظهور گرفته

از آنست دفع فرمودن بارگران اذکم تکس از گردن  
نا توان رعایای هندوستان عموماً این تکس پس از هنگام  
بلوای منفسد آن تیره درون در اقصای این ملک بصورت  
جاری گردیده بود درین مابین گاهی کم شده و گاهی افزوده  
و در بعض سال گاهی ارتفع هم گشته مگر در نخستین هنگام  
اجرای آن به با مقامات از بد نظمی و کم تدارکی کارکنان  
و کوچک افسران به بیجا طلبی و غیره بر رعایای اینجا خیلی  
شاق آمده بود و دغدغه افزایش هر روز بدلهای بیچاره

کم مایگان بلکه متوسطان نیز راهی پیدا کرده - چون از اصل  
وجود کمی و بیشی آن با مردم آگاهی گماهی ندارند  
بطوری چند بیان آن می سازم انشاء الله تعالی اما الحمد لله  
که اکنون آن همه وبال و تکال بفضیل قادر ذوالجلال  
و توجہ و الطاف این حاکم نصفت خصال از سر و دور  
شد و ترجم خسر و آنه این حاکم عادل دریا دل از زبان  
هر که و سه بد اعی نامحسوس ممدوح دست کور گردید نیکو  
باد دارم که عالی جناب ممدوح بعد ورود درین شهر که رها یا  
و بر ابای انجارا بانواع اخلاق و اشفاق بنواخته و اظهار  
مراحم و مکارم بر احوال بر ملال شان بفسن کلام فیض  
نظام ساخته بود در همان زمان ناپسندی این بحکس  
نیز که بظاهر جبری بر رها یا بود بزبان فیض بیان خود آورده  
بلکه همان نزدیکی نشفی خاطر رها یای مہوف هم کرده  
بو و تا بعد روزی چند همچنان قانون وارش جاری  
فرمود - واضح باد که انکم بحکس عبارت از مطالبه زیر دست

بحساب سالانه آمدنی ذاتی هر شخص محض به هر نهیچیکه باشد  
 دقبل ازین درین ملک چه جای اجرای آن بلکه احدی  
 از ناشن هم اطلاع نمی داشت - الکامال محاصل  
 گورنمنت درین ممالکت دایمًا از خراج زمین و محصول  
 نمک و مبالغ آمدنی از بند و بست اقیون و غیره بوده  
 و چون این ملک بشماره او ان آبادانی و زرخیزی بانواع  
 کارزدائی مفرح الکمال بوده ملک را بقورهمان  
 آمدنی سه گانه افزایش هیچگونه مطالبه نو از کیمه رطایبا  
 پیش نهاد خاطر خاطر نبود و لیکن چون بعد مدوشت حادثه  
 ناگهانی سه کشور مشرق برداشتن فتنه انگیزان  
 بغاوت پیشه همه استانی برخشی از تیره بختان سپاه  
 و رطایبا از هندو و بعضی سلمان صورتان در سال  
 پنجاه و هفتم از همین نوزده صد عیسوی بضرورت تعیین  
 ساتکرمان تازه بحر است ملک و رطایبا و بیابالی آوردن  
 گروه گروه عربازان ساحلشور از ممالک انگلند و گمبیل

نمودن آنان باطراف و جوانب این دیار و فرستادن  
 جوق جوق سواران آزموده کار و توپخانه‌های آتشبار درونی  
 بیخ کنی باغیان جنگ و پیکار و دیگر ساگونانگون  
 مصارف دران ناسمون آوان و نیز برای نظم مدات  
 تحصیل معمولی در بیشتر اضلاع و اقطاع ملک تا عرصه  
 دو سال زر از خزینده بدر رفت و بجایش هر صبه  
 مصارف روز افزون رونمود آخر همین اسباب  
 مجبوری ارباب بست دکشاد مملکت را بگرد آوری  
 زربوجه دیگر آماده ساخت چون از معلومات است  
 که محاصل خراج امری معین است و افزونی بران موجب  
 سر امر ظلم و ستم و محصول نمک که از ان امیر و فقیر  
 را از رطایب گزیر نیست افزایش در آهم خالی از مضرت  
 نبود خصوصاً بر بیچارگان بی مایه که در شمار بیشتر اند و آمدنی  
 از بند و بست افیون که کمی و پیشی آن منوط بر فروخت  
 ملک دیگر یعنی مملکت چین که بیرون از ید اختیار

اراکین این گورنمنت می باشد بنوعی سرآوار مدار  
 و اعتبار درین کار نبود. پس لامحالہ باضافہ مدت جدید  
 ضرورت شد بدوامی گشت تا در سال ۱۸۵۹ پنجاه و نهم  
 از برای اکتفای آن مصارف لابد بود و چیز تجویز گردید  
 یکی لایسنس بر عموم الہی حرفہ دوم محصول بر اجناس بازرگانی  
 و انتظام آن با آنچه مناسب وقت باشد در اوائل سال مذکور  
 بدست عالی جناب جیمس ویلمن صاحب از ارباب  
 شورای محترم جلسہ قانونی سپردند صاحب موصوف قانون  
 اخذ همین اِنکم تکس چنین تجویز کرد کہ حالیا تا مدت پنج سال  
 امانکہ ادنی شان سالانہ از بالای دو صد روپیہ تا پنج صد برسد  
 مرصد دو روپیہ بدهند و از باب آمد بالاتر بران مرصد چهار روپیہ  
 و پس ازین سالہا بر حسب رفع ضرورت کمی و بیشی  
 یا موقوفی می تواند شد و کساینکہ از الہی حرفہ از تکلیف  
 اِنکم تکس خارج باشند لایسنس مناسب حال خود ادا نمایند  
 و این قانون مصالح مشحون را با اجرا درآورد سال مذکور

پایان رسید و بحال دوشش یعنی ۱۸۶۰ عیسوی  
 خودش دست از جمله کاروبار دنیوی کشید و راهگرایی  
 عالم دیگر گردید عالی جناب صیمویلس لینگ صاحب  
 بعد از آن ذمه دار این کار شد و سال شصت و سوم  
 عیسوی بعض تغییر و تبدیل نیز به کمی و بیشی در محصول  
 چیزهای تجارت نمود در خصوص آنکم تکس چنین قرار داد  
 که چون انقراهم آوری زر تکس مذکور از کسان پائین طبقه  
 صرف کثیر میگردد ازین کوه کندن و کاه بر آوردن نفعی که  
 سود مند باشد حاصل نیست نظر بران کسان آن طبقه را یکبار  
 از آن تکس رهایی بخشید و سال شصت و دوم عالی جناب  
 سرچارلس تریولین بهادر در آن جلدسه قانونی همبرین  
 خدمت منسوب گذشت و تا سه سال بران مقرر بوده  
 آئین مجریه را باندک کمی مقدار برقرار داشت و در  
 سال شصت و پنجم که پنج ساله و عده ادای آن  
 سهری گذشت مروج صاحب بازار اجازت داشته بجایش

مقدمه‌های مناسب بر اجناس دیگر افزود اما این  
 معنی خلاف آرای حکام و الا مقام انگلستان لرزید - اکنون دو  
 سه جمله مختصر علاوه بر مضمون مسجوث و غیره صرفاً متعلق  
 بذات عالیجناب سرچارلس بو صوف برای دریافت مطالعه  
 فرمایان این اوراق می نگارم - هنوز بر آئینه دل‌های واقفان  
 اوضاع روزگار و سایر فرمایان ریاض همیشه بهار صفحیات  
 اخبار سایه افکن بوده باشد که همین عالی جناب سرچارلس  
 چهارم در چند سال پیش از تقصیر بدین منصب که بنشتم  
 چندی بصوبه مدراس بر باند پایگاه گورنری با هر اطلاق و  
 برادگتری و تمانترینکامی و خوش انتظامی کار فرما بوده  
 و بطای خطاب و تمنای دوم درجه بمطار آف اندیا علم  
 ساند نامی بر افراشته جیتیکه حکم اجرای قانون انکم تکس  
 در سائر بلاد و اقطار هندوستان رسید عالی جناب  
 بموصوف اجرای آنرا که خالی از گونه شایبه جبر نسبت  
 بحال رعای ملک نبود ناپسند فرمود و دلایل ناپسندی

آن بوجهیکه مناسب دانست نوشت اما پذیرا نشد تا  
 آنکه ایام رخصت وی از آن منصب قریب بود تشدد  
 به حیث و تکرار آن نه فرمود و بر حسب دستور ترک منصب  
 گفت و راه وطن مالوف گرفت - نیرنگی فلک حقه باز  
 تماشا کرد نیست که جناب وی را در آن بلاد جز چند ایام نگذشته  
 بود که به عالی پایه مسمبری سوپریم کونسل از انگلستان  
 منصوب شد و همان سر رشته نظم و گردآوری زر  
 انکم تکس و غیره را تا سه سال متکفل ماند و هرگونه  
 کوششها در آن که مناسب منصبش بود از رای و قلم  
 خود فرمود و انتهای \* آیدیم بمطلب خود در سال شصت  
 و پنجم مذکور عالی جناب رایت آنریبل دبلینوان میسی  
 از ارباب بطلسه قانونی مذکور به ان کار و خدمت  
 ماورگشت و بکمی و بیشی اندک در لایسنس بر اهالی  
 حرفه و محصول بر اجناس تجارت کار انکم تکس بر آورد  
 بعهد خود هرگز التفاتی باجرای انکم تکس نکرد عالی جناب

سرچشمه تمهیل بهاد که در هشتمین حال بر شصت هیجده  
 سر شده نظم این مهم اهم باکف افتد ار خود گرفت  
 لایسنس را موقوف ساخته بپایش سرطیفظ تکس  
 مقرر نمود و بعد یک سال موقوفی این تکس ناز به باز همان  
 اینکم تکس اولین را بقرارداد سر صد یکرویه تجویز  
 فرمود و پس از آن در سال ۱۸۷۰ هفتاد هیجدهوی آنمقدار  
 را دو چند یعنی هر صد دو رویه مقرر و جاری ساخت \*  
 این بود ماحض تر احوال اصل بنا و اجرای اینکم تکس مذکور  
 و تبدیل و تغیر مقادیر آن بهر زمان ناهینگام موقوفی  
 و اختتام و تفصیل سائر کیفیت دجزئیات آن در دفتر قانون  
 و اخبار نامها و کورنمنت گزیت آن از سنه و ایام تشریح  
 و توضیح تمام می توان دریافت \*

و ازان است مزید توجه و سعی حالیحجاب مورد  
 در اشاعت و ترقی علوم و تعلیم و آموزش هنرهای  
 منضعت انگیز - از یار بزرگان نرفته باشد که به ماه مارچ سال

هجده صد و هفتاد دوم عیسوی در اجلاس ایوان یونیورسیتی  
 کالج یعنی بزرگتر آموزشگاه اعلی طبقات متعابین باهتام  
 گورنمنت واقع در الامارت کلکتہ عالیجناب صاحب القاب  
 ممدوح بر کرسی صدارت رونق افروز گشته بعد معاینه حالات  
 آنجا و شنیدن رپورت یعنی رداد نامه اجرای رویه تعلیم  
 و ترقیات گذشتہ زمان و کیفیت آموزش آموزندگان و  
 دیگر متعلقات آن تقریری بلیغ در انخصوص فرمود و در پایان  
 آن در خصوص ترقیات مسلمان طلبہ این دیار و نواید پیش  
 و شمار آن که نسبت بایشان عاید شدنی است ایامی خاص  
 مرحمت اختصاص بانہایت استغناء و غایت کرم و اخلاق  
 نمود راقم نقل بر جرہ آن تقریر دلپذیر را بسبب غایت  
 اشہار در جراید اخبار اینجا قلم انداز نمود تا طوالت موجب  
 مالت نگردد عالیجناب ممدوح اندرین خصوص با کثر صحبت  
 تذکرہ این گزین امر با علما و عمائد ہر مات و کیش ہندوستان  
 بسیان آورده توجہ قلبی خود در ان چنان ظاہر فرمود کہ بدہای

ایشان نیز از ان شوقی و رغبتی نماندند پدید آمد و از اینجا است  
که بهین یک دو سال گذشته از برای رعایا زادگان اضلاع  
و امکنه دور دست عموماً و مسلمانان زادگان کم مایه خصوصاً  
که سفر و اقامت ایشان بدین شهر خالی از دشواریها  
نمی باشد تا به تعلیم گاهای اینجا بیاهند ما بحتاج به تحصیل علوم  
چو تواند پرداخت بفرخ عهدش بنای آموزش گاهای  
کوچک و بزرگ جا بجا در قصبات و شهرهای این طرف  
دیار از سر نو انداختند و آموزگاران ذمی علم و استعداد  
علوم عربی و پارسی و انگلیزی و غیره مروج خاص هر دیار را  
بموجب پیشنهاد بکثرت و افزودنی بمقرر و منسوب ساختند  
و تقرر بر نصابان فائق و انسپکتران لایق یعنی افسران  
ذمی علم کامل البضاعت و نائبان صاحب استعداد از هر قوم  
و فرقه هم برای دیده بانی مدارس وهم از برای تعلیم فرازین  
طبقات طلبه آنجا درونی انظام و تدارک رویه درس و  
تقرر فنون و کتب و تبدیل آن همه بر وفق مصالح مکان و زمان

علاوه آن هر برایشان در بعضی جاها افزون گردید تا آنکه  
 مایه جناب ممدوح بجای مناسب از جیب خاص خود هم مرید  
 تأیید دین خصوص فرمود چنانچه در سوسیته علیگنده برای  
 تعلیم اطفال مسلمانان مبلغ ده هزار روپیه از جیب خاص  
 فیض اختصاص عنایت کرد و نیز بنیاد عمارت رفیعہ یونیورسیتی  
 یہ مقام کلکتہ از دست خاص خود بہ نہاد \*

و از انست عموماً مراعات حرمت و پاسداری عزت  
 و احرام ریشان بانام و نشان این دیار کہ از قدیم  
 بعملو خاندان ریاست و شان ممتاز و محترم بودہ اند باظہار  
 انواع عنایت و اشتقاق و قدر افزائی و اخلاق نہ بظاہر  
 حال و مقال بلکہ بہ سادہ اد و دستگیری بعضی افتادگان  
 از ایشان باحفاظ حقوق قدیمہ و خصوصیات پیشینہ و غایت  
 ارادگو ہری و قوت و بلند جو ملگی و مردت - پیدا است کہ  
 زمانہ خزار و چرخ دوازہ ہمسہ باہر یکی ہر یک و تیرہ  
 سادہ نمی باشد احوال پیشین خداوندان سلطنت

و فرماندهان برتر مرتبت متبیین صریح اینحال است ظاهر است  
 که اکثری از ایشان بحدوث انواع حوادث نافرجام و  
 اسباب چند در چند رفته رفته از مراتب پیشین خود  
 به پایینترین مراتب فرود آمدند و نتوانستند که مایه و مداخل را  
 از دست برد قصور و ففور در بی استفاده نگاهدارند و همچنین  
 در بعضی خانوادهها با افزایش اولاد دارباب استحقاق  
 مخارج پیشین گردید و مداخل کم پس آن همه رونق و  
 جمعیت یکسر رو بکمی آورد و آثار شکست در نظم کار  
 رونمود تا شده شده سهل انگاری آن خانه خدایان و کارکنان  
 بد انتظام مدار کار بگرفتند و ام بر دام رسید و ازینکه  
 مهاجران به معاینه شدت احتیاج چنین حاجتمندان مقدمات  
 سود را باضعاف مضامین افزودند و قرضهای سود بر سود را  
 علاوه آن زیاده نمودند تا به مرور زمان و هم بی پروائیهای  
 مالکان و شکم پروری پیشه‌ستان به بعضی جاهای کار  
 بدو نگاه حاکم وقت رسید چنانچه الحال بوجود بعضی امور

از ذات والای صاحب کهنه ریاست با عزت و ثروت  
 نواب عالی القاب ناظم سواذ مرشد آباد به فتورات و  
 خرابیها که پیش نیاید اگر عالیجناب نواب و بسرای  
 بهادر بدفع آن همه مفاصد و خرابی؛ بلکه از غفلت و  
 بی پروایی صاحب ریاست ممدوح پیدا و هویدا شده بود توجه  
 خاص مبذول نمی فرمود معلوم نیست که انجام کار آنهمه خرابی؛  
 نابکارانه کشید نازم بر کمال شفقت و عاطفت شاهانه  
 عالیجناب و بسرای ممدوح که بر محمد خرازدیاد و ازدحام  
 مقدمات قرضه آن ریاست اکت ۱۷ سنه ۱۸۷۳ ع  
 از راه کمال معدلت پر ثوی و نصفت شکاری جاری فرموده  
 محکمه خاص برای تصفیه جهانه مقدمات قرضه به تقرر سه  
 کمشنران معتمد گورنمنت عالی مقرر نمود ستر بغورت و جنرل  
 بارور صاحب و این عاجز را قمر سطر بر امی این محکمه بحکم  
 فیض شمیم عالیجناب و بسرای ممدوح و صوابدید ارباب  
 کونسل چیده و برگزیده شدند و استتاری بحکم حاضر

شدن جماعه قرضخواهان اندرون میعاد معینه شش ماه  
 از طرف کمشنران نافذ گردید تحقیق و تنقیح دعادی جماعه  
 قرضخواهان نامت قریب دو سال جاری ماند آخر به تحقیق  
 حقیق و اتفاق آرای هر سه کمشنران از مقدار قرضه جماعه  
 قرضخواهان این ملک که تعدادش  $\text{£} ۱۰۰۰۰$  لکنه سالانه بود  
 صرف  $\text{£} ۱۰۰۰$  لکنه ملائمه واجب الادا بر آمد و بابت  
 قرضخواهان لندن  $\text{£} ۱۰۰۰$  پوند ثابت شد چنانچه مقدار  
 مجوزه کمشنران منظور سرکار دولت مدار گردید و انظام  
 حراست جواهر خانه مرشد آباد به تجویز هر سه کمشنران بدین  
 عنوان قرار یافت که اول معاینه جماعه جواهرات کردند  
 سپس هر قدر جواهرات که متعلق ریاست آنجا بود یعنی  
 از پشت تها پشت در رد سامی آنجا منتقل گردیده تا ریسن  
 حال رسیده بود آنرا علاقه و جواهرات خرید کرده  
 ذاتی ریسن حال را علاقه شماره و اعتبار نموده هر دو  
 انعام را جدا جدا بخلف اکبر ریسن مهورج سپردند

و همچنین جایزاد موردی قدیمی را نیز از جایزاد خرید کرده  
 ذات خاص رئیس ممبیز نمودند و مانند جواهرات خلعت  
 کلان محمود تغویض کردند و انتظامی مناسب در خصوص  
 تقاریب عروسیهای دختران رئیس محمود نیز  
 تجویز نمودند \*

و از آنست صرف توجه خاص راقت اختصاص در باره  
 سرانجام تقاریب عروسی شاهزادگان عفت و عظمت  
 نشان حضرت بادشاه جمجاه اوده که صرف بر وفق تحریک  
 و استدعای راقم آثم لحاظ بر خصوصیت حضرت بادشاه  
 جمجاه در روابط اتحاد قدیمانه سرکار دولت قرار باد و مان  
 و الاشان سلطنت اوده فرموده مبلغ ده ده هزار روپیه  
 برای سرانجام تقریب عروسی هر یک دختر باند آخر حضرت  
 بادشاه جمجاه تجویز فرمودند چنانچه بموجب این تجویز برای  
 سرانجام عروسی دوازده دختران عفت و عظمت نشان  
 حضرت بادشاه جمجاه که درین وقت سن بلوغ رسیده بودند

مبلغ یک لکھ و بست ہزار روپیہ از سرکار گورنمنٹ  
 عنایت گردید و آئندہ برای تقاریب دیگر دخر آن عفت  
 و عظمت نشان بردقت بلوغ شان نیز بہمین آہن اعانت  
 مصارف از سرکار دولت قرار بمنصہ ظہور خواهد رسید \*  
 و از انست امن از بلای جانگزای قحط بمیان حسن  
 توجهات آن و الاصفات - احوال کیونچہ از مصایب  
 و شداید در ایام قحط سال ہیچمدہ عد و ہفتاد و چار  
 عیسوی برومی کار آمدہ بلکہ از آخر سال ما قبل آن  
 بہ بعض شرفی حدود ہندوستان رودادہ و نیز انچہ  
 تدابیر و صوابدیدہای حکام بالا دست برای دفع مصایب  
 و نوائب و حصول رفاه بحت و ہدایتہای ایشان  
 بر کان ماتحت از نیکو اہتمام و بزرگیری و زردمی و  
 نیز فکر بہامی حضور فیض معہور امیر الامرای گرامی  
 شان لارڈ بیرون نارتھ ہروک نایب السلطنت  
 و گورنر جنرل بہادر ہندوستان ہم از مصالح اندیش

و معدلت کبشی و امان جوئی و ملاحگوئیهای عالیجناب سز  
 جارج کیمبیل لفتننت گورنر سابق و معالی القاب سردر پیچ  
 تیمبیل بهادر که اکنون بر کرسی لفتننت گورنری این  
 کشور بان مهر ظلمت سوز رونق افروز بوده است دران  
 هنگام مصیبت فرجام در سلامت و امن برومی گرسنگان  
 از جان سیر بکشاده اگر به تفصیل بر نگارم دشوار است  
 که درین دجیزه فراهم کنم و مقاصد عالی که بیان آن مذ نظر  
 است از تنگی اوقات و هجوم کمال اشغال می ترسم که  
 از ان باز مانده باشم لهذا بر خلاصه آن حال آشوب اشمال  
 و بعضی کیوت کار روائی آن زمان در حصول امن و آسودگیهای  
 رعایای خسته جان بمیاسن توجهات و حزم و عجلت اراکین  
 با تمکین حاکمیت بلامراعات ترتیب کار روائی و ریوڑتهای  
 حکام اضلاع و دیگر امور متعلق آن حال سطر می چند علی  
 وجه الایجمال بر می نگارم \*

فراباد خاطر اصحاب خبرت و فراست بوده باشد که دراز آخر

به سبزه صد و پفتاد و سنه هیسومی بسبب کمی پیدا بش غلجیات  
 که از قصور باران و بعضی جا به فتنه ان آن خواه بدیگر و جوه  
 نقصان پدید آمده بود اول در چیده چیده مقامات درو پینگه  
 و ضلع قرهت و بعد از ان بمعاقله بهار و بعضی مقامات پشته  
 و نواح شمالی بنگاله و قرب و جوار کلکته و غیره نرخ  
 غلجیات کم کم رو بگرانی نهاد ائالی تجارت ممالک و در دست  
 بوادید روز افزونی گرانی در خریدار بها افزایش و زودی  
 بکار بردند چون آهنی غله درین شهر کلکته که مرجع اطراف  
 و معدن تجارت اکناف است بگذرافتاد و افزونی نرخ هر روز  
 از نسبت دمی بالا رفت بمقامات چند آثار کم یابی که همان  
 علامت قحط سالی بود نمایان شد اکثری از اوساط مردم  
 و کم مایگان هراسان گشتند و بمقالان بحرص نفع در فکر گردآوری  
 اجناس غله و جنس آن شدند دکام اضلاع درین مخصوص  
 ریهورت با فرستادند و اندازه و جود غله و صرف یومیه را  
 بادیگر کیفیت های هر مقام بگورنمنت و ان نمودند و الاشان

معنی القاب نائب السلطنت که بکوه شمله بود و پیچگونگی  
 ضرورت تشریف آوری باینجا نداشت بلکه بسبب  
 ایام گرماتشریف آوری عالیجناب مهروج در آنوقت خالی  
 از اندیشه ضرر نمی نمود به مجرد اطلاع این احوال پر ملال  
 با واسطه دسمبر ماه دفعه رونق افزای کلاکتیته گردید و سپس  
 کنکاش و صوایدیهای عالیجناب صد جارج کیمپل لغتتنت  
 گورنر بهادر حدود بنگاله را بنحیرگیری خلق خدا و تدارک  
 دفع آن بلاهاستها فرمود و لیکن چون ایام ترک منصب و  
 رفتن آن والاشان به انگلستان قریب تر بود و نوبت  
 کرسی شینی دانش آگاه عالیجناب سردیچرد تیمپل  
 بهادر بدان عالی منصب به عجلت تمامتر پیش نظر می نمود  
 عالیجناب سردیچرد تیمپل بهادر را خاصه برای سرانجام  
 این کار اختیار فرمود و نیز بر تقدیر ضرورت این مرد حاکم  
 بلادست را بر رفتن مقاماتیکه مناسب نماید ایما کرد و بدینگونه  
 تدارک پذیر مناسب وقت هم کلاکتیته و هم به مفصلات

برداخته بعد حصول اطمینان باز رهگرای کوه شمله گردید •  
 الغرض بر وفق رای فیض انتمای عالیجناب قصباب  
 مهروح انجمن های کنگاش درین خصوص منعقد نموده آمد  
 تا اینکه با دابل فبروری ماه سال هفتاد و چهارم بزرگ انجمنی  
 در ایوان توفهال کلکته از حکام گرامی طبقه و تاجران  
 و امرا و زمینداران و دیگر اشخاص ذمی اختصاص  
 از هر مالت و پایه حسن انعقاد یافت معنی القاب مرحوم  
 انتساب نائب السلطنت بهادر صدر انجمن یعنی صاحب  
 الامر آن کمیتی گردید ب! حضرات از حاضرین تقریرهای  
 شایسته و تجویزهای بایسته در باب تأیید و اعانت بمقامات  
 فحوظ از عطای زر نهند و حسن تدابیر فراهم آردی اجناس  
 غلبات و رسانیدن به حاجتمند آن باد مگر لوازم آن نمودند تا  
 بمیان تو جهات حضرت صدر و سخی مسمران رفیع القدر  
 همکنان تن بامادگی در دادند و به همان جاسه مبلضی سببگین  
 بطیبه دستخط فرمودند و الاهی ابن انجمن قلاح ششمن

دو. انجمن دیگر مقرر نمودند یکی انجمن خاص بام یکنزیکیتو  
 کمیتهی بصدارت عالیجناب شاک صاحب بادگیر بزرگان  
 الهی آن دویم انجمن عام بنام مسئول دلیو کمیتهی که  
 از عماید و فلاح جویان قوم و کیش بساممبران این انجمن  
 معین شدند راقم همیچشمیرز نیز در آن هردو کمیتهی ممبر بود  
 در اوقات جمع و شوری تدارک و صوابدید و اظهار رای  
 و غیره برونق آگاهی و تجرید و دریافت خود از مفصلات  
 تأیید و اشتراک هردو انجمن فیض موطن می نمود امرای  
 ذمی حوصله در زمینداران و رئیسان این ممالکت و بسا  
 دولت مندان و تاجران انگلند. هرگونه تأیید از عطای زر  
 و انجمنی دیگر کمر همت چست بر بستند و مبالغی خطیر علاوه  
 گوناگون اعانت و تدابیر از خزینة گورنمنت نیز مرحمت  
 گردید بسی از مایه در آن رادمیش بران عطیه بس  
 نه نموده مبلغی تا بقامی این مصیبت جانگزا بطریق ماہوار نیز  
 افزودند غرض از حکام و رعایا ادنی و اعلیٰ هر یکی باندازه خود

در این مهم اهم سعی جمیل کردی و بدفع این بلا می هوش ربا  
 بدل پرداخته دولت ناموری دارین بدست آوردی الهی  
 هر ضلع و مقام کیستیهای جداگانه بهدایت حکام بنامه نام اینجا  
 از ارباب مناصب و رعایا رتب کردند و بهرگونه امداد  
 و اعانتها کوشیدند از حسن نه ابیر منلی القاب نائب  
 السلطنت بهادر و نواب لغتذنت گورنر بهادر از سا  
 مقامات دور دور که غله در اینجا بسیار و ارزان بود بزودی خرید  
 کرد و کما من به جهاز بار شده بجای دیگره خواهش بوده جلد جلد  
 میرسید از علاقه و ذگون و صدرا س و دیگر هر جایکه جنس  
 عله یافتند آوردند باعث امن و بقای حیات کروز اندر کرد  
 مخلوقات گشته گوی نگو نامی دارین بردند به مقام باقره علاقه  
 یکنه که وطن را قیم اشم است و زیر آن دریای گنگ جاریست  
 جهاز ادخانی از برای عبور بسته نامی غله ازین طرف  
 به آنرو که از اینجا را مقامات در بهنگه و یغره جاهای فخط  
 رسیده می باشد مقرر کردند و از برای سرعت و عجمت

راه ریل مخصوص برای غله آسانی بهر دو سوی دریابسمعت  
 و عجمت بسیار تیار کنایند چنانچه ریل که بمقام باره برای  
 همین کار تیار شده بعضی زمین از زمینهای حقیر است  
 بخردنی تمام زمین بمقتراحت اجرای ریل بلا قیمت دادم  
 و عزیزان و کارپردازان خود را در آن علاقه از برای تقسیم  
 قوت خام و پخته و دیگر انواع اعانت بطریق مزد و محنت  
 جایجا معین کردم و فرستادم و همچنین با اعمایه بمقامات  
 خود با جهت تدارک دفع آن بلا می کشیدند و طعام پخته  
 و خام روزانه بصدای غربامی بخشیدند سیوای این همه نیکو تدا بهر  
 و حسن انظام تمام که از برای تقسیم قوت بعضی نامی ناگام  
 از اراکین با تمکین سلطنت بچندین طرز شاید باهوقات  
 بایسته برومی کار آمد انواع مراعات دیگر از اجرای  
 مزدوری های انعام مکاسب و اشتغال بر عایت و  
 آسانی کمال موجب دستیابی قوت لایدی یومیه بهزاران هزار  
 بی مایگان زار در آن وقت گردید در جلایه خاص گورنمیت

قریب برنود هزار مزدور کمابیش بر چند اضلاع سارن  
 و چنپارن و ترهت و دیناچپور و موئگیور و بهاگلپور  
 و پرنیه متعلق گشته رزق ضروری هر روز می یافتند و  
 بر بسا زمینداران و ده خدایان مبالغها از خزینہ سرکار  
 و الاتبار بطریق دام بغیر که ام نفع صرف بهمین رعایت  
 عنایت گردید تا مآلایها و چاهها و غیره از مزدوران درست  
 کنانند و کم کم با قساطر آن زر را ادا نموده باشند لکن آنفوس  
 بدین وسبب جمیله در آن ایام پرمختصه باب نان رسیدند  
 و رومی زندگانی دیدند غایت رعایت اراکیر، مرحمت آئین  
 سلطنت ملاحظه کرد نیست که در آن ایام صعوبت انضمام  
 که لکها مبالغ از کیسه گورنمزت محض بغرض امان بخشی  
 خاق خدا ازین بنامی جاگنزا بهر ماد بلکه بهر هفته بیرون می شد  
 مرحمت دستگاه معالی القاب نایب السلطنت بهادر  
 باجلایس کونسل حاکمان اضلاع را چنین هدایت فرمود  
 که تا بقامی شدت این الم جانسوز تحصیلد اران مالی یعنی

و کاکتیران و اسنال شان در مطالبه زر مرکار نشدند آئینی هرگز  
 بکار نبردند تا از زمینداران و تعاقب دادان صحت گیری  
 بر عایا و مزارعان بوقوع نه آید و مزید بر آن آن بود که زمینداران  
 را از برای اعانت رعابای محتاج ایشان بقدر  
 ضرورت زر تقدم از خزانه شاهی قرضه میدادند که  
 بر رعای علاقه خود تقسیم کنند و با قسط در از کم کم بلاهت بیجاگونه  
 شود وصول سازند و بطلب و تقاضای افزون از هر طاقت  
 و لیاقت آنها هرگز نبردازند و سوای این هر نایب ات دیگر  
 بساگونه رعایات و احسانات است که به بذل توجهات  
 حاکمانه بالادست سرداران این سلطنت باعز و شوکت  
 در حفظ مراتب امن و عافیت و ثنای ذنای بهر مقامی که مزید  
 افتاد در بیغ از آن هرگز گرفت مملی العایب نایب السلطنت  
 بهادر هر آن بذات خاص فیض اختصاص خبر از کس  
 و ناکس بذریده حکام ماتحت بریگرفتند حق اینست که شدت  
 این بلای ناگهانی بسخت ترین صورت به کسی نرسید

و به نهایت آسانی ما بختناج ضروری با همان خسته جان نصیب  
 میگردد و دید هزاران کس از هر قوم با همتام آن جا بجا مقرر بودند  
 و انجام کار هر وقت بروقت می نمودند و پس تر ازین عالی جناب  
 معنی القاب ممدوح بذات خاص مراسم اختصاص برای  
 معاینه مقامات قحط و ملاحظه احوال رعایای آنجا شریف  
 قدوم ارزانی داشت هنگام معاددت از طرف در بهنگام  
 و قتیکه اقدام میمنت الیام بر سر زمین باقره سود و حقیر حاضر  
 آنجا بود و بنیکو اخلاق رئیس آنه سر افتخارم را باند فرمود رعایای  
 علاقه آنجا قرب و جوار آن گروه کرده از هر کیش و طبقه بشکر  
 گذاری حاکم مرحمت شمیم گرد آمدند و سپاسنامه بذر ریعه را اقم  
 و اوراق بگذرانیدند و از کلمات عطوفت آیات عالیجناب  
 ممدوح بقایت ممنون و خوشدل گشتند را اقم آثم که از ابتدا  
 و انتهای جمله احوال و کیف ابن واقع غم اندوز زندگی  
 سوز و هرگونه حسن تدابیر حکام بلند مقام دامن بخشش و مراعات  
 و خیر گیری و آذوقه رسانی و رادگه برمی آلی این ساطینت

باند نام و دیگر آنچه از کوازم وقت روداده و بصلاح گویهای  
 هرا بحسن و کیفیت و امداد و تدارک بسا امور چه بمنفامات  
 متصل و چه بحضور فیض مهور اتفاق شراکت افتاده و قوف  
 و آگاهی گماهی میداشتم و از هر گونه فزایمی مبالغ عطیه در  
 هر مقام چه از کسان هر طبقه و چه از گورنمنت و حکام باند نام  
 و کیفیت صرف و انظام و سرعت تدارک و گوناگون  
 تدابیر دایم باقتضای غایت مطیع می باشم از ته دل بلا  
 طرفداری شکر گزار و ثناخوان معالی القاب عالیجناب ممدوح  
 هستم بلکه جهه ارباب نصفت که در آن زمان تفحص  
 بدان امر نموده اند سپاسگزار بهای مراحم ریسانه  
 عالیجناب ممدوح همانا هم زبان و هم سنانم بوده اند دینیز  
 ما همکنان بی غایله ریب مداح هر دو سردار اولوالعزم  
 با وقار اعنی سر جارج کیمبل بهادر و سر ریچرود  
 تمبل بهادر میباشیم که توجهات و کوششهای این  
 هر دو را کین با تمکین و مزید تاکید هر دو صاحبان عالیشان

بر حکام ماتحت به چشم سرینگو دیده ایم •  
 ایجا سخنیش گفت افزا بخاطر آمد و آن اینکه کسان چند  
 انصاف دشمن خود پسند بیصاف سراغها برین انتظام  
 کرده اند که چندین اهتمام که درین امر بکار آمده فصول بود  
 و صرف بسیار بیش از ضرورت به عجلت تدبیر قبل  
 از وقت که کرده شد اسرافها به مصارف و نمود اکنون  
 دانش بدو مان فاقیت اندیش و تجربه کاران نصفت  
 کیش ینگو به میزان خرد می تواند سنجید که این معترضان چه  
 سر ایند و از امر بدیهی انکار چگونه نمایند آیا حزم و احتیاط  
 از اقتضای دانش و خرد سبها از داب ارباب بست  
 و کشاد سلطنت نمی باشد فرض کردم که اگر سردار ذمی تبار  
 عالیجناب نایب السلطنت بذات خاص خود چندین دیده بانی  
 نفرمودی و این قدر عجلت بامادگی اسباب و سامان و  
 فراهمی و ارسال آن جا بجا بکار نبرد می ممکن بود که آنستند آهسته  
 ندانید آن هنگام ضرورت از حکام ماتحت به عمل آمدی

ولیکن تا آنکه انباری از غله بمقامی بهم رسد و دست تقسیم  
 دراز گردد هزاران محمولوقات از شدت الم فاقتم از جان  
 نهی می کردند و بی یقین بل عین یقین است که اگر چنین  
 پیش تدبیری و حسن اهتمام و انتظام در ابتدای ایام  
 بکار نیامدی و هر یکی از بزرگ ار اکین دولت بذا نهایی  
 خاص عاطفت اختصاص صرف توجهات نفرومودی هر آنکه  
 روی آسانی بکنار باشد رندگانی که گران جانی نمودی و آخر وقت  
 چنان خرابی با تعاقب می نمود که دفع آن بده چند تا بپیر  
 پیش از آن خلاف امکان می بود این کسان متعرض از  
 دو حال بیرون نمی باشند یا خود بسائر کیفیت و جماع عنوان  
 اصلاح و کار ردائی آن نرسیده اند و جهالت از آن دارند  
 و با دانسته چشم انصاف پوشیده اند و نمایانیا نه قدمی  
 براه اعتساف می گذارند از بد گوئی تنی چند تا عاقبت بین  
 چشم زخمی بر است کاران و عالی همنان نیکو آئین نتواند  
 رسید که گفته اند

گرنه بینه بروز شبیره چشم \* چشمه آفتاب را چه گناه  
 این همه گرانی و ترس تا اواسط سال ۱۸۷۴ هجری  
 و هفتاد و چهار عیسوی بود که بعنایت ایزد منان بارش  
 باران آمان بخش غمزدگان رونمود و جمه که در تنهای  
 غم و الم را از دلهای بندگان خسته جان بیک سبیل  
 رحمت دافع رنج و زحمت پاک ربود \*

ذکر سلطت یارقند

و انعقاد عهد نامه فیما بین آن دولت و دولت علییه

انگلیسیه برای کشایش ابواب تجارت مابین همد و یارقند

و هم از انست که بحسن توجه و انفات جناب ممدوح  
 عالیجات راه و رسم محبت و و داد و تواضع و اتحاد مابین  
 سلطنت علییه بر طایفه و دولت یارقند بوجه خاطر بسند جاری  
 گردید و انعقاد عهد نامه موثق از برای اجرامی ابواب تجارت  
 میان این هر دو سلطنت به بهین آئین بر منصفه ظهور رسید  
 کیفیت امن باجرار را یابندی از حالات آن ریاست

با سیاست برای ملاحظه استعمان و الاشان برمی گذارم \*  
 مخفی مباد که دالی عالی این ریاست مشهور به لقب  
 امیر اتالیق غازی است دارالسلطنت ایشان شهر  
 یارقند است هر دو ریاست ایشان از جانب جنوب محاذی  
 به ملک تبت و لداخ است و جانب شمال و مغربش ملک  
 روس و سمت مشرق مهاکت چین واقع و سمت  
 آن ملک مقابل سلطنت قرانس است و تعداد ساکنان  
 آن شهر مقدار هفتاد و پنج هزار و قلع آن نوساخته در عرض و طول  
 مقدار یک هزار درع است داخل قلعه مذکور قریب پنج هزار  
 مردم می باشند پس جمله تعداد مردمان شهر یارقند باین اعتبار  
 هشتاد هزار می شود انظام درس و تدریس درین  
 سلطنت بر بهین آیین است گو اصل ماده علم فی الحال در انجا  
 قانی دارد بهر جا مسجد است بودن یک مدرسه بشمول  
 آن دستورات ضروریه این دولت با عز و صولت  
 می باشد داخل انجا مبنی بر چنین آیین است که بعد از تمام

شدن یکسال از هر صوبه حاکمان اجناس به ادا آنجا را چه  
 از قسم غله دامیوسات و معدنیات مثل سرب و آهن  
 و غیره چه از قسم زر و نقره و غیره بر مدعا شتر و اسب  
 خروار خردار بار کرده بحضور امیر صاحب حاضر می آید و آن توده  
 اجناس را در خزانه امیر صاحب داخل می نمایند و بعد از آن زمان  
 و الهی آنجا کیونف کلیه حکومت و کارگزاری هر حاکم را ابدل منوبه  
 شده است تا مع میفرماید اگر کسی بر اخذی از حکام و کار فرمانیان  
 استخوانه ظلم و تعدی و بیخبر می بحضور امیر صاحب پیش  
 می هازد امیر صاحب فی القور رتبه ارک و انقی آن می پردازد  
 و اگر احیاناً در مقدمه ثبوت حاکم بحر مابست میگردد حاکم  
 مذکور را در حال بکیفر کردار ناسزاوار می رساند  
 الغرض در همه امور نظم و نسق و عدل و انصاف  
 بریاست امیر صاحب ترقی های روز به روز میدهد است  
 قتل از زلفین رابرت شاه صاحب بریاست مذکور هیچ کس  
 چه هندی و چه فرنگی از چنین کیفیت تفضیلاتی آنجا که در دفتر نامه

صاحب موصوف درج اعلیٰ اطلاع نداشته بود از زمانیکه  
 صاحب مسطور بحضور امیر صاحب رفته عظمت و شوکت  
 و داد و اتحاد هر دو دولت باند صورت همنامیه و برطانیه را  
 ذکر نمود در دل امیر صاحب اشتیاق تام پیدا گشت که فیما بین  
 سلطنت انگلیس در ریاست با صیانت یار قند سلسله  
 مراسم ربط و اتحاد جاری کرد و آید چنانچه در ملاقات اول  
 بادشاه صاحب فرمود که نواب گورنر جنرل شما شخص بسیار  
 عالی و قار است به مقابله ایشان من یک مرد حقیر ام  
 صاحب موصوف جواب آن چنین داد که ما که مظهر آقامی  
 ولی النعم نواب گورنر جنرل بهادر است عزت جناب  
 شان از همه بالاتر است پس لازم است که بنای محبت  
 و اتحاد با سرکار گورنر نمند بر طایفه مستحکم فرمایند در میان  
 دوستاند ان حرف خردی و بزرگی هرگز نمی باشد و نیز صاحب  
 موصوف به امیر صاحب گفت که بودن سلطنت جناب  
 شما از مدت شش سال بهرح و افتخار زیاده تر سزاوار

است. هرگاه صرف برود بازار می خود مثل سکندر و تیمور ملکه‌ها را  
 فتح نموده آید تا زمان قیام صاحب موصوف چند بار امیر صاحب  
 ملاقات با ایشان کرد و در هر ملاقات ذکر احوال سلطنت برطانیه  
 به میان آورد و بنابر بار مباح های مفید ترقی ملک از صاحب  
 موصوف می پرسید صاحب بحواب می گفت که من مرد سیاح  
 هستم حسب اجازت بخدمت دالای جناب شما آمده اگر  
 سفیری از اینجا به ملک بند روانه می فرماید البته از داب و  
 قاعده در بار ذمی افتخار سلطنت برطانیه آن سفیر  
 باعزاد جاه را بحوبی واقف و آگاه خواهم نمود حبیبکه صاحب  
 از خدمت امیر صاحب رخصت می شد امیر صاحب فرمود  
 که یک سید جلیان را برای عهده سفارت در ذهن  
 خود معین کرده ام مگر چونکه اسباب تخلف برای  
 لارڈ گورنر جنرل بهادر و جناب ملکه معظّمه بنور بخوبی  
 مهیا نشده است سفیر مذکور را همراه شما نمی فرستم  
 الحاصل در سنه ۱۸۷۲ ع عهد گورنری لارڈ میو

سید یعقوب خان که هر نام و خواهر زاده با احترام  
 امیر صاحب و الامقام است. بعهدہ سفارت مقرر  
 گشته مع فریضه محبت نامه و اسباب تحائف دارد  
 و اراستت کلکته گردید و بانواب گورنر جنرل بهادر  
 ممدوح ملاقات کرده مابین هر دولت بنیاد مراسم  
 ربط و اتحاد بنیاد لیکن آن همه مراسم ربط و اتحاد هر  
 دو دولت بانه بنیاد هنوز نامکمل بود تکمیل و استحکام  
 تمام انهمه روابط محبت و نیز انعقاد عهد نامه مفید میان  
 هر دو سلطنت با عزم و شوکت در سنه ۱۸۷۳ ع. توجیه و  
 اهتمام حضرت ممدوح بانه نامم. بظهور رسید که عالیجناب  
 فیضاب ممدوح از جانب دولت انگلیس سر فرورد ساینه  
 صاحب را سفیر مقرر فرمود آن سفیر سر ابا توفیر  
 بایک مراسله از طرف لازم الشرف علیا جناب  
 معالی القاب ملکه معظمه که حامل آن سر جنیت دائیہ صاحب  
 بهادر بود در امره دیگر خود از جانب جناب فیضاب

لار و صاحب مهر و روح که حامش حوله را با اعتبار کل احمد  
 بوده طرف یاروند فرستاده آمد کرنل کلودن و داکتر  
 استولیزکا و کپتان بدلف نیز همراه رکاب سفیر باتو قیصر  
 بودند الغرض این جمله معتمدان سرکار ذولتتوار  
 با بیاری از خدم و حشم بر اه کشمیر و لداخ داخل ملک  
 یاروند گردیدند مراتب مهمانداری های سفیر باتو قیصر مع دیگر  
 جمله همراهیان و ملازمان از چین و رود تا زمان مراجعت شان  
 از جانب امیر صاحب به نهجی سودا شده که این جمله معتمدان  
 سرکار از تهمه دل مداح و شکر گزار امیر صاحب  
 و الایبار گشتند یک عهد نامه هم هر ران زمان فیما بین  
 سلطنت هند و یاروند محرز و موثق گردید نقل آن بجنبه  
 برای ملاحظه ناظران و الاشان درج این و ریفات  
 اختصار سلمات نموده می آید چون بقصر ب کلام ذکر سفیر  
 و الا مقام بمیان آمد مناسب می نماید که عرفی چند درین  
 خصوص هم حواله کلام حقایق رقم نموده آید نام نامیش

سید محمد یعقوب خان توره است خلف ارشد رسید  
 و الا دو دمان نظام الدین خان مرحوم منقور عمرش ما بین  
 پنجاه و پنج سال است اتفاق قدم و درود سید موصوف  
 به تقرب سفارت درین دیار دوسه بار گردید  
 و با این راقم آثم نیز روابط محبت و اتحاد بهم رسید چنانچه  
 شبی نان و برگی بخاطر عطر آن و الاشان مهیا ساختم و  
 به تکلیف شریف قدم جمعی از خلان دوستان خود نیز  
 پرداختم جناب سیادت ماب اخلاق و مخلص نوازی را  
 کار فرموده رونق افزای مسکن این مسکن گشت چون  
 آن دلاشان از مردمی به مهن در پیوست و دریافت  
 بسیاری از احوال ممالک شمالی را صورت بست  
 دیدم که در حقیقت مردمی است جهان دیده کار آزموده  
 از تجارب از سنه و اکنه انواع معلومات و مطلوبات بکار آمد  
 آموخته و فراوان مایه از علم و دانش اندوخته نه فقط  
 لائق سفارت بل قابل وزارت و نیز عالی جناب

ممدوح خواهرزاده والا جناب معلى القناب مایک ممالک  
 ترکتان امیر محمد یعقوب خان دالمی فتح مند کاشغور و  
 یارقند است از بد و شعور بدین و زکاوت و شوق طالب علم  
 مشهور بود چنانچه عربی و فارسی و ترکی و خطائی و غیره  
 زبانهارا نیکه می دانند در علوم و فنون در آن طرف بلما دکترا  
 کنی با آن والا گهر عدیل و همسر خواهد بود بشرحیکه بر زبان  
 عربی هر کتاب فصوص الحکم نوشته شاید کافی بر مدارج  
 فضل و کمالات آن عالی درجات است اولاً انوالاشان  
 بر عهد فدیبر سلطنت مامور شده بود بعد آن بر منصب  
 عالی قاضی القضاة منصوب گردید سپس بخدمت  
 و افر العزت سفارت سلطنت با همه اعزاز و سرفراز  
 گشت و بدر بارهای سلماطین با عز و تمکین روم و روس  
 و ایران فرستاده شد و از پیشگاه حضرت سلطان  
 عالیشان روم بوالا خطاب و نشان مجیدی درجه اول شرف  
 اعزاز و عز امتیاز یافت بعد از آن وارد هند و ستان

جنت نشان گردید و با جناب معالی القاب لاقدر فارتیه بروک  
 و ایسرای بهادر در خصوص استحکام مبانی اتحاد  
 سلطنت هند و دولت یارقند عهد و موثیق مستحکم  
 بر بستن فرما کند که از نتایج این عهد نواید غیر محدود برود  
 دولت بلند صولت حاصل ماند \*

### عهد نامه

عهد نامه فیما بین دولت بهیمه برطانیه و عالیجناب امیر محمد  
 یعقوب خان صاحب بهادر و الی ممالکت کاشغر و یارقند  
 و خلاف و اورا ایشان که اتمام یافت از یکطرف  
 بموسط طامس دگلس فورساینه صاحب کمپانین آف دی  
 موسٹ آندریل آرتور آف دی باتهه بر حسب اختیارات  
 کامله که درین باب بایشان از طرف جناب مستطاب  
 وایت آندریل طامس جارچ بیرونک بیرون نارتیه بروک  
 آف استراتن و پیرنت و دبیری از مدبران دیوان خاں

حضرت اکرمه ماکه بربیتن الاعظم و ایرلند و صدر اعظم  
 رتبه عالیه ستاره هندی در مجلس دیوان نفویض نموده  
 شده و از طرف ثانی بتوسط سید محمد یعقوب خان  
 توره المتقاب برتبه منزه مجیدیه درجه اول و کاپر شد  
 سید نظام الدین خان مرحوم قدس الله مضجعه و نور الله  
 مرقده بر حسب اختیارات کامله که ایشانرا درین خصوص  
 از جانب عالی جناب امیر صاحب بهادر نفویض یافته اند \*

تمهید

چونکه استقرار و استتبات اتحاد و دوستی و یکجبهتی  
 که درینوقت بین طرفین غالبترین معاهدتین موجود است  
 و استرقای معاملات تجاری فیما بین رعایای خاصین  
 مرکوز خاطر می باشد لهذا این چند شروط متعهد و منعقد  
 گردیدند \*

شروط اول - طرفین غالبترین معاهدتین عمل شروط برین  
 قرار دادند که رعایای یکدیگر مجاز باشند تا در آیند و اقامت

و تجارت کنند و به اموال و اجناس خود در کل  
اطراف ممالک یکدیگر عبور در در و نقلت نمایند و درین  
ممالک مذکور رعایای هر یکدیگر از جمیع مراعات و فواید به نسبت  
تجارت و صیانت و غیره خواه بر رعایای خاص خواه بر رعای  
دیگر دولت کامله الوداد المعینه من الدول اجابت  
یافته بایافته باشد متمنع و متصرف شوند \*

شرط دوم - تاجران را از هر امم و ملل که باشند اجازت  
و رخصت است تا از نواحی یک فریق معاہد در نواحی فریق  
نانی مع اموال و اجناس خود در کل اوقات به راهی و طریق  
که خواهند عبور و مرور توانند کرد هیچ قیدی برین اطلاق العبور  
بظیفای یکی از فریقین معاہدتین موضوع نشود باستثنای  
حادثه ضروری متعلق امور ممالکت که اعلام بران من قبل  
به دیگری معرف کرده شود و این قید و ضبط به مجرد دفع حادثه  
مذکور منقضی و منقطع گردد \*

شرط سوم - اهل فرنگ تبعه دولت بهیچ برتن که به ارادت

و مقاصد تجارت و غیره در نواحی عالی جناب امیر صاحب بهادر داخل شوند برایشان لازم است که تذکره متعارف متضمن و مستحق بر قومیت خود بهره داشته باشند و اگر ازین چنین تذکره معسر باشند مستحق مراعات مندرج بر این عهدنامه متصور نخواهند شد \*

شرط چهارم - بر اجناس مال تجارت برآمده از ممالک عالی جناب امیر صاحب بهادر در آمده هند قلمرو دولت برطانیه که بهر کدامی از رهگذر نامی جبال همالیه موقوفه طرف جنوبی ممالک عالی جناب امیر صاحب در آید هر کار دولت برطانیه قرار داد می نماید که بیسج اخذ محصول بر مال درآمده مذکور کرده نشود همچنین بر اجناس مال برآمده از هند درآمده ممالک عالی جناب موصوف بیسج محصول در آمد مستجاوز از جهل و یک قیمت گرفته نشود اجناس مال درآمده ممالک فریقین معاهدین مطابق شرط سابق الذکر رضادر غیبت خواه بیع بالجماعه خواه بیع بالتفرق باشد قابل انتقال با همه از ادوی

از یک موضع تا موضع دیگر در مهاکت هند قلند دولت  
 بر طایفه و کذا الیگ به مهاکت عالی جناب موصوف نیز مقصور  
 شوند لیکن به حسب قواعد و تحصیل رسومات آبکاری و مسکرات  
 و دیگر قواعد و رسومات که متعلق باغراض تمدن بلاد باشند  
 عموماً به این چنین اقسام اجناس موافقت و اتصال دارند \*  
 شرط پنجم - فزاید اموال تجار تی انده هند در نواحی امیر  
 صاحب تا وقت رسیدن به موضع تفویضگی عند التفتیش  
 مکشوف و مفتوح نگرداند اگر اذنافی یا سنازعی در باب  
 تشخیص فیت مال واقع شود پس زکوة چه یا منصبه از دیگر  
 که عامل از جانب عالی جناب امیر صاحب بهادر بوده باشد  
 اختیار دارد تا طلب حصه جنسی بحساب چنان و یک عدد  
 عوض محصول تقدیمی نماید و اگر منصبه از مذکور در تحصیل  
 محصول باشد حصه از اجناس عدیمی کند و یا اگر اموال غیر قابل  
 تقسیم باشد پس اندرین صورت معامله سنازعت را بدو  
 اشخاص مناسب که یکی از جانب منصبه از مذکور و دیگر از

جناب تاجر آرنده مال معین شده باشند تفویض کرده شود  
تا تخمین قیمت مال بر عمل اید و اگر بین المتوسطین اختلاف  
رای افتد و کیلی که فیصایه وی قاطع باشد تعیین کنند من بعد  
بر حسب تخمینه چنین انفصال ایصال محصول نماید \*

شرط ششم - دولت برطانیه را اختیار است تا وکیل بدر بار  
عالی جناب امیر صاحب بهادر معین کنند و سحت وی عالمان  
تجاری در کد امی اضلاع و امصار قلمرو ممالکت عالی جناب  
ممدوح که مناسب باشد گزارند و کز الیک عالی جناب امیر صاحب  
بهادر مجاز استند که وکیلی به پیشگاه نواب نائب سلطنت  
هند تعیین نمایند و عالمان تجاری در کد امی اضلاع امصار ممالک  
هند قلمرو دولت برطانیه که مناسب باشد گزارند و کلامی مذکور  
بالا بارتیه و سنابیر که بقاعده دول سفیران را مسلم است  
موصوف شوند و نیز عالمان به فواید و سنابیر کونسلان  
دولت کامله الودان المختص من الدول بهره در گردند \*

شرط هفتم - رعایای دولت برطانیه را اجازت داده

می شود تا زمین یا خانه یا دکان در ممالکت قلمرو عالی جناب امیر صاحب بهادر بر ممالکیت خواه خرید خواه فروخت نمایند و خواه با جاره تحصیل کنند و اندران اکنه و دیو کاکین یا بدیگر عقارات رعایای دولت بر طایفه ایسج مداخلت بالسبحر یا هیچ نفیثش بغیر از رضای شخص متصرف نکرده شود سواى معرفت و کبیل دولت بر طایفه یا عامل وی و هم در حضور شخص یا که ام موکلی متعینه جانب وی \*

شرط هشتم - تدابیر منضاه ذیل در انفصال مقدمات داد و ستد و جرائم کبیره و صغیره نسبت رعایای دولت بر طایفه در ممالک قلمرو عالی جناب امیر صاحب بهادر بمعرض قبول در آمده اند \*

اولاً - در مقدمات داد و ستد که فریقین رعایای دولت بر طایفه هستند و نیز در مقدمات جرائم صغیره و کبیره که طرفین رعایای دولت بر طایفه باشند یا که مدعا علیه اهل فرنگ تبعه دولت بر طایفه حسب متذکره شرط بیوم عهد نامه آنها

می باشد بوکیل دولت برطانیه یا به یکی از عالمان و می تفویض  
 یافته بحضور و کبل عالی جناب امیر صاحب فیصل یابد \*  
 ثالثاً - در مقدمات داد و ستد که احد الفریقین رعیت  
 عالی جناب امیر صاحب و فریق دیگر رعیت دولت برطانیه  
 باشد در محکمہ عالی جناب موصوف بحضور وکیل دولت برطانیه  
 یکی از عالمان و می یا شخص متعین درین خصوص از جانب  
 وکیل موصوف یا از جانب عامل می انفصال کرده شود \*  
 ثالثاً - در مقدمات جرائم احد الفریقین خواه مدعی خواه مدعی  
 رعیت عالی جناب امیر صاحب باشد انفصال مقدمه  
 با تشامی صورت مذکوره بالا در محکمہ عالی جناب موصوف  
 بحضور وکیل دولت برطانیه یا یکی از عالمان و می یا شخص متعین  
 از جانب وکیل موصوف یا از جانب عامل و می که ده شود \*  
 رابعاً - سایر صورت مذکوره بالا در مقدمات داد و ستد  
 و جرائم کبیره و معصیره که یک فریق رعیت دولت برطانیه و  
 فریق دیگر رعیت دولت بغیر باشد یکی ازین فریقین مذکوره

اهل اسلام میباشد پس انفصال مقدمه در محکمه عالی جناب  
 امیر صاحب کرده شود اگر هیچکدام از فریقین مسلم نباشند  
 در آن صورت بشرط اتفاق طرفین مقدمه قابل انفصال بوکیل  
 دولت برطانیه یا یکی از عالمان دی را باشد و در صورت عدم  
 اتفاق مذکور در محکمه عالی جناب موصوف انفصال باید \*  
 خامساً - در کل مقدمات که در محکمات عالی جناب  
 امیر صاحب فیصله یافته باشند و در آن شخصی رعیت دولت  
 برطانیه احد الضریق باشد و کیل دولت برطانیه را آگهی رسد  
 که حق بفرصت او رفته است پس مناسب باشد که اصل  
 معنی را - عالی جناب امیر صاحب اظهار نماید تا در محکمه دیگر  
 بحضور وکیل دولت برطانیه یا یکی از عالمان دی یا شخصی متعین  
 درین خصوص از جانب وکیل موصوف یا عامل وی تحقیقات  
 مقدمه از سر نو کند \*

شرطانهم - حقوق و مراعات که حسب عهد نامه لهذا  
 در ممالک قلمرو عالی جناب امیر صاحب بهادریه نسبت

رایای مخصوص دولت بر طایفه متعلق و تصرف شده اند  
 بر رایای جمله امرای و اولیای ریاست های هند متوقفه که  
 رابطه و فاق بعایا جناب مانکه معظمه دارند نیز ماحوظ و مرعی  
 داشته شوند و اگر در بین خصوص یابد دیگر کدانی امرای که متعلق  
 امرای و اولیای مذکوره مناسب تصور باشد بواسطت دولت  
 بر طایفه سرانجام یابد \*

شرط دهم - وثیقهجات صحیح و دیگر اشغال عدالت که  
 در هر کدام محکمت مقرر در ممالک فریقین عالیهین  
 معاهدهین یا در محکمه موکلان مشترک که موضع لداخ محفوظ  
 یا امانت داشته باشد قابل اشاعت بواسطه نقل مستحق و  
 فحتم بخاتم محکمه که برومی اصلی کاغذ متعلق است باشد و  
 در صورتیکه محکمه مذکور خانم نداشته باشد لازم است  
 که بدستخط حاکم یا یکی از دو کام محکمه مذکوره تصدیق یابد \*

شرط یازدهم - در حالیکه شخصی از رعیت دولت بر طایفه  
 در ملکت عالی جناب امیر صاحب بهادروفات یابد متردکات

وی منقول و غیر منقول موجوده مهاکت مذکوره بتصرف اوارث  
 یا وصی یا دیگر مختار در غرض وی در آورده شود دو حالت عدم  
 موجود همچنین مختار بر نفویس و کیس دولت بر ظایر تقیبه  
 مهاکت عالی جناب موصوف کرده شود و بر شخص منصرف  
 مال موروثه لازم است که دین منوفی را با باریاب طلب  
 ادا نماید و باقی را برای مقاسمت فیما بین اشخاص  
 صاحبان تعاقب نگهدارد همچنین بعوض این قرارداد مذکوره بالا  
 نسبت رعایای عالی جناب امیر صاحب بهادر که در مهاکت  
 هند قلمرو دولت بر ظایر وفات یابند نیز مرعی داشته شود •

شرط دوازدهم - اگر شخصی رعیت دولت بر ظایر متمکن  
 مهاکت عالی جناب امیر صاحب مناصب و شکست شود  
 بایعه انقضای محکمه از ادای قرض در مدت مناسب قصور  
 نماید پس دین دایمان چنین مناصب از اموال و ائمه  
 وی ابلغا کرده شود لیکن و کیس دولت بر ظایر از احسان  
 در رفع کند تا معلوم گردد که آیا مناصب در هند مال قابل توضیح

مکنفی الادای قرضه قارضان مذکور دارد یانه این رطابت  
دوستانه مندرج ' شرط هذا نسبت رطابای عالی جناب  
امیر صاحب که مطابق قوانین ملکیه معاملات تجاری بهمانکت  
هند دارند من الظرفین لمحوظ درعی داشته شود \*

تمه

شرط هذا فی صورت نایه فی هذا الیوم از جانب  
عالی جناب امیر صاحب بهادر اتام و اصداق یافته فردی  
حاضر الوقت در حفظ عالی جناب موصوف مانند و نقالی بعد  
اثبات و تصدیق از جانب نواب نائب السلطنت  
هند اندرون بیما دو ازده ماه در عوض نزد محفوظ السحال مبادله  
یافته به تسلیم عالی جناب ممدوح کرده شود مسمود مختموم  
من مقام نیککی شهر کاشغرا عنی یوم دوم ماه فبروری سنه ۱۲۷۵ ع  
مطابق ۱۵ شهر ذی الحجه سنه ۱۲۹۰ هجری •

قبالت هذا الشروط • مهر •

## بخش چهارم

در احوال و انتظام ریاست بروده

و هم از انت انجام از همت و قوت شایسته در معامه  
 خاص ریاست بروده از عالیجناب فیضاب ممدوح بظهور  
 رسید چه بادمف ظهور بسامور از راه صاحب رئیس  
 سابق انجا عالیجناب ممدوح سلب استحقاق دودمان  
 قدیم آن ریاست را بنوعی منظور داشت و مهاراب  
 گویند را در برابر مندر ریاست بهمان اختیارات و اقتدارات  
 پیشین متمکن و جانشین گردانید اصل حقیقت ماجرای آن  
 ریاست چنین میباشد که مهاراب که کهنقدی را در رئیس  
 سابق این ریاست بزمان غدر سنه ۱۸۵۷ ع و غاداری و  
 دیرخواهی مشکور بگردد نسبت علیه بر طایفه نمود و انتظام  
 ریاست نیز بهبهیدشان بدنبود درگاه بعد فوت مهاراب که کهنقدی

راور رئیس مخمروج یعنی ملهار راد بر مسند حکومت  
 نشست از غفایت و بیخبری شان بر هی نظام آن ملک  
 سرتاسر بظهور پیوست و اکثر عمال و کار گزاران شان  
 بر رعایای انجام دست نظام دراز کردند دلیلی واضح بر نالباقی  
 شان زیاده برین چه تواند بود که مهاراجه کهانندی راد تا زمان  
 حکومت خویش بظهور مد اطواری و بیراهه رویها بشانرا  
 محبوس و نظرنده همیداشت هرگاه آن ریاست بدست  
 اختیار این راجه صاحب نظام و تعادل شمار در آمد علاوه  
 مظالم بر رعایا و ذهول و بغفایت در ان نظام ریاست انجام  
 با سمانه جمناپائی زوجه مهاراجه کهانندی راد چنان روشن  
 ایزاد اضرا پیش گرفت که آن بیچاره محصور گورنمنت  
 بر طایفه بدینگونه استعانه نمود که کیف و مذلتی که از دست  
 رئیس بر من میرود نه چنانست که معروض کتابت  
 در آرم و از نظام رئیس دردی دارم که اظهار آن  
 غه از حضور می پیش گورنمنت عالی نمیتوانم نمود چنانچه

بوادید همچنین خود سه جا کرنیل فیروز صاحب بهادر زیدت  
 برای رفع مظالم و حسن نظام همواره بر مهاراجه مذکور موکر  
 و مصلحتی بود لیکن مهاراجه محمود باده خفالت بر همان دین  
 عامه خود اصرار و استقامت داشت در نصایح زیدت  
 ظن بد برده اولاد درخواست تبدیلی صاحب موصوفت بخدمت  
 گورنمنت عالیہ برنگاشت و ثانیاً زشت اراده را از قوه  
 بالفعل آورد و کرد هر چه کرد اکنون شمه از حقایق ماجرای جدید  
 بنوک نامه می سپارم که هرگاه رپورت صاحب زیدت  
 بهادر اندرین خصوص بگورنمنت رسید راقم راست  
 میگویدیم که جناب دیسرای بهادر به محرمه ادراک آنحال  
 هرند ارکی که فرمود تا متر انصاف و کاتبه عاری از شائبه جور  
 و اعتساف بود احکامی که در بدایت کار از پیشگاه جناب  
 و ایسرای بهادر درین خصوص سمیت اجرا یافت مردم را  
 در آن شور و شغب دور از کار بسیار شد لیکن در ای  
 راقم همه آن شور و غوغا خطا بود چه بر ظاهر است که کارهای

پولیتیکل و مصالح نظام ملکی را همان کس خوب میداند  
 که کلمه انی میکند بس کمایزه آغاز آن کار دارد از چشم سر  
 بنا دقت نظری بیند و مضامین تراشیده و قایع نگاران  
 محتمل الصدق و الکذب را می خوانند تا جنبه آنکار با بنجام  
 زرسد حسن و قبح آنرا کماهی در نمی یابند اکثره بنجر به سیر سعه  
 که شخصی قصد بنای عمارتی بطرز خاص محفوظ فنی الذهن نمود  
 و طرح تعمیرش انداخت لیکن تا اتمام بنا هرگز ناظرین  
 زمانه آغازش را و قوفی برین معنی دقت نمیدهد که بنای مذکور  
 بعد الاتمام به هیئت مرغوب و خوش اسلوب خواهد بود  
 همبرین سوال است مآل کار این مقده که هر چند جناب  
 و ایسرامی بهادر برای تحقیق ساخته جدید کمیشن مقرر فرمود  
 لیکن ازین قرار داد فصلی معامله بطریق آیین و قانون  
 مقصود نبود بلکه تجویز و تقرر این کمیشن صرف بغرض  
 انکشاف حال واقعی و اطمینان خاطر گور نسبت شده بود  
 باین همه جناب و ایسرامی بهادر انصافاً بنظر اینکه عمارت

مذکور را برای بریت از ان الزام سخت موافقی داده شود  
 جمله مصارف سبی و تدابیر مقدمه از خزانه ریاست دانید  
 تا اوشان را خردنا ارمی نیز بمیان نباشد پس اگر چه  
 در نبوت جرم بقاعده عدالت بوده اختلاف آرای ارباب  
 کیشن محل گفتگو بید است و بر همین سبب جناب  
 و ایسرای بهادر بیچگونه شداید نکلیف و ایذای حسامانی  
 نسبت مهاراجه مذکور تجویز فرموده الامحارمی حالات  
 نالایقی رئیس مذکور و خرابی و بی انظامی های گوناگون  
 باضمیمه ظهور چنین خیال زشت و زبون در حقیقت متقاضی  
 همچنین ندارد بوده است که به عمل آمد - یعنی جناب  
 و ایسرای بهادر عطای اختیارات نظم و نسق ریاست  
 مثل سابق به مهاراجه مذکور از قبیل دادن نایغ بدست  
 راهزن در حق رعایای آن ملک مضر و منافی دیده دوشن  
 نامسوار مهاراجه کم عقل و هوش فحسور باد پندار را  
 از بار ریاست و حکومت سبک فرمود و مباحثی کافی از

خزانہ ریاست و نیز جامی مناسب برای سربرد و اقامت  
 مہاراجہ مذکور و اہل و عیال شان متعین نمودہ اند و باوجود  
 وقوع بی انتظامیہا می سابق و متخلف ساختہ لاحق نظر با بقای  
 وعدہ کہ از پیش گاہ معدلت بناہ جناب ملکہ معظمہ شہنشاہ  
 ہند و انگلند نسبت بردہائی دہار ہند شدہ است خیالی  
 از تصرف و ضبط ریاست و شمولش در ممالک مقبوضہ  
 گورنمنٹ برطانیہ بخاطر خاطر بناوردہ ریاست را در ہمان  
 خاندان مسلم داشت یعنی مہاراجہ گوہند را و ابر مسند حکومت  
 نشانہ و بوجہ نابالغی شان سر مادہ و راو کے سی ایس ائی  
 کارپرد از ریاست اندور را بر خاستگی رئیس آنجا برای  
 مدارالمہامی و انتظام ریاست مقرر گردانید و کمینار فیور  
 صاحب بہادر را نیز با قضای مصلحت کار بندہاں نمود  
 و سر ریچرڈ میت صاحب را بجای شان منصوب و شہرک  
 و نگران امور انتظامی تجویز فرمودہ

## بخش پنجم

در ذکر قدم بجهت لزوم معدن عظمت  
 و احتمالاً مرکز دایرهٔ مجد و بها جناب مستغنی  
 از القاب گردون رکاب ذوالمجد و التفاضل  
 شاهزاده ولی عهد پرنس آف ویلز بهادر در  
 مملکت جزت نشان هندوستان

هوید اباد که چون در سال ۱۸۵۶ میلادی و پنجم  
 عیسوی نونهای یوستان جاه و اقبال گل و گلشن حشمت  
 و جلال شمع کاشانهٔ دولت انگلشیه باعث فخر سلطنت  
 بر طایفه دهندیه عالی القاب شاهزاده الیبرت آدورک و لیمهد  
 بهادر مخاطب به پرنس آف ویلز باهر شوکت و عیان تفریح  
 کنان بادبان عزیزیت برآه دریا بر افراشت و به قطع  
 منازل دراصل و تمامشای بسا امصار و بقاع از مصبر

و سولیز و عدن و غیره پرداخته نظر توجیه به گنگشت ممالکت  
 جنت نشان هند و ستان بر گماشت روز دوشنبه هشتم  
 نو مبر ماه و سز مذکور چاشتگان هینجاسیکه خورشید با افواج نور  
 سرگرم است تقبال آن همایون فال بود مرکب ظفر موکب  
 ضرابس شامل آن گرانمایه گوهر درج سلطنت و عظمت  
 بهزاران دبدبه و شوکت بادبگر چند مراکب شکری در  
 لنگرگاه به بی رسید لنگر تمکنت و وقار انداخت و  
 سطح زمین راه از شرف مقدم آن بهرام حشم  
 هم سنگ بحر محیط که با همه بزرگی در بادریا بفرحنت بار برداری  
 و پائین بر ستیش موج تفرخه میزد بهر بار عزت و اقتدار  
 ساخت کیفیت تکلفات و تجمعات آن زمان و شرح  
 ترتیب و آرایش های هر گونه ساز و سامان نه یارای  
 تحریر و تقریر است از حین محسوس شدن نشان مرتبه  
 مرکب ناهینگام گام فرساشدن حضرت شاهزاده  
 پانده زاده بران سر زمین بهار آگین چندان شاکهای

سلامی از بالای زمین و تمامه مراکب دریایی. بعد دیگری  
 به تعظیم آن سرمایه مجید و اعنلابانده آد اگشت که شمارش  
 از اندیشه محاسبین روزگار در گذشته صد مراکب  
 به از آن سلطنت و چه از الهی تجارت - نشانهای  
 بو قلمون دآر ستگیهای گوناگون چنان مزین گردیده بود  
 که از کثرت نشانهای رنگارنگ دربار شک گلستان  
 چنان می نمود اجتماع هزاران هزار افواج بالباسیهای انواع  
 و اقسام و بجمود عماید و دروسا بگوناگون سامان شوکت و احتشام  
 تازه گلستانی در زمین به تماشای نظاره گیان در آورده  
 اثر دام لکوک تماشا بنیان بانواع اوضاع خوشنما آن هر دو  
 گلستان جنت نشان را شانی دیگر پیدا کرده غرض به دریا  
 به سطح زمین آراستگی بر دو بند می فائق مرغوب  
 و دلکش خلایق افتاده بود که از فرط تجمّل و آرایش  
 دماغ آب و خاک بهوای عزج از کره آتش نالارفت  
 و قبه خضر ابشوق بلا گردانی مردم خود را فرود در آرد چون

می خواست همان روز به پیش از زوال و الا پایگاه بزرگ  
 سپهسالار افواج بحری سلطنت بانائب رفیع المنزلات  
 خود بالای جہاز صرپس برآمد و از دولت ملازمت آن  
 معدن حاد و تمکنت بعزت و سرفرازی کمال مالا مال گشت  
 و بعد پاسی از ان معالی القاب جناب نائب السلطنت  
 نواب گورنر جنرل بہادر بادگیر ہماہیان باعز و شان خود  
 بران جہاز رسید مراسم سلامی جناب ممدوح از ساحل  
 بحر دہم از مراکب شکری شاہی صب دستور نمود اگر دید  
 و پس ایشان عالیجناب چیف جسٹس صاحب انجا  
 و کمانڈر انچیف بہادر و ممبران عالیشان کونسل ہندی یکدیگر  
 بہ تمنای بار یابی بران مرکب باعز و فرج حاضر آمدند عالی القاب  
 نواب گورنر بمبئی ہر یکی را بروفق مرتبہ بحضور جناب  
 شاہزادہ ہند ارادہ شرف اندوز کنانید بعد ساعت چار مستعفی  
 از القاب شاہزادہ ہمال رکاب با ملازمین و زفقاً از بالای  
 مرکب فرود آمد و با قدم فیض التیام خود سطح زمین ہند را

شرف و اعزاز با بخشید آنجا با جم غفیری از بزرگ منصب  
 داران و حکام برتر مقام انگارستانی که برسم استقبال آن  
 سرمایه جاه و اقبال مودب این ناده بودند ملاقات کنان  
 قدمی چند برداشته بود که مستر قصابی با جماعه میونسپل  
 کمیشنران و غیره اکابر شهر سپاسنامه این ورود ممود  
 بر خوانند عالیجناب شاهزاده بهادر بر شاست و پذیرانی آن  
 جماعه‌های الطاف آمودار شاد فرمود و تا بمقامیکه نواب و  
 مهاراجگان و سرداران و رؤسایان مالکی با هم اهیان د  
 سامان شوکت و شان پئی تعظیم آن درینایم بحر بیکران  
 سلطنت جمع بودند رسیده هر یکی را به تشریف شریف  
 اخلاق که مطمز بطراز اشفاق بودند نواخت و اکثری را  
 بکلمات لطیف و مهربانی مودر فرموده پیشتر فرامید  
 تا عامه حاضرین و مشتاقین را جلوه دیدار بخشید \* گرهی  
 نازنین پیکران پارسسی نژاد د خورشید رخ نور بران  
 جادو استاد سیدهای گل و با ساین بدست گز شبنم

بر همین پور محاسن معوار عاظت نثار کردند عالیجناب  
 همه روح ازین حرکات شوخ و دستان آن سببین طلعت  
 دختران بغایت سرور گشته دست سلام برداشت  
 و از زیر محرابیکه بکمال صنعت و زیبایی صورت ساخته بودند  
 گذشته برگردون شاهبلی معنی التاب نائب السلطنت بهادر  
 سوار شد و از میان آن همه افواج و دیگر بسا سامان تعظیم و  
 تیزک و تکریم که بهر دو جانب آماده و از سوار و پیاده جوق  
 جوق بر ای استقبال آن همایون فال اسناده بودند  
 خرامان گشت و سائر عظاما و سرداران و رؤسای باند  
 و قاران و رفقا و خدام و همراهیان و عهده داران بعز و احتشام  
 تمام پیش و پس آن میهمان عالی مقام باند نام روان شدند  
 چون شرح آن همه اسباب کوکبه و حتم که بهر کابی ان  
 مهر شیم بود خیلی طوالت میخواید در ذکر بیستادم و در مسعود  
 عالیجناب همه روح بهدار الحکومت کلمتیه بیان آمدنی است  
 این جا شرح انرا قلم اندازم غرض باهم شوکت و شان

بقصر الامارت پیرول که ایوان عظیمت بنیان شاهی است  
 رونق افروز شد. بعد شام بر میز مهمانی جناب نواب گورنر  
 بمبئی که با انواع اطعمه و اشربه لطیفه آراسته بود با سلی  
 القاب نائب السلطنت و چند افسران و رفیقان  
 و الاشان تناول طعام شب فرمود. بیک جانب آن  
 ایوان صدای ارغوان و دیگر سازهای خوش صد اطرب  
 انگیزد لها بود. به تو انم گفت که چگونه لذتها بکام سامعه  
 حاضرین می بخشید راست این است که بیان آن همه  
 احوال و کیفیت از وسعت امکان این ژولیده بیان  
 ببرد نیست. تلاصق بعد فراغ از نادنوش اعز چند از سرداران  
 گرامی مناصب انگلستانی که با سید ملازمت حاضر بودند بواسطت  
 عالی جناب گورنر بهادر آنجا بهره اندوز بار بانی گشته \*  
 صباح آن نهم نو مبر روز سه شنبه نواب و خوانین  
 نامدار و مهاراجگان با حرمت و وقار و دیگر ریسان  
 سرداران گرامی تبار آن هرود بعد ساعت ده

از روز یکی بعد دیگری برای شرف دیدار آن در  
 شهوار معدن عز و افتخار فرار سیدند و از دولت کرم  
 و اخلاق عالی جناب ممدوح بر حسب درجه و پایه بهین سرمایه  
 اند و خنده آخر وقت عالی جناب بر مرکب صوابس رونق افزا شد  
 سپه سالار عساکر بحری سلطانی و کورنر بحری یعنی جناب  
 ادمرل بهادر که از پیشتر بران مرکب حاضر بودند کسب  
 دولت ملازمت نمودند و بمقام مزاکان شامگان از مرکب  
 فرد آمده قدم تشریف بر سر زمین سود و با سعادت القاب  
 نائب السلطنت و عالی جناب گورنر بمبئی ملاقات فرمود  
 سپس با جملة رفقای همراهی رکاب معادات انتساب  
 و سایر عماید و مینادید و انواع حشم و خدم و عساکر بسیار  
 از پیاده و سوار و ساز و سامان و اسلحه و نشان بیخه و شمار  
 گردون سواره بسیر آن شهر نزهت بهر و تماشای اقسام  
 روشنی های استعجاب افزا که به تفریب این قدم  
 سببنت لزوم و پیش آمدن روز سالکده آن بالیده عمر عمر

آسالان دولت و سلطنت بگو نامگون وضع از پراغان  
 و قنادیل بیعدیل بشوارع و مکانات بر آراسته بودند  
 و دلق افزود گردید و آن همه آرایش و ساز و سامان  
 روشنی را تازه جلوه نور بخشید.

روز چهارشنبه دهم نوبمبر قریب نیم روز سرداران زادگان  
 نابالغ کاتھیاوار و نیز سرداران دکن و کانگا و  
 سرداران جنوبی مرهٹا یکی پس دیگری بشرف ملازمت  
 کیمیاخامیت بهره اندوز گشتند - آخر وقت عالی جناب مہروح  
 بابوان سکریتھرت جامہ لبوی یعنی محفل بار ارباب  
 عزت و افتخار قرارداد و باہر یکی بجنمہ روئی ملاقات فرمود  
 و بعد فراغ از ان بدعوت طفلان انگریزی آموزشگاہ  
 کہ در اسپلینید معین شدہ بود شرف قدم افزود و  
 از انجا باشکوہ و کہ کہ بیازدید چند مہاراجگان اودی پور  
 و کولاپور وغیرہ جا تشریف فرما شد شبانگاہ بعد  
 فرست از تناول طعام محفل رقص و سماع را کہ سہ ہزار

بیگلا کلب آراسته بودند عزت و زینت بخشید \*  
 روز پنجشنبه یازدهم نومبر بعد ساعت یک از نصف  
 النهار عالی جناب کوکب تابان برج سلطنت با جناب گورنر  
 بهادر و دیگر رفقا و ملازمین دولت بلند صولت در بزرگ  
 تعلیم گاه یوفیور سیتی به سنت هال تشریف برد  
 الهی و ممبران آنجا سپاسنامه بحضور پروردگزارانیدند و  
 بشیرین جمله امی فصاحت آنها از زبان فیض ترجمان  
 در خصوص پذیرائی و جواب آن فرادان مایه بهجت اندوخته  
 بعد فرصت از آنجا به بازدید بعضی ربسان عالی قدر و  
 راجگان باعز دشان تشریف فرما شد و از آنجا بانوزک  
 فریبیدمان برای نهادن بنای الفنسٹن دآک رونق افروز  
 گشته - سرسالار جنگ بهادر و دیگر دوسه راجگان  
 والا شان دیگر را به ملاقات بازدید عزت افزا گردید و بعد  
 شام در ایوان پیرل به محفل بار رونق بخشید \*  
 روز آدینه دوازدهم نومبر شصت و یکم ماب مرکز دایره

محمد و قنماخر جناب شاهزاده بهادر به معیت گورنر بهادر  
 و دیگر حشم و خدم بر مرکب د خانی میفیشو سوار شده بجزیره  
 الیفینتا تشریف برد آنجا بقبول ضیافت که از طرف جناب  
 گورنر صاحب بهادر با انواع تکلف آماده بود عز و شان میزبان  
 برافزود و پس از آن بمنام مز آگان مراجعت فرمود و از میان  
 مراکب بحری سوداگران و مراکب بحری شاهی شکر بیان  
 که از دور بحر افغان انجم آئین و انواع و صنوف روشنی های  
 بالا و باین دریا را رشک پرخ برین کرده بودند تماشاکنان  
 داخل لنگرگاه بمبئی گشت \*

سیزدهم ماه رز شنبه ان گردون وقار مهر سپهر  
 عز و افتخار با جناب نواب گورنر و رفقای باعز و فر بر گردون  
 د خانی سوار گردید و پیش از شام بشهر پونا رسید مراتب  
 تعظیم و سلامی و نغمات استقبال از حد مقال بلکه از انداز  
 خیال هم افزون بود اول از باب آرایش و درستی  
 شهر یعنی جماعه میونی سیالطی و دیگر اعزه آنجا بسیار نامبر

مخضور فیض محمور پیش کردند و بیمن قبول و حسن اخلاق  
 خسروانه آن یگانه زمانه فرادان دولت عزت و سرت بدست  
 آوردند سپس آبی و الا شبیم باهمه کوبه و جابه و حشم از  
 راه بیکه با انواع مجرا بهادر نگین نشانها برار استه بودند در  
 ایوان گور نری و افع گنیش گهنده شریف فرما شد شاکه های  
 سلامی از تو بخانه سلطانی غلغله شادمانی را به ملا اعلیٰ رسانید اینجا  
 ضیافتی بکمال لطافت از جانب گور نری بهادر مهیا بود بعد فراغ

تناول به محفل بار سراپا و قار و نبق افروز به فرمود \*

روز یکشنبه صباح آن در گور نریت هوس با جماعه رفقا و

ملازمین و گور نری صاحب بهادر مراسم نماز و پرستش حضرت

خداوندی نیاز بجاء آورد و بعد زوال بسیر شهر و لغامی جناب

که مانند آنچه بخت یعنی سپهسالار بهادر افواج ظفر امواج علاقه

بسی قدم رنج کرده \*

روز دوشنبه پانزدهم نو مبر ماه بمقام پاروتی

تشریف برد عمارات سنگین و پر تکلف شوالما یعنی

منابه منم پرستان را بعیینه در او رد وقت ظهر سیر شهر  
 گشته که هنوز آثارش باقی است نمود و قواعد افواج را نیز ملاحظه  
 فرمود بعد مراسم سلامی آنچه قواعد جنگی برای ملاحظه ان و الاتبار  
 بر روی کار آمد خیلی خوب و نهایت مرغوب بود بعد شام  
 بمناماتی که از انواع چراغان و شمع برار است بودند  
 تاشاکنان مشاهده اشباز بهای گوناگون رنگ نوبنوترز  
 پرداخت و بر میزد عوت جناب که آمد رنجیغ بهادر تاول  
 اطعمه نفیسه فرموده نیم شب بسواری ریل مراجعت  
 فرمای بمبئی شد \*

شانزدهم ماه روز سه شنبه از انجام مراجعت فرموده  
 بساعت هفت صباحی رونق افروز بمبئی گردید و در ایوان  
 سلطانی انجانزول اجلال فرمود خان ذیشان آغا خارا  
 بشرف ملازمت اعزاز و امتیاز بخشیده و همان روز ملاحظه  
 عساکر گراسن نموده تمغائی که نشان سمرت خاطر خاطر از ان  
 عساکر تواند بود از دست رحمت اختصاص مرایشان

راعنایت فرمود و بعد مراجعت از ملاحظه غرائب منعمت‌های  
 بالادست آتش بازان و شبکه بندی و گلکار بهای رنگین  
 چراغان که در میدان است پلنیده بود محفل رقص و سماع  
 مرتب کرده گورنمنت آبخارا زینت افزود و جماعه حاضرین  
 محفل را از روسای اعزّه هندوستانی و انگلستانی ببدل  
 انواع اشفاق و اخلاق بنواخت \*

هفدهم ماه روز چهارشنبه آخردقت رفیع الیرتیت نور  
 باصره سلطنت بانواب گورنر صاحب بهادر و مصاحبین  
 بانمکین بسیر و تفرج آن بشهر تهرت بهر بر آمد و به ملاحظه  
 مینار پارسپان و دیگر عمارات نو و کهنه بادشاهی پرداخته  
 بایوان گورنری مقام ملا بازر تشریف فرما در وقت افزا  
 گشت و پس از استراحتی سوختگاه هینود و طرفه آنرا  
 دیده از راه بازار بزرگ دارالشفا می سرکاری را مشاهده  
 نمود و شامگاه بر مرکب سواپس بمصیبت جناب گورنر صاحب  
 دکماند رانچیف بهادر و چند اعزّه دیگر یکجا تناول اطعمه فرمود \*

پنجم نو سنبر روز پنجمشبه بعد تبلیق بر کشتی شاهي سوار شده  
 بمقام مزاگان شریف قدوم ارزانی داشت و مراتب  
 اعزاز و در جمشید جی جی بهائی و خان ذیشان  
 افا خان را هنگام بازدید با عطای یک یک تمنای طلائی  
 و یک یک کتاب انگریزی دو بالا نمود و با خاتون ساسون  
 نیز ملاقات فرمود و به عنایت تفکها تش سرفراز و ممتاز  
 ساخت سپس بر مرکب سواپس آمد و شب بر گردون  
 ریل سوار شده شریف فرمای مقام بوده گردید •

نوزدهم ماه روز آدینه کیوان پایگاه عالی جاد ممدوح بمقام  
 بوده نزدل اجال فرمود مهار راجه گایکوار و سرتی مادهوراو  
 مراسم پیشوائی کمال خوش ادائی بجاء آوردند و با تحمات  
 ماوکانه سیما تو زجگ و آرایش فیاهای کوه تن عالی جناب  
 ممدوح را در ابوان رزید تائی بردند آخر وقت عالی جناب معلی  
 القاب شاهزاده بلند اراده مهار راجه گایکوار و مهارانی جمنا بائی  
 را به ملاقات بازدید سرفرازها بخشید و تماشای جنگ

گاد میشان و نر میشان و کرگسان و بیلان که همانا خالی از لطف  
 نبود فرمود بعد از آن با چند عظاما و کبرای آنجا ملاقات فرموده  
 به تناول طعام شب در مهمانی افسران دست نهم افواج  
 سلطانی را عزت بها افزود \*

بسم ماه روز شنبه صبحی بمقام مکن پور تشریف  
 برد و ساعتی بانفاق مهاراجه گایکوار و بعض سواران دیگر  
 بشکار یوزان و آهوان دشتی و غیره پرداخت و به پذیرائی  
 دعوت تنغن مهاراجه صاحب راممنون و سردر ساخت  
 شبانگاه به مهمانی افسران دست بست و دم شکر بیان  
 بادشاهی با همه بهجت و مسرت تشریف برد \*

بست و یکم نوامبر روز یکشنبه بعد ادا می مراسم  
 عبادت بدعوت مهاراجه مرتی مادهورا و مهارانی  
 جمنا بائی که مونی بلوغ قرار یافته بود تشریف فرما گشت  
 و بعد فراغ از انجاریل سواره بجانب محمود اباد شرف  
 قدم ارزانی داشت \*

است و دوم تاریخ روز دوشنبه در مقام کهیوا به شکار  
 انواع مرغان آبی اشتغال فرمود و بعد فراغ ازان قبل  
 نیم روز بر گردون ریل سوار شده بطرف بدوده مراجعت  
 نمود و بعد از تفکیمات آتش و دیگر اشغال بطرف مقام  
 دیکا که بقاصد شش فرسنگ ازین جاست تشریف فرما  
 شده و شب هما بجا قیام فرمود \*

بامدادان روز سه شنبه علی الصباح به سیر و شکار  
 بعض جانوران دشتی حظی برداشته باز متوجه بدوده گشت  
 و با چند ناموران با حرمت و شان مقامات احمد آبان و  
 صورت و مورچ باخلان و اشفاق تمام ملاقات فرموده هنگام  
 گذشتن پاسی از شب با خدام و حشم عازم بمبئی گردید \*  
 روز چهارشنبه است و چهارم ماه هنگام قدم بمبئی  
 مراتب تعظیم و استقبال آن همایون فال به تحمل و  
 احتشام کمال به تقدیم رسیده و رسم سلامی از بالای مرکب  
 هم بوقت رونق افروزی سودا گردید شب برجهاز با چند

عهد و داران با عز و شان به تناول اطعمه لطیفه پرداخت \*  
 فردای آن آخر وقت برادرها با چند مراکب شاهي  
 از راه کله بود و بفره بطرف گوار بهگراشد \*

روز جمعہ مرکب سرابس و دیگر جمده مراکب همراهي  
 بمقام گوار قریب مقام آکوڈا لنگر انداختند شلکهای سلامی از  
 بالای قلعه سر شده و بجوابش از بالای جهاز نیز نوپها سر کردند \*  
 فردای آن اول صبح عالی جناب گورنر آکوڈا ابار باب  
 کونسل و بفره بملاقات آن عالی درجات فرارسید و بعد  
 چاشت چون جناب شاهزاده باند اراده بمقام بنجم رونق  
 افزا شد آنجا گورنر صاحب موصوف با اعز و دکشیشان  
 و میونسپل کمیشنران بکمال تجسم و شان مراتب  
 استقبال آن همایون فال با آورد افواج پادگان و  
 سواران و توپخانه و بفره صف باستان تا ایوان گورنری حاضر  
 بودند و با انواع سازهای جنگی مراتب تهنیت ادا می نمودند  
 اولی آن دیار هزاران هزار به تمنا می دیدار جناب شاهزاده

عالی و قار از هر جوانی کمال آراستگی و خوش نمائی فراهم آمده  
 شانی دیگر بران تجملات شاهانه افزودند شاهزاده بانه مکان  
 بهمین شوکت و شان داخل ایوان گور نری گردید و بعد  
 تفن با فرو شوکت بملاحظه کهنه شهر گواپرداخت و با افسر  
 شیشان معابد و عمارات قدیمه آنجا را سیر فرموده بمقام  
 آگودا باز مراجعت فرماگشت \*

بست هشتم نومبر روز یکشنبه بعد فراغ از پرستش  
 و دیگر امور رهگرای مقام بی پور گردید \*

الغرض بهمین عنوان آن خورشید آسمان تمکنت  
 و شمع شبستان سلطنت باحشمت و شان خسروی  
 و اعزاز و احترام شاهنشاهی از مقامی بمقامی و از شهری  
 بشهری تفرج کنان و در سیر و سکار و ملاقات کبرای  
 بانه و قار هر شهر و دیار بتوجه و التفات کمال اشتغال  
 و در آن بعرصه زاید از دو هفته بمقام تورچنایلی نزل  
 جلال فرمود و بهرجائی و مقامی که گذر کردی ر بستان و

سرداران با عز و شان را سرتاسر مسمون اخلاق و  
اشفاق خسروانه می نمود \*

شانزدهم دسمبر ماه آن والا جاه از مقام قدچنابلی رونق  
افروز معموره مدراس گشت اهتمام و انتظام سلامتی  
و استقبال و تعظیم و آرایش انواع تجمعات و سامان  
تکریم با اهتمام عالی جناب گورنر بهادر مدراس به نیکو وضع  
بروی کار آمده بود به ملاحظه سامان چند دعوت با تکلیف و  
نمایش روشنی و غیره علی الخصوص از ان اوضاع سامان پراغای  
که بر ساحل دریای محیط بترتیب عجیب روشن کرده بودند  
انوار سرت از چهره پر فیضی آن مهر سپهر مجید و اعتلا  
زیاده تر می درخشید الهی میبویس بیالتی و سائر رؤسا و اعزّه آن  
امصار و دیار سپاسنا فها از سر کمال خلوص عقیدت و وفور  
سرت با ظهار فرح انبساط قدم فیض لزوم آن نور حدقه  
دولت و نور صریقه سلطنت بگذرانند و از جمنستان فیض  
قبول در نگین گلشنای کلمات عاطفت شمول حضرت شاهزاده

ششمرت آماده فراوان گاههای مسرت و کامرانی چینه سپس  
 آن درخشان کوکب عز و جاه و القاب محامد انساب  
 شاهزاده گردون پایگاه از لنگر گاه مندراس ر مرکب شاهی  
 سراپس باد بان نهضت بصوی دار الحکومت کلکنه که  
 درین زمان مرکز دایره مهابکت هندوستان و قیام گاه نائب  
 حضرت ملکه معظمه بشهبشاه دور است بر افراشت تا تاریخ  
 است و دوم دسمبر ماه روز چهارشنبه به مقام دائی صندهار بر که  
 به کیلا گچھیباشهور است آن گرامی جمماز لنگر انداز گشت  
 عالیجاه بانده پایگاه سر ریچر تقسیمیل صاحب بهادر لقتنت گورنر  
 بنگاله با معزز افسران خود تا آنجا برسم استقبال بشتافت  
 و از کرم و اخلاق آن خسر و یگانه آفاق مسرت سرفراز بهای  
 فراوان یافت \*

روز دم آن مرکب مبارک عالی جناب ابهت ماب  
 مدوح ساعت یک بعد نصف النهار بدار الحکومت  
 کلکنه مقابل پرانسیپ گهاٹ رسید شاکهای سلامی ازان

هنگامی که نشان از سه تیر مرکب نمایان گشته از قاهر  
 قدرت و ایم و هم از مراکب بحری که لنگر اند ز بودند آغاز گردید  
 و از دیگر مراکب عظمت مواکب شاهیه که بجای آن مرکب خاص  
 عظمت اختصاص بودند نیز بحجاب آن شناک بعد شناک  
 سر می شد جمله مراکب بحری را به نشانهای رنگین و پردای  
 خوشنماه عجب سلیقه و وضع آراسته بودند گویا هر یکی  
 روضه بود بگل‌های رنگارنگ شگفته صدای مبارک باد از جمایان  
 برسم و طرز ایشان نه فقط در دریا جوش و خروش مسرت  
 و بهریت برپا کرده بود بلکه رسیدن آن ناگوش مشاقان  
 روی ساحل طرف فلند<sup>۱</sup> شادمانی از زبان جوق جوق منتظران  
 سطح خشکی پیدا می نمود آخر جماعه<sup>۲</sup> از معزز عهد داران  
 اندیا گورنمنت که از برای استقبال جمع آمده بودند بعد  
 ساعت سه تا بالای مرکب رسیدند و بندر بعد جناب لغت<sup>۳</sup>  
 گورنر بهادر کامیاب از دولت ملازمت کیمیا خامیبت گشته  
 ساعت چهار گذشته باشد که عالی جناب معالی القاب

شاهزاده چشمست آماده بلیاس شاهانه و چشم ملوکانه از بالای  
 مرکب بر کشتی سلطانی فرود آمد جماعه که با استقبال حاضر  
 آمده بودند پیش پیش رو ان شدند \* صدای مبارک  
 و سلامت آنوقت طرف لطفی نمود و جوشی بد لهما افزود راقم  
 معطور به سبب جستیس آف دی بیس بودن بزمه اولین  
 سپاسگذاران قدم سیمت لزوم بر لب دریا مقام فرودگاه  
 آنولاجاد حاضر بود حالی جناب فیضاب نائب السلطنت  
 و دیگر منایر عهده داران گرامی و رؤسا و سرداران نامی  
 درینوقت همه تن چشم گردیده آمد سفینه دولت گنجینه  
 آن ناهای مرکب جهانسانی و معلم زهنهای کشتی سعادت  
 قیصر ثانی را بهزاران هزار تمنا تماشایی کردند اکثری  
 کلمات شوقیه هم بزبان می آوردند بالجمله جمله انوه خلاص  
 بانظار آمد نور دیده شهریار سرایا عالم نظر گشته بود  
 چون آن سفینه قریب تر رسید و نظر مستاقان بر جمال  
 جهان آرای شاهزاده خوشید سیما افتاد از هجوم خطوط

شاهی انظار گرد چهره پر نور آن مهر رخسار تماشای فرود  
 آمدن افتاب عالمتاب از چرخ برین بنظر اهل زمین  
 می نمود همینکه آن سفینه دولت گنجینه بکنار رسید و عالی جناب  
 سردار فر شاهزادگان و الا و دومان قدم فیض شمیم  
 بر سر ساحل بنهاد نواب معلی القاب گورنر جنرال بهادر  
 پیش قدمی فرموده بعد بدست آوردن شرف مصافحه دیگر  
 سایر سرداران و عهده داران را به ملازمت پیش فرمود  
 و صاحب کشتنر کلکنته همان وقت قرائت سپاسنامه آغاز  
 نمود جمله سرداران و سپاسنامه گذاران از نظر اشفاق  
 و کلمات اخلاق شاهزاده آفاق دولت پرور موفور اندوختند  
 و بلوایع شرف داعی از ای نامحسور میبای حال میمنت اشتمال  
 خود بر افروختند چون آن گرامی جدول بحر سلطنت بروی ساحل  
 قریب شارع عام رسید کمر بیان با اسلحه و نشان  
 باند از غریب و حرکات و سکناات عجیب بادای مراسم  
 تسلیم و تکریم برداختند عالی جناب معلی القاب مهدوح

بانائب السلطنت و همنشینی دیگر از رفقای با عزت  
 برگردون چهار اسپه‌شاهی بصد تمکنت و وقار سوار گردید  
 و بر اسیکه از لب دریای ایوان رفعت بنیان گونری  
 جهت نشر برف بری انوالاشان هزاران هزار شکر بیان  
 از سوار و پیاده بابیر قهای زرنگار و رنگین و دیگر سمامان  
 توزک و تریین صف باهمرد و کنار راد بسته استاده بودند  
 باهمرد بد بر و شوکت و شان متوجه ایوان جلالت بنیان گشت  
 سازندگان افواج گوناگون سازهای مسرت و ابتهاج  
 می نواختند و از خلاقی بیست‌هزار ملک و دیار که برای تماشای  
 جاه و چشم سواری فراهم بود هر گروهی در وضع خاص  
 بسیار کباب آن فرزند نهاد صد ابرنگین ادا امانند می نمود  
 شاهزاده فرخ‌قال بسرور کمال در هر مقام دست بسلام  
 بر میداشت و بگوش چشم التفات یک نظری از لطف  
 و عنایت بر هر گروهی و انبوهی می انداخت اینجا مختصری  
 از کیفیت ترتیب چشم و خدم و نجهیل و شان و صورت

روانگی عساکر و افواج ظفر امواج بجایان سر و روان گلشن  
سلطنت عظمت بنیان بنوک قلم حقایق رقم میسپارم  
ناک اینکه بعد ازین مطالعه این رساله سازند شمس  
از کیفیت اصلی این احوال عظمت اشتمال را در عالم  
خیال به سیر و تماشا بردازند \*

کیفیت توڑک شاهی بر حسب حکم معلی القاب

نائب السلطنه گورنر جنرل بهادر

- ۱- دیپوتی اسستنت کوارتر ماستر جنرل کلکنده \*
- ۲- گروه سواران هندوستانی با اسلحه و نشانهای سلطانی \*
- ۳- جماعه از سواران با سامان توپخانه و چند توپ عدد کوب \*
- ۴- هندوستانی سواران با البسه گرانیهما و علمهای خوشنما \*
- ۵- افسران سرکرت استاف \*
- ۶- افسران هیت کوارتروس - دستماقین کماندن و نجیب \*
- ۷- جماعه باقی سکاره معلی القاب نائب السلطنه بهادر \*
- ۸- افسران دستماقین جناب لغنت گورنر بهادر \*

- ۹ - همراهیان رکاب شاهزاده 'معلى القاب \*
- ۱۰ - لفتنانت گورنر بهادر بر گردون ششمین نمون خود \*
- ۱۱ - رفقای گرامی شان کیوان منزلت شاهزاده بهادر  
بر گردونهای شاهی متعینند همراهی \*
- ۱۲ - رساله سواران با دیگوارده با مسلح و توغ شاهی مفتوح و مباهی \*
- ۱۳ - گردون شوکت نمون مدظاتی که بران شاهزاده 'همال  
رکاب و عالی جناب فیضاب نائب السلطنت  
بهادر سوار بودند با معزز خادمی سائق اسپان بی نظیر  
آن گردون سر اباتنویر \*
- ۱۴ - صاحب کدشنر بهادر پولیس کلکنده برابر سواری همراه  
رکاب سعادت انتساب \*
- ۱۵ - صاحبین با فرو نمکین عالی جناب مدوح \*
- ۱۶ - سواران باقی گلاره با اسلحه و اعلام و فر و احتشام  
دسته دهمه بترتیب مفتوح است \*
- ۱۷ - عالی جناب کماندران چیف بهادر و عالی جناب

جبهه جستن صاحب و جناب لاری پیشب  
صاحب و مسبران و ایشان که نسل و جناب کمانه آن  
چیف بهادر افواج بحری هند و میهمانان معالی القاب عالی  
جناب نائب السلطنت بهادر برگرد و نهایی گورنر  
جنرال بهادر \*

۱۸ - سواران توپخانه - بانو بهای هدیهت ز ا \*

۱۹ - گروه سواران عمکری با اسلحه و بیرق های خوش نقش  
و نگار قطار در قطار \*

این است خلاصه کیفیت عز و احتشام سواری حضرت  
شاهزاده و الامقام و دیگر سوار بهای رؤسا و سرداران که  
با عمکریان و سواران و اعز و رفقا و ساز و سامان بکمال طمطراق  
و زرق و برق یکی بعد دیگری همراه سواری شاهزاده عالیجاه باند  
پایگاه بودند شرح آن را تا کجا نویسم \*

الحاصل آن کوکب درخشان آسمان دولت و شوکت  
بلاین همه تجملات خسروانه و فرود است بلو کانه روان شده و از

علی قالی مشرق و شمال دران ایوان حشمت و اجمال  
به ترتیب و شانی که بالا نهم داض گشت \*

دو میکا گردون عظمت نمون عالی جناب مهروح زیر محراب  
دروازه رسید شلکهای سلامی از قلعه کلکته به تعظیم و  
تکریم باز آغاز گردید این گروه عسکریان و سواران و  
توپخانه و افسران و غیره که پیش پیش بودند هر جماعه بطرفی  
و هر گروهی بجانبی درون دبیرون احاطه آن ایوان حشمت  
بنیان رونهادند و پای ادب ایستادند و راه آیدگان را صاف  
داشتند تا آنکه گردنهای پیشین و گروه سواران از بزرگ زینه  
آن ایوان گذشته بجانب غرب جا گرفتند و گردون حشمت  
نمون رسید عالی جناب لفتنت گورنر بهادر برسم پیشوائی  
بر لب زینه حاضر آمد و شکر بیان که برای سلام تعظیمی به مقابل  
آن زینه قطار بسته بودند ادای مراسم تعظیم و تسلیم  
نمودند و نشان شاهی برگزید ایوان گورنری فی الفور بانه گشت  
تا عالی جناب شلکزاده بانه اراده با معالی القاب نائب

اسطنت بهادر و رفقا و اراکین دولت با همه عزت و مصلحت  
 داخل آن ایوان جلیب ایشان گردید و سهین هراهمیان که درون  
 سوار و سائر عسکریان حرار بهمان ترتیب غریب که بود بعضی  
 داخل احاطه شدند و بعضی بیرون آن منتظر حکم ایستادند حقیر که  
 با دیگر بزرگان و حکام مانند نام بالای آن زینه کناره گیر بود آن همه  
 کوکبه و کرو و فرو ساز و سامان بیحد و مر را بنظر تفصیل مشاهده نمود  
 و شان و شوکت این قوی اسطنت را از همه بیرون یکی گونه نمونه  
 که در حقیقت نسبت به سامان بیحد پایش یکی از هزار  
 و اندکی از بسیار هم نبود همبیزان کیاست و فراست خود بنکو  
 سنجید الله الله نعمان و شان و کرو فرمای زاید از حد شرح  
 و بیان آنوقت نمونه از عجایب قدرت بود و طرفه طلسم حیرت  
 به چشم نظر گیان می نمود در حقیقت آن همه ساز و سامان  
 تعلق به بدن داشت نه بمشئین \*

فردای آن روز جمعه است و چهارم است سمبر عالی جناب  
 مروج از اول روز تا بعد نصف النهار با مہارا جگان پتیالہ

و اندوز و جوده پور و جی پور و کشمیر و کوالیار و بیگم صاحبه  
 بهونال و مهراجا ریوان یکی بعد دیگر بهمال الطاف و نفقه و  
 ملاقات فرمود قریب ساعت سه بعد از تفکیمات با معلی القاب  
 نائب السلطنت و کوبه و حشم و عساکر و خدم سیر عمارات  
 و شوارع شهر بر آمد و بعد از شام قریب ساعت هفت مع نائب  
 السلطنت و همان نماز و سامان حشم و خدم به تماشا  
 چراغان شهر رونق افروز گشت و عقب سوار  
 و باد بهار آن رونقگاسنان سلطنت مہاراجگان و سرداران  
 و حکام حالیشان و دیگر امرا و معمران بوق حق بر گردنهای  
 چار اسپه و دو اسپه به شوارع نور آگین شهر بس بگردید  
 بعد کرد فر تفرج کنان روان بودند و عجائب و غرائب  
 انواع روشنی های شگفت نما و صنایع و بدایع حیرت افزا  
 را به هزاران هزار تخمین و آفرین های ستودند این  
 سامان روشنی که با انواع اوضاع و اقسام الوان انبعاثان  
 و قناریل و گیش و خیر درست کرده بودند دور و این

کمابیش از پنج میل انگر بزمی کم نخواهد بود جا بجا در  
 خوشنما و وسیع و بلند که بانواع خاطر بسند ساخته بودند  
 تماشای هر درمی از آن دیده تماشایانرا بشش در محویت  
 می انداخت و چشم نظار گیانه اقله در حیرت میساخت  
 اکثر ابوات و قصور رفیع را که بانواع و اقسام روشنی  
 به بر آراسته بودند چنان می نمود که هر یکی کوهی است با  
 گوناگون گامای نور سر بفتک کشیده یا خود جمله ستاره به فلک  
 تعبیه بر آن گردیده بی نی ستارگان ابانوار سجده و شمار آن شمع و  
 چراغان زاید از وهم و گمان چه قدر و مقدار و که ام عزت  
 و اعتبار که ضیائی بی انتهایش گرمی هنگامه انجم را بکمر سرد  
 کرده بود و پیش و فور انوار هم درش هر ستاره در آن  
 شب بیش از چراغ بی نور روز نمی نمود گار بهائی گیاس  
 و دیگر نقشجات مابک و تصاویر ملون که بهر مقامی ساخته  
 و اوقاص و زنجیر و درختان و یغره که از شیشمانی  
 رنگ برنگ در هر راهی بر دشمنی جدا گانه پرداخته بودند

ماه با شکر ستارگان بهوای سیر چراغان صورت چشمهای  
 از جرت باز مانده گشت و بدیده رشک مردم می نگرد است  
 و خورشید جهان آرا پیش از آنکه فروغ شمع رود نماید  
 از خجالت زرد و گردید و ناتوانست بزیر زمین خزید  
 انواع نشان و بیره قهای رنگین بر کنگرهای بام در هر مقام  
 به عجب اند از آدیزان بود که ازین و فور توغهای با فرد جا  
 و از دایم سواران و سپاه توگویی تمامه آن هنگامه صورت  
 عساکر آماده قواعد نمائی بصد زینت و زیبائی به نظر در می آمد  
 از دفر تابش اکثر مقامات نظرها خیرگی میکرد و از کمال  
 درخشندگی نور البکتر استی خود آفتاب رود پرده حجاب  
 کشیده بود یعنی تاب دیدنش نیار در بر هر عمارتی که نظری  
 می افتاد جز بیکر منقش انوار به چشم اعتبار در نمی آمد و  
 سوای عالم ضیاء چیزی دیگر محسوس اهل نظر نمی شد بعض  
 کسان صورت ماهتاب چنان بالای بام منور کرده بر آورده بودند  
 که اکثری به مخالطه می افتادند و ماهتاب مصنوع را ماهتاب

اصل نشان میدهد. بعضی صنایعان شکل آفتاب را  
 از نورالاکتراسیتی، نوعی برداشته مانند آفتاب اصلی روشن  
 ساخته بودند که هیچ نظری تاب دیدن آن نمی آورد بلکه  
 دیده آفتاب پرستان هم از مطالعه آن خبرگی نمیکرد  
 عبارتهای مبارک باد، شاهزاده و ملکه و دیگر الفاظ  
 و جمله‌های دعا، محروف و ابسته چند جا بجای از گیاس  
 بخوشخطی قابل دیدن ساخته شده بود و در نونوگها  
 تصاویری نظیر حضرت ملکه معظّمه و شاهزاده که به صنعت  
 گیاس بجای بردیوار، نقش کرده بودند از نقل و اصل  
 فرقی هرگز نمی نمود روشنی مکانات قلعه و بروج و حوالی آن  
 که دور آنهم مانند سه سه میل کما بیش خواهد بود گویا  
 در تمامه این سه سه میل یک شعله بود از نور شتعل  
 همه چشمی به تماشای آن در یک نظر جبران میگشت و زبانها  
 هنگام ادعای مدح و ثنایش چنان از شعله جبروت میسوخت  
 که بر لب و دهن سخنوار هم یغرا از نقش مهر سکوت

حرفی نمی گذشت - غرض در تماشای این همه نور و ضیاء که  
 دوره اشب کم از مسافت یک نیم ساعت برگردن  
 و داسه پنجاه بود چه انوار مسرت و سرور که بر سیما  
 حال سعادت اشتمال آن چشم و چراغ سلطنت دوران  
 عدت نه بر افزود بعد فراغ ازین سیر و تماشای ایوان  
 سلطنت با عالی مرتبت و الاجناب نایب سلطنت  
 و چند عهده داران با عز دشان طعام شب تناول فرموده  
 بلذای رده سار و ان نامی که بر رسم پذیردنگاری قدم  
 میمنت مردم عالی جناب بعلی القاب ممدوح فراهم آمده بودند  
 ما خلاق و مهرگرم بهار پرداخت \*

بست بانجم و ستمبر ماه که بزرگ روز عید میلاد حضرت  
 مسیح است بساعت ده دینیم با همه جسم و خدم بر ای ادای  
 مراسم نماز بزرگ کای سا که به کتهدیل دل مشهور است  
 تشریف فرما شد و از انجا بر مرکب صدایس مراجعت نمود  
 آخر وقت با بعلی القاب نایب السلطنت بهار گور نمیشد

هوس مقام بارکهور رونق افروز گشت و شربک دعوت  
 نایب السلطنت گردیده شب همانجا استراحت فرمود \*  
 بست و ششم ماه روز یکشنبه نیز بکلیسای بارک پور  
 برسوم عبادت پرداخته و بر کشتی سلطانی روهناس سوار  
 شده باز روی گنگ در شهر چنهن نگر مشهور به فوانس د آنگا  
 که کوچک جائی آبادان بر ساحل گنگ زیر حکومت حکام  
 با احترام فرانسیس است گام فرما شد گورنر صاحب  
 آنجا فی الفور بدراسم تعظیم و تمکیریم پرداخته و مرآت  
 استقبال آن همایون خال را به بهین آئین مودا ساخت \*  
 صباح آن روز دوشنبه از راه دریا بفرج کنان به کلکته  
 مراجعت نمود و با سفیران شاه برهما و مهاراجه پونا و سفیر  
 سلطنت نیپال و راجه جهیند و مهاراجه بنارس و راجه  
 ناهن و مهاراجه جوده پور تادیر با خلاق و اشفاق ملاقات  
 آفرمود بعد از آنکامات بزرگ دارالشفای فوجی یعنی جنرال  
 سبتهال را معاینه فرموده از آنجا آخر وقت بمقام حضر پور

پیش روی ایوان باوید پیر که از ایوانات خطاطی و مجلس  
 قیام سیمینت فرجام غالب جناب لغنت گورنر بهادر است  
 رونق افزا شد و با جماعه با عز و شان فری همیسان بنای  
 زوالجیکل گاردن یعنی جانور خانه بادشاهی از دست خاص  
 ذفن اختصاص خود ریخت هو با جماعه حشم و خدم و سایر  
 مرداران و رفقا که بهر کانی بهر داندوز و بدین تقریب  
 مدعو بودند بگاردن بارتی یعنی گامگشت باغ و مرغزار پر بهار  
 مخیم دولت جناب لغنت گورنر بهادر به سرچمنستان  
 و تماشای بعض کوهی باز بگران و پاکوبان که بقانون مجیب  
 و لباس غریب می رقصیدند و سرود تهنیت بر زبان خود  
 با ساز خاص خود که انهم طرفه چیزی بود می سرایند پرداخت  
 و می بملاحظه انواع روشنی تا که بهر روش و خیابان  
 و تمامه گذرهای بوستان بطریقی بهر اگاه برزیر و بهای درختان  
 از تحریرهای گیاس و شیشه های ملون آراسته بودند  
 نوگونی طرقة عالمی از نور جلوه ظهور نموده بود که با شیکال

و خطو طآن عنقول مهندسان حیران می ماند متوجه گشت  
 را قلم سد طور که همه جمله از الطاف بیخود مد حکام و الامقام  
 شریک مانده چنین حسن انظام و خوبی صنعت روشنی بود  
 تمام المسحق جای دیگری به نظرم نگذسته و این گونه لطف خاص  
 در هیچ محلی حاصل نگشته عجب صحبتی بود مصفا طرفه جمله  
 بود شگفت افزا بینندگان از لطف ان فرخا و شنودندگانرا  
 الفاظ سرت بزمان پس از ان عالیجناب ممدوح بضيافت  
 پر لطافت جناب نواب لفتنت گورنر بهار اعزاز افزای  
 مبرزبان باعرضشان گردید بعد فراغ از ضیافت نواب ممدوح را  
 در گورنمنت هوم به محفل سمینت مشاکل بال یعنی صحبت  
 قص انگلستانی همراه رکاب فیض التباب خود آورده  
 بست هشتم دسمبر روز سه شنبه معالی منزات  
 شاهزاده گرامی چشمت بیازد در وسای کبار و امرای  
 باند وقار شریف فرما شد در ساعت سه دربار  
 حاضر می یعنی محفل ایوبی را عزما بخشید درین محفل لیوی

که اشهار آن با تعیین وقت و زمان از بیشتر داده بودند  
 حکم بود که مامور عهده داران از ارباب شیعیان و قلم و  
 منصب داران بحر می بابل باس کامل حاضر شوند و رؤسا  
 و اعزّه این شهر و دیگر مقامات و در دست که قابلیت  
 حضوری در آن بار پروقار و اشتمند نیز بشرط مراعات  
 ضوابط آن محفل خدمت اکل مجاز باری بودند این حقیر  
 که مورد کرم و اذلاق و عنایت و اشفاق الهی این  
 سلطنت عالی از عهد قدیم است و علاوه عنایت و  
 اشفاق قدیمه خاصه در این زمانه به یمن عواطف خسروانه  
 عالی جناب نائب السلطنت گورنر جنرال بهادر و معالی القاب  
 حادل یگانه لفتننت گورنر بهادر که اگر هر سه مویم زیان  
 خوش بیان سپاس این هر دو سه داران مصلحت اساس  
 گردد از مراتب شکر این هر دو محسنان و الاشان ادای  
 یکی از هزار هم دشوار است فوق خطاب و اختیارات  
 بیشین زمان به عنایت خطاب خطاب نویابی

و عطای شهب و شمشیر و خلعت های بشیرینه و زرد و نری  
 و حمایل مروارید و غیره اشیای عزت افزاگران بها تازه  
 منزلت و سرفرازیهای یافته ام بشرف حضوری این محفل  
 را از اول با جمه معززان با عز و شان مخصوص بودم و چون  
 دستور ملاقات با سرداران و عظامی با عز و شان  
 در جنبین محفل در اول می باشد بزمه آن بزرگان با هر  
 نایجیزی از شرف ملازمت و دولت حسن اخلاق و  
 اشفاق عالی جناب شاهزاده آفاق حظی وافر حاصل نمودم و وقت  
 بار باندرون و الاثی که تخت و چهر پادشاهی در آنجا بوده است  
 در قطار حکام و رؤسای باند نام حاضر بوده با هر گونه اعزاز  
 شرف امتیاز یافته ام جمه کفیات محفل را از اول تا آخر  
 چنانکه باید و شاید معاینه کردم و از لطف اخلاق و اشفاق  
 خاصه هم نصیبی وافر دست آوردم هر گونه احتشام و انتظام  
 که درین محفل عظمت و شوکت سموره منصیه ظهور رسیده بود  
 آنرا تا کجا بر نگارم طلا و سرداران و مهملد اجگان و رؤسای

که برای ایشان راه آمد و رفت و وقت و طرز ملاقات  
 از عمر اختصاص بطور جداگانه خاص می باشد از اعزّه و  
 عظامای شهر و دیگر اضلاع از هر قوم و ملت زاید از هزار  
 کس حسب قاعدهٔ حاطنت برای سلام پیشش نگاه  
 عالی جاه حضرت گردون بایگاہ حضرت شاهزاده بلند اراده  
 یکی بعد دیگری میگذاشتند و برین قبول سلام و توجیه نظر  
 عنایت و التفات عالیجناب شاهزاده و الامقام کامیاب  
 و شرف اندوز میگذاشتند شاهزاده عالیشان بلند مکان همان  
 روز بعد شام فارغ از تناول طعام گشته با معنی القاب  
 نائب الحاطنت بهادر و دیگر رفقای باعز و اقبال و مختصری  
 از دنگ در و ال بمقام بیل کچھیا که بجانب گوشهٔ شرق  
 و شمال این دارالاماره بفاصله چند میل واقع است  
 دعوت گاه اهل اسلام و هندو رعایای اٹلی این دیار  
 را رونق افزا گشت این مخفل به بزرگ بوستانی  
 قسمتی نشانی که بانواع درختها و چمن زارها و روشهایی

وسیع و خوشنما و انهار و تالابهای دلکش و مصفاة دیگر  
 ساز و سامان بوستان عشرت انگیز و عمارت سنگین  
 و نشیمنهای دلاویز آراسته بود حصه انعقاد داشت  
 و اندرون آن بوستان فرحت افزا خاصه از برای این  
 فرخنده جلسه مکانی نهایت وسیع چوبی با هزاران صنایع  
 و تکلفات نوبنو باه تمام صنایع نادار کار این دیار و  
 اسنادان انگلیزی و چینی بکمال خوش آئینی بعد  
 صرف زر خطیر درست کرده بودند و انواع روشنی‌ها را  
 از گیاهشن و ظروف آبگینه و غیره به تمام باغ و عمارات و  
 و اشجار و مناہل و غیره دهم بگردن احاطه و بهرد  
 جانب راه تاپل چیت بود که از دو میل کم نخواهد بود  
 بجلوه‌نمایش در آورده و این طرف پل مذکور محرابی عالیشان  
 سر به آسمان بکمال خوبی و خوش اسلوبی طیار نموده  
 بگونه‌گون صنایع و انواع روشنی‌های بسان عروس  
 نو بر آراسته بودند و این جانب آن محراب شگفت

افزائیان جوان گورنری از کثرت روشنی و نشانهای  
 خوش نما رونق و شانی دیگر بر افزودند درین محفل فردوس  
 مشاغل بسا عماید و رؤسا و اعظام و کبر امدعو بودند  
 و الهی اینچاکه جمهه میزبانان این ضیافت بودند باهتام  
 و انتظام سرگرمی های تمام داشتند چنانچه حقیر هم از  
 جمهه آنان مع فرزندان و عزیزان در هر امر شریک بود  
 و همچنین دیگر جمهه میزبانان تاج افتخار بر سر و قبای ابتهاج  
 در هر به مسرت و خوشدلی تمام شریک انتظام و اهتمام بودند  
 بعضی از اول روز و بعضی در وسط و بعضی آخر روز و بعضی  
 شایگان در آن محفل رشک نگار خانه چین شرف  
 اشتراک و تزیین حاصل نموده در اهتمام و انتظام  
 سرگرمی کمال اشتغال داشتند بعد رونق افزوی  
 آن شمع شایستان سلطنت همه میزبانان پروانه وار  
 بی اختیار با صد آرزوی قدوت و جان شاری سرگرم  
 مراتب خدمتگزاری گردیدند و بیجا آدری مراسم تسلیم

و نظم و استقبال دسته دسته گلهای مسرت و  
 منافرت از گلستان نیمخزان عزت و کامرانی چیدند عالی  
 جناب مهمان محترم هم میزبانی را بر حسب رتبه و پایه  
 جماعت عنایت نخواست و پرتو نظر عاطفت زاید از  
 حد چشیداشت بر هر یکی انداخت انواع و اقسام  
 آشپزیها که بر نگارنگ صنایع و اشکال و ندرت و صفای کمال  
 ساخته بودند حاصلی تماشای آن فرمود انواع رقاصان مسحرکار  
 و اقسام خنیاگران و سازنوازان نادر روزگار و نقالان  
 استاد فن و شعبده بازان یکنای زمین که از بیشتر  
 جمع بودند بیکجا حاضر جلسه گاه می شدند و بعضی و نمایش  
 فنون کمالات خود می پرداختند عجب لطیفی و طرز مسرتی  
 بجا ضربین با تمکین حاصل می شد که شرح و بیان آن کار قلم و زبان  
 هرگز نیست مگر اصل مسرت و مباهات آن محفل میوه مشاکل  
 و ارباب آن و بزرگ تر توصیف خوبی و مرغوبی تمامه  
 صنایع و یگانگی استادان این است که پذیرای خاطر دریا

مقاطر بنندگان دارا در بان اسکندر رجاه جم بارگاه خلعت  
اشرف حضرت شهینشاه خورشید کلاه افناد تا باظهار  
سمرت خاطر دریا مقاطر و صرف نظر اشفاق و اخلاق کلاه  
گوشه ما میزبانان عبودیت نشان را تفرق فرقه ان رسانید  
لا سیما چند بار یابان استان را که بشکار بار یابی و دولتخواهی  
مور در مزید اشفاق شده ایم به ساکلمات مرحمت و عنایت  
که بر اظهار سمرت و ابتهماج خاطر عاظر از لوازم طاعت  
و مراتب عبودیت یکسر مبتنی بود به شرف و اعزازهای  
زاید از حد فهم و قیاس مفتخر و مباهی فرمود آرمی چرا  
چنین نباشد که هرگونه غلوص و ارادتی که ما الهی این طرف  
ممالک داریم و نیز خدمت و طاعت این قومی دولت را  
از ابتدا تا ایندم نوعیکه ما از تهم دل ارادت منزل بجای  
آریم قاطنین دیگر اقطاع را این سرمایه نیاز کمتر حاصل و  
انچه از تهم دل می تراود از خدمت و اطاعت های دیگر  
مترسمان تفاوتی دارد کامل خوش اقبالی ما سفاده بر غایا

امر از تر چار سومی عالم مشهور و دسر بلندی ما را با انقیاد  
 بر اباد در اقصای شش جهت جهان معلوم ساکنان ممالک  
 نزدیک و دور سبحان الله این پیکمیرز که جز کاغذ و قلم  
 از زر و حشم چنین سرمایه ندارد که به نظر کیمیا اثر مالک مال  
 و جان بخشنده و ستاننده عزت و شان جانشین حضرت  
 شاهنشاه خورشید گاه شاهزاده بلند جاه فلک بارگاه نذر  
 میگذرانید و نه هیچی منی را بصارت برینگونه اراهم ممکن  
 بود مگر نازم بر پرورده بروی و نواخته نوازی عالیشان رئیس  
 قدر افزا کریم الطبع امیر الامرا معالی القاب نایب  
 الطقت گو رز جنرال بهادر که به یمن توجهات کریمانه  
 جناب محمد از شرف بار یاپایه های چند بار در حضور فیض  
 مسموم بندگان دارا در بان حضرت شاهزاده بلند وقار هم در جلوت  
 و هم در خلوت چنان همی بمشاهده اخلاق شاهانه و معنیانده اشفاق  
 خسر دانه آن خرد دیگانه از زمانه یافتیم که در وقت سیّد  
 و آدانی حمید که اخیر طالعم بغرّه فیروز مندی قران شایان

داشت نخستین رساله از تازه هجرات خود مسمی -  
 امیرنامه که بهمن نزدیک زمانه نوشته ام ادباً بسامین صد و پنجم  
 بنماده بوسیله جمیله نواب لفظت گویند بهادر به پیشکش  
 حضور فیض معمور عالیجناب معالی القاب شاهزاده و الاشان  
 معالی دودمان ساختم الحمد لله والمنة که آن نذر مورچه ناتوان  
 در حضرت سادیمان زمان بذروه پذیر انیدمانیکو جایافت و  
 شکریه نامه دستخطی عالیجناب سربار قل فریر صاحب  
 بنام این گمنام اذل انام مرحمت گردید ازینجا کیفیت و فور  
 عواطف و اشتیاق حضرت شهنشاهزاده و الاجاه و  
 کمیت کرم و اخلاق ارکین باعز و تمکین شهنشاه خورشید  
 کلاه نسبت بمارادت کیشان خاص و اخلاص اندیشان  
 ذمی اختصاص ینکو غور کردنی و بنظر آوردنی است  
 بست و نهم روز چهارشنبه عالی القاب حشمت  
 انتساب مهروح اکثر زوهاد فرما فرمایان ریاست های هند را  
 به ملاقات باز دید عزت و سرفرازی بخشید و آخر وقت

به میدان سابقه اسبان شریف فرماید \*  
 آرد سمبر روز جمعه عمارات و کارخانجات متدیکل کالج  
 و شاهخانه و دیگر بعض مقامات قابل دیدن را ملاحظه فرموده  
 قریب شام به نزهتگاه گاردن پارتی گورنمنت هوس  
 گامشت فرماگر بد و شب در ایوان توفهال به پذیرای عرض  
 و آرزوهای انگلستانی منصب داران جلیلی القدر و غیرهم  
 محفل بال یعنی محفل رقص و نشاط انگریزی رازینت باخشید \*  
 روز سه آغاز سال فرضده فال ۱۸۷۶ هجریه صد و هفتاد  
 و شش عیسوی یوم شنبه اول وقت آن تابنده کوکب  
 برج سلطنت به بزرگ جلسه استار در میدان قلعه پرتو  
 نزول مکرمت شمول انداخت بیان حشمت و اساس  
 این جلسه عایبه و ساز و سامان بارگاه فلک کارگاه را خیلی مساعدت  
 وقت و حواس باید تا با جزای قرطاس در اید ناگزیر شرح  
 مفصل وضع و انتظام آنرا موقوف داشته صرف بخلاصه سرانجام  
 کار آن بارگاه باعز و افتخار سطر می چند می نگارم \*

ظاهر باد که این محفل شصت مشکل به یکم روز جنوری ماه  
 بیستمه صد و هفتاد و ششم میسومی بر حسب است چهار  
 گورنمنت عالی قرار یافته بود و بر نصب خیام بارگاہی  
 با عظمت و احتشام از برای اجلاس شصت اساس  
 مانند پایگاه جناب شاهزاده عالیجاه مرتب گردیده و یک  
 شه نشین سراپا تزئین و دیگر مسائر خیام در بار فلک افتخار را  
 بصدای کرسی از برای حضرات مخصوصین آن مقام با فرد  
 احتشام بترتیب غریب بر آراسته بودند و پدو جانب آن  
 دو خیمه پر تکلف بانشانهای شاهی از برای رخت پوشی  
 گردون رکاب جناب شاهزاده شصت آماده و معالی القاب  
 نائب السلطنت بهادر نصب بود و بازای آن هر دو  
 خیمه های باجلالت و شان در هر دو جانب قطار خیمه های رفیع و  
 خوش نما برای مهار اجگان و نواب و رؤسای که داخل معزز  
 طبقه ستاره پند شده اند بر حسب مدارج و رتبه هر یکی  
 ایستاده بود و بعد از آن خیمه های دیگر معززان و رؤسایان

که مدعو در آن بارگاه عظمت کارگاه بودند نصب گشته و  
 شوای این همه خيام باعزه و احتشام دیگر. ساخیمه و شامیانها  
 از برای دیگر اعزه و عظما قایم بود و توزک شاهی و نشانهای  
 منزلت را جایجا برای تمیز هر یک از ایشان باند کرده بودند  
 غرض با صد فرو احتشام و عزه و احترام بتزئین بارگاه خيام پرداخته  
 میدان را رشک گلزار نو بهار ساخته بودند این همه بزرگان  
 و رؤسایان پیش ساعت نه صبحی با شوکت و شان و احتشام  
 تمام یکی بعد دیگری در وقت معین بجایهای مخصوصه تشریف  
 آوردند و به ساعت نه صبحی عالی جناب حشمت ماب  
 شاهزاده ابهت آماد با معالی القاب جناب نائب السلطنت  
 بهادر تشریف قدم آرزانی داشت شاکه های سلامی  
 شاهی بقصور قدم میمنت لرزد سر شد چون حضرت  
 شاهزاده باند اراده و بعد ایشان معالی القاب نائب  
 السلطنت بهادر بشان و شوکت رئیس دلاور اعظم  
 طبقه استار از خیمه های خود بانسان و هر اهبیان بخیمه ساون

شریف بردند و بر کرسی بالایی شهنشین جلوس  
 فرمودند دیگر حضرات آن گرامی طبقه نیز موافق مدارج  
 و قدمت بانسان و شان آن طبقه یکی بعد دیگری بدان  
 بارگاه رفتند و بجای متعین نشستند انگاه سردارانی و  
 معززانی که از برای عطای خلعت و تمغای استار  
 مطلوب بودند مطابق قاعده مجزوه آن بارگاه فلک کارگاه  
 رسیدند تمغای درجه اول که بدرییس بادقار داده شده  
 گردون حشمت شاهزاده عالی مرتبت از دست خاص فیض  
 اختصاص خود بدیشان مرحمت فرمود و ارباب درجه دوم و سوم را  
 جناب چارس امفروستن اچیمسن صاحب اندیافارن سکریتری  
 و بر دی جناب حشمت ماب مهروج داد هنگام عطای تمغه  
 و خلعت بهر یکی از رؤسای شایکهای سلمای تهرقد  
 برای ایشان مقرر است سر می شد بعد سرانجام مراسم  
 این بارگاه فیض کارگاه صدالهی سرور و تهنیت و نواهای  
 مبارکباد مانند گردید و هنگام اتمام جلسه سلمای شاهی از قلعه

فورت ولیم سر شد راقم سطور که بیسمن اعزاز  
 بخشی حکام دالامقام امتیازی تمام حاصل دارد درین بارگاه  
 عظمت کارگاه . بحضرات اعزّه مطابو بین حاضر بود و جمله  
 کارروائیهای این بارگاه عظمت کارگاه به چشم خود  
 مشاهده نمود .

همان روز آخر وقت بند نقاب تمثال بی مثال عالیجناب  
 لارڈ ارل آف میو بهادر پیشین گو رنر جنرل هند را که دم  
 تحریر نام نامی آن دلادر گرامی بکمر قلم شق میگردد و اشک  
 حسرت از دید نامی بکمر عالی جناب شاهزاده بلند اراده  
 بدست خاص مکرمت اختصاص بکشاد و بعد از شام به تماشای  
 آتشبازی های جیبرت افزا رونق افروز میدان فسحت  
 نمانان گشت درین آتشبازی هر قدر مشبیل صنایع گوناگون  
 و تشکیل اشیا می بود قاسمون از قسم گیکاری و حروف و  
 عبارات نگاری و مضامی روشنی های رنگارنگ و  
 تماشای قلاع و میدان های جنگ و نمایش گلزار های پر بهار

ما انواع نقش و نگار بکار برده بودند هیچ آتش زبانی رایبارای  
 بیان اوصاف آن نیست. ساساکنان جاهی دور بالای  
 امکنه و قصور تماشای ستاردهای ضیاکار و رنگین شمرارهای  
 سرابا انوار و اغصان پرگل و بار آتشین درختان رشک  
 نوهار را از مسافت چند چند گروه دیدند و بخانه های خود نشسته  
 گاههای تفریح آن گلزار نو بار بخوشی تمام چیدند تا آنم که تابش  
 ضیای آتش باز یها همه شهر روشن بود یا بفیض انوار کرم  
 اخلاق مهر درخشان آسمان سلطنت آنهم تابانی در چشم با  
 می نمود غرض بهر صورت آنچه بود همه از فیض قدوم آن عالی  
 جناب عظمت ماب بود بعد از آن بمعیت معالی القاب  
 نائب السلطنت بهادر ساعتی سه تماشای غریبه انگیزی  
 تهنیت و تفریح طبع بهایون فرمود\*

سوم جنوری روز دوشنبه بعد نایروز در سنت حال رونق  
 افروز ایوان بزرگ آموزشگاه یونیورسیتی کالج گشت  
 الهی انجام که کامل استادان فنون علم و پسر اند بظهور هرگز علم

و استعد ذاتی و کسبى بذات کامل الصفات رفیع الدرجاتش  
جناب دیرالبعالی خطاب داکتر آف لایسنس حکیم دانش  
آگاه علوم مخاطب کردند و به همین تاریخ بعد تناول طعام شب  
عالی جناب ممدوح قریب ساعت ده از شب به مقام  
استیشن هووا واقع آنردی آب گنگ رونق افزاگشت  
درین شب الهی ریوی پل جدید بالای گنگ و دیگر جاهای آن  
طرف راه محرابها و دیگر انواع سامان روشنی از شبیه آلات  
دیگره مزین کرده بودند و استیشن هووا را بکمال تکلفات  
برآراسته و از شمع و قنادیل و غیره منور ساخته عالی جناب  
ممدوح آن همه آرایش را به مسرت و خوشدلیها تماشا  
فرموده برترین دکارتی خاص که مخصوص برای آن حشمت  
اختصاص بود سوار شد و رواز شهر عظیم آباد پتینه گردید \*

چهارم جنوبی سه شبیه حاشت هنگام بفرودگاه باقی بود  
منعاق شهر نزهت بهر پتینه رونق افروز گردید چون سامان جاه  
و حشم برای استقبال آن همایون فال از قسم فیلمان

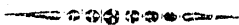
با هودج و نشان و دیگر اسباب تجمل و شان از پیشتر  
 در انجا بحسن اهتمام صاحب گذشته و دیگر حکام باند نام و رؤسای  
 کبار سایقه شعرا انجا مهیا بود مراتب تعظیم و استقبال  
 باطف و خوبی کمال بود. اگشت عالی جناب مدوح بمعیت  
 جناب لفتنت گورنر بهادر به خیمه که بارگاہ قرار یافته بود نزد  
 اجلال فرمود رئیس باعز و توقیر امیر ابن الامیر جامع محاسن  
 حمیده متصف به صفات گزیده جناب انجمن اعزای حاجی سید  
 ولایت علی خان صاحب و مهاراجه دیو سرجی پرکاش سنگه  
 بهادر کے سسی . امی . ائی . که این هر دو رؤسان نامدار در آوان  
 قحط عالی به سعی کثیر و صرف مبالغه خیر تأملی نمایان  
 در آن اطراف کرده بودند بطریق خصوصیت بارباب ملازمت  
 گشتند و از کلمات شفقت و مرحمت نبروانه بهره کامل حاصل  
 نمودند و هم چنین دیگر اکثر رؤسای نامی و امراد عظامی گرامی  
 مانند سید لطف علی خان صاحب و سید محمد حسن خان صاحب  
 و غیره هم که حاضر بارگاہ عظمت کارگاہ بودند نیز از شرف

حضوری و استماع کلمات مرحمت آیات برزید اعزاز و امتیاز  
معزز و سرافراز گردیدند الهی انجا پاس نامه با مهارت  
قدوم فیض لزوم و شکرگذار بهای این سلطنت دوران  
عدت بگذرانند و بر پذیرائی آن اعزاز و افتخار بیحد و  
شمار یافته عالی جناب ممدوح از انجا بمقام بنارس رونق  
افزا گردید مراسم تعظیم و تکریم چنانکه باید و شاید بر تقدیم  
رسید و مهارت صاحب و زیباگرام بافراوان اهتمام و  
احترام با استقبال ان همایون فال پرداخت اینجا بلاحظه  
سند را فرموده ایوان تونهار را که با اهتمام مهارت صاحب بهادر  
دست شده بود بکشاد و بنای هسپتال نیز بدست خاص خود نهاد  
روشنی جمله مقامات انجا علی الخصوص برکنار دریا بانهایت  
زیب و زینت و صفای بود بتاریخ ششم از انجا به شهر لکهنو  
تشریف فرما شد الهی انجا مراسم سلامی و تعظیم با همه لطف  
و خوبیهاماد! نمودند یازدهم روز از انجا براه کانپور بمقام دهلی  
فایز گردید درین شهرزاید از پانزده هزار عساکر پیاده و سوار برای

ادای مراسم استقبال و سامی حاضر بودند در نجما قلعه و مسجد جامع  
 و لاق قطب صاحب و غیره مقامات مشهور را ملاحظه  
 فرمود نمایش قواید افواج در روشنی و غیره نیز انجاما خوب  
 بود بعد سیر دهلی رونق افزای شهر لاهور گردید انجا  
 اهتمام روشنی باغ شالمار با تماشای فواره ۴ و غیره بنهج خاطر  
 بسند کرده بودند پس از سیر و تماشای آنهم متوجه خطه  
 جنت نظیر کشمیر گردید و بگلگشت آن مرزمین بهار آگین  
 حظ و سرتی کامل حاصل فرمود توزک و سامان پذیرفتگاری  
 و تعظیم و تکریم از طرف مهاراجه صاحب والی انجا بفرادان  
 خوبی و خوش اسلوبی مهیا گشته بود بعد سیر و تفرج آن خطه  
 و پذیر عنان توجه بطرف وزیر اباد منعطف ساخت و از راه  
 لاهور بمقام امرتسر رونق افزود گشته بعد ملاحظه سندر طلا  
 و تماشای روشنی انجا نهضت فرمای مقام آگره گردید و در مقام  
 راجه پور با مهاراجه پتیاله ملاقات فرموده از انجا بمقام فتح پور  
 میگری و سپس بمقام گوالیار باهمه عز و افتخار رسید و از انجا

باز با گره تشریف آورد زان بعد بمقام جمپور شرف قدم  
 برد درین همه مقامات بملاحظه هر گونه فرو احتشام تعظیم و  
 استقبال و ظهور و فخر اطاعت و محبت از طرف رؤسا  
 و فرمانفرمایان مملکت هند به مسرت و خوشنودی کمال  
 و تفریح آنکه نزاهت پیوند و مقامات دلپسند بغایت  
 مسرور و فرسند گردید سپس از راه مرادآباد و کمایون  
 نظرف حدود سلطنت فیپال برای تفریح و شکار شیران  
 و فیلمان و دیگر انواع جانوران انجامهضت فرما گشت اگرچه  
 در خاص شهرهای آن ریاست تشریف نبرد فاما در حدود آن  
 ریاست هر قدر مسلمان و کرد فر برای تعظیم و تکریم دادای  
 مراسم استقبال آن کمایون قال مهیا کرده شده بود مسرت  
 خاطر فاطر عالی جناب مسرور را بدرجه با بر افزود بعد فراغ از  
 سیر و شکار آندیار بملاقه رام پور رسید و از آنجا ببلده بربیلی  
 و از آنجا به سواد آله آباد رونق افزود گردید و از آله آباد بمقامات  
 اندورو و جمپور و کهنڑوه و غیره سیر و تفریح کنان بتاریخ

یازدهم مارچ ماه باز داخل بندر بهی گشت مراسم تعظیم  
 و استقبال آن همایون فال درین شهر نزهت بهر که بود مکرر  
 مورد مفاخر بجد و مرگشته بود مجدداً همان ساز و سامان و  
 شوکت و شان بمنزه ظهور رسید و از طرف الالی انجاتازه  
 سپاسنامه بحضور فیض معذور بگذشت در افرادان مسرت  
 و عنایت قرین ذروه قبول و پذیرائی گشت الحاصل بگردز  
 در بهی اقامت فرموده تاریخ سیزدهم ماه مارچ یوم دو شنبه که  
 همانروز روز نزول اجلال در حدود مملکت بندر بهی بود سوار مرکب  
 سراپس شد و با مرکب همراهی دیگر و معیت افضال خداوند  
 بیهمال بادبان عزیزت بطرف وطن مالون بر افراشت  
 الهی هزار قافله دلهای باصدق و صفا و جوق کاروان دعاای  
 اجابت انتمامت زبان رفیق و نگهبان آن خسرو والاشان باد



## بخش ششم

در ذکر برخی از حالات ترقیبات راقم آشم بعهد  
معدلت مهتد عالی جناب فیضام ممدوح

چون الطنت علیه بر طایفه در حق شناسی و قدر افزائی  
سه سالان قدیم و دولتیخواهان صمیم بیعدیل و سهیم افتاده است  
غایت عنایت خردانه حضرت شهنشاه کیوان پایگاه هند  
و انگلند و مزید توجه مریانه عالی جناب معالی القاب نائب  
الطنت و فرزند مکارم اشفاق عالی جناب لغتنت گوارز بهادر  
یگانه آفاق این متوسل و خیر خواه قدیم را بطرف مرحمت و قدر  
افزائی حده معزز و سربانند گردانید و این مشیت خاک را  
بنظر توجه کبیرا اثر زنده اکبر بخشید اجاب والا جنابم  
سمع کامران بکاشانه مسرت و شادمانی برافروختند و اعدای  
حده انما پروانه آسایانش رنج و الم در سوختند تفصیل حال

و شرح مقال آنکه تاریخ هفتم ماه دسامبر سال هیجده صد  
و هفتاد و پنج روز مبارک آدینه اعطای خلعت و خطاب  
ستطاب نواب باین خاکسار سراپا انکسار از مرکار سپهر  
اقدار قرار یافت و انوار مهر عنایت سلطنت علیه بر طایفه بر  
ساحت حال این ذره تمثال بر تافت چنانچه در باری پر وقاری  
از برای صاحبان و رؤسا و راجگان عالیشان و خوانین و شاهزادگان  
بلند مکان در همین تقرب میسنت قریب برزید توجه و اهتمام  
حسن انعماد و انتظام یافته بود چون درین وقت به تقرب  
قدوم میسنت لزوم حالی جناب معالی القاب ولیعهد سلطنت  
بر طایفه جوق جوق عماید و رؤسا درین شهر نزیهت بهر اجتماع  
داشتند بحوم عماید و رؤسا و خوانین و امرا درین بار پروقار هم  
یش از پیش بوقوع آمد حماد عماید و رؤسا که مدعو درین بار  
پروقار بودند قریب ده ساعت مسائی بابوان عالیشان بلو بدیر  
بیت الحکومت خاص عظمت اختصاص عالی جناب نواب  
لفتننت گور نر بهادر داخل گردیدند بعد رونق افزائی جماد رؤسای

باند وقار و جلوه آرائی عالی جناب لفتننت گورنر بهادر عالی تبار  
 و الاشان معدن جود و احسان مستور بکنند صاحب پر ابوت  
 سکر تری گورنمنت بنگالہ دست این اخلاص پرست گرفته  
 جماعت خانہ فیض کاشانہ برد و از پیشش بہار ختمای پر تکلف  
 و خوشنما با حمایلی مروارید و جیغہ مرصع و دیگر جواهر گران بہار و  
 شمشیر و سپر و بغہ کہ تفصیل آن ہمہ مندرج ذیل این تحریر  
 نموده می آید بہ دست خاص عنایت اختصاص خود منافع فرمودہ  
 رو بروی عالی جناب فیضاب نواب لفتننت گورنر بہادر آورد  
 جملہ حضرات حاضر این دربار بر وقار در آن وقت پیرامونم  
 گرد آمدہ حلقہ بر بستہ بودند تو گوئی مرکز دایرہ ظهور عنایت ہی  
 بی منتہای گورنمنت عالیہ ام ظاہر می نمودند السحق پر کار عنایت  
 سرکار طرفہ دائرہ شرف و عنایت گرد نقطہ وجود  
 بی نمودم کشیدہ بود اگر پر کار وار قدم از سر سازم و پیرامون  
 دایرہ شکرگزاری این سرکار دالاتبار بسجی و سر گرمی  
 پردازم بمقتدار یک نقطہ ہوم ہوم ہم از عہدہ شکر بچند و

و شمار سه کار بر آملن دشوار است هم در آن وقت جناب  
فیض‌ما به سکرتری ممدوح سند عطای خطاب را که بر کاغذ  
جرمی طلائی بدستخط خاص فیض اختصاص جناب معالی القاب  
نائب‌الطننت مزین و مسجل بود باعلان تمام قرائت  
فرمود و فی الفور صدای مبارک باد از هر سو بلند گردید عالی جناب  
نواب لفتننت گورنر بهادر تقصیری بکمال شویو از بانی  
متضمن تحسین خدمت گزاریهای جدید و قدیم این خیرخواه  
صمیم بیان فرمود و یکیک کارگزاری دجان ناری این خیرخواه  
بلا اشتباه را بزبان گهر فشان خود ستود شرح آن کار گزاریهما  
در کتاب امیرنامه بتفصیل تمام زب از تمام یافته است  
علاوه آن همه کار گزاریهای قدیم - کارگزاری جدید - کمیشن  
مرشد آباد را نیز عالی جناب ممدوح بکمال فصاحت شرح بیان  
داد و مرعزتم را بر فرق فرقان نهاد \*



## در دانه

در ذکر شرح ایف احوال فیض اشتمال  
 عالی جناب معالی القاب سر ریچرڈ  
 تھیل صاحب بہادر کے سی۔ اس۔ ای  
 نواب لہنت گور نر کشور ہنگار

حذاقہرمان مہربان ایہ گزین کشور داور معدلت فر فیض  
 کہتر کہ عدل را بذات فیض آیاتش نازشی است و بذل  
 را از وجود کرم آمدش طرفہ نوازشی اوست کہ فاعلہ کرم و  
 اخلاقتس در چار سوی جہان افتادہ است و شہد وجود و انصافش  
 نغمزدگان گردش ہی گردون گرد انرا صلاہی عام و حکم دوام  
 حیو علی العیش و ردادہ نازم بر خوش ظالعی رعایای این ملک کہ عالی  
 جناب معالی القاب مہدوح فرمانفرمای شفیق و مہربان شان  
 صرف برای آسایش جسمانی شان بہ بذل و عدل ہستی شایان

برگماشته است بلکه بتر و بیج علوم و فنون و اشاعت تعلیم  
و تهذیب در آسایش روحانی و آرایش نفسانی شان  
نیز عنایتی و توجهی نمایان زیاده تر از آن مبدول داشته  
چون تعداد اصناف اوصاف این حاکم داد گستر معذرت  
پر در افزون از بار ای تحمیر و تقریر است لهذا در ذکر مدح  
و الایش صرف به بیستی چند اکتفا می سازم سپس شرح  
اجمالی حالات تاریخی جناب فیضاب مدد روح می پردازم \*

### \* نظم در مدح \*

- \* انسر و الامقام لارذ ذری الاحتشام
- \* زبده ارکان شاه اسوه جمع عظام
- \* آنکه گزین نام اومت سر رنچرت بیدیل
- \* و آنکه از ملک راست رونق حسن نظام
- \* ذات ری اندر جلال رشک خور نیمروز
- \* حسن ری اندر کمال غیرت ماه تمام
- \* یمن قد مهانش بین کرد درین سرزمین
- \* کشور بنگاله را همسر دار السلام
- \* علم بفیضش چنان گشت محیط جهان
- \* هست بسا کورده اهل نظر را مقام

- عدل بنائید او هست چنان مقتدر
- روی ستم را کسی ننگرد اندر مقام
- ذاکر اوصاف او جمله صغار و کبار
- شاکر الطاف او جمله خواص و عوام
- هر که بظلمش جهان یافته عهد امان
- کیست جز او زیر این گنبد فیروز نام
- کیست چو او زیر چرخ محتشم و ذی کرم
- کیست چو او بر زمین مشتهر و نیک نام
- در ره کعب و قنار هست بهر ذی تبار
- بارگه عام او خاص پی اسلام
- عقل و نظر از مرش اوج گرا روز و شب
- شمس و قمر بر درش فاصیه سا صبح و شام
- گردش درر زمان تابع فرمان اوست
- خنک فلک را کنون هست بدستش عنان
- همتش از ظلم و قهر حافظ هر مستغنیث
- ذمتش از جور هر حامی هر مستهفام
- گشت مکین در دمش رحمت جهان آفرین
- هست معین هر دمش عیسی گردون مقام
- یک نظر قهر او موجب صد درد ورنج
- یک نفسی مهر او باعث عیش مدام
- حرف ز مدحش زدن نیست سزای چو من
- به که رسد بر دعانوبت ختم کلام
- تا بود ایام دهر باد مطعیش فلک
- تا بود ادوار چرخ باد جهانش بکام
- تا که بدزم جهان جام فلک راست دور
- باد که گلرنگ عیش باد مدامش بجام

بیان مجملی از تاریخی احوال محامد

اشتمال عالی جناب فیض‌ماب ممدوح

مخفی نماند که عالیجناب فیض‌ماب ممدوح خلف اشرف مدر  
 آرتیمیل بهادر جتیس آن دی یس نیش کیمپسی  
 سن مضافات اورمیستر شیتر بود در اوایل زمان بمقام  
 وگبی نزد آکتر آرنلد صاحب با استفاده علوم پرداخت  
 بعد ازان در ایست اندیا کالج به مقام هیلپیری پیش‌داکتر  
 تیت صاحب مشغول بکسب و اشتغال فضائل و کمال  
 ماند در آن هنگام بنمبر اول طلبه علوم فائز بود تا آنکه انعامات  
 مدنی زبان لاطینی و فن قانون و فن تاریخ و فن سیاست  
 مدن را بارها حاصل کرد و بتاریخ هشتم جنوری سنه ۱۸۴۷ع  
 رونق افروز کشور هندوستان گردید و بترقیات مناصب  
 مفصله ذیل مراتب اعزاز و ناموریهای پیش بهادر یافت  
 اول بدفتر هند در سنه ۱۸۴۸ع استانت مجستریت مقام  
 متهدرا گردید و در سنه ۱۸۴۹ع ازان ترفنی نموده بر عهده جوینت

مجسرتی مقام الہ اباد رسید و از سنہ ۱۸۵۱ ع حاکم  
 بندوبست ملک میان دو آب یعنی جلندر و رچنا و چک ملاق  
 پنجاب گشت و نیز مامور گردید بطبایری رپورت ملک  
 پنجاب و پنجاب سیول کوڈ حسب الحکم جناب سرهنوی  
 لارنس و مرجعہ لارنس و سررابرت منٹگمری صاحب بہادر  
 و در سنہ ۱۸۵۴ ع و سنہ ۱۸۵۵ ع بر عہدہ سیکرٹری چیف  
 کمشنر پنجاب کامریاب ماند تا در سنہ ۱۸۵۶ ع بولایت  
 شریف برد و از انجا در آخر سنہ ۱۸۵۷ ع باز مراجعت کرد  
 و ہمراہ سر جان لارنس صاحب بہادر چندی در دہلی کار فرما  
 ماند سپس در سنہ ۱۸۵۸ ع باز بعہدہ سیکرٹری چیف  
 کمشنر پنجاب کامریاب گشت و در اواخر همان سال بعہدہ  
 سیکرٹری گورنمنٹ پنجاب مامور گردید و تحریر فرمود حالات  
 باشندگان آنطرف سرحد دریای اندس را در همان جا و در  
 سنہ ۱۸۵۹ ع کمشنر قسمت لاہور و ہم اسپیشل کمشنر  
 برای تلافی آزار یازندگان ایام بغاوت مقرر شد زان بعہدہ

از سنه ۱۸۶۰ ع بر عهده های هیئت کمشنری پیمبر کونسی و چیف  
 امستنتی فاینانشل ممبر کونسل ماتحت جمعی ویلسن  
 و ممبر بنگال ایگوتیو کمیشن در محلیکه سنتر سینه کار صاحب  
 صدر انجمن بود و ممبر صلیب قری فاینانس کمیشن که سر  
 جارج بالفور پریدنت آن بود مر فراز و میناز مانده  
 و نیز پریدنت سیول فاینانشل کمیشن و ممبر بطرف  
 کمیشن برای اهنام پولس هند مقرر گشت و هم در اراکان  
 و بیگو و تناموم همراهِ کرنل اچ بروس صاحب برای رپورت  
 طریقہ چیف کمیشنر شاپ در خصوص ملک بروما متعین مانده  
 و در سنه ۱۸۶۱ ع از طرف لارڈ کینینگ بهادر خاصه در کارهای  
 خزانہ قسمت حیدرآباد دکن و فاکپور و ساگر و جبلپور  
 ماور گشت و نیز چیف امستنت فاینانشل ممبر ماتحت  
 مٹر اس لینگ صاحب گردید و در سنه ۱۸۶۲  
 و سنه ۱۸۶۳ ع چیف کمیشنر منترل پروانسس مانده باز  
 سنه ۱۸۶۵ ع نضت فرمای انگلستان شد و در سنه ۱۸۶۶ ع

سی . اس . آئی . و چیف کمشنر ممالک حصہ اوسط ہند گشت  
 و در سنہ ۱۸۶۷ ع کے . سی . اس . آئی . و زبدت  
 ریاست حیدرآباد دکن گردید و در سنہ ۱۸۶۸ ع فارن سکرتری  
 و سکرتری استار آف انڈیا مقرر شد و فائنانشل  
 ممبری کو نسل و ہم تیاری ٹرانسی پیل علاقہ ملک پنجاب  
 بذات بابرکات شان متعلق بود . شمول سر قلیو مینسفیلڈ  
 و ستر جارج ڈگلسن تحریک داد اجرائی سکے طلائی  
 رادر ہندوستان و در سنہ ۱۸۶۹ ع باز رہگرای ولایت  
 انگلستان گشت و در سنہ ۱۸۷۰ ع و سنہ ۱۸۷۴ ع فائنانشل  
 ممبر کونسل شد و از طرف سکرتری آف اسٹیٹ بر مبعاد  
 معینہ معمول دفتر انجامت یک سال برای جناب وی افزون  
 کردہ آمد و نیز جناب وی از سنہ ۱۸۷۱ ع تا سنہ ۱۸۷۳ ع پر سیدنت  
 مشمول کمیٹی در ہندوستان برای انٹرنیشنل نمائش گاہ  
 کینسینگٹن بود و در همان آوان برای اجرائی طریقہ  
 بیما ، نفوس انسان در ممالک ہندوستان سعی جمیل بحضور

گورنمنٹ فرمود و در سنہ ۱۸۷۳ع بر ای انتظام ایام  
 قحط و محفوظ ماندن بندگان از بلای آن باضلاع بہار و اطراف  
 ترہٹ و در بہنگہ و دیگر مقامات بنگالہ مامور گردید و بانہ نظام  
 و اہتمام شایان در آن فراوان سرمایہ نکو نامی اندوخت تا  
 در ہمان قرب زمان بر منصب و الای لفتنٹ گورنری بنگالہ  
 باہر عز و اقبال عروج کمال یافتہ شمع بانہ نامی در شہستان  
 جہان بر ہمین آئین بر افروخت و در سنہ ۱۸۷۵ع ہم در مقامات  
 قحط کو شش ہمی شایان و تدبیر ہمی نمایان از جناب فیضاب  
 مسدوح بمنصہ ظہور رسید و از جملہ کار ہمی نمایان این عالی شان  
 یکی آنست کہ در خصوص مسودہ رپورت پنجاب و پنجاب  
 سیول کوت از سنہ ۱۸۵۳ع تا سنہ ۱۸۵۹ع حسب الحکم  
 گورنمنٹ عالی توجہ و اہتمام نام بندول داشت دوم آنکہ  
 برای اشاعت علوم و فنون در اکثر جا سپیج فرمود و ہمینی  
 بر ترغیب و تشویق جملہ ساکنان این ملک برگماشت \*  
 و واضح باد کہ کمال ملکہ و دستنگاہ این و الاجاہ در جملہ

هشتم و نهم و دهم در فن میاست هنر بجدیست که خامه دوزبان  
 شرح یک شمه ازان نتواند داد و هر قدر تالیفات رایفه  
 درین فن از خامه ششمین شمسه این والاچه خرد دستگاه  
 حکیمه و منافع رسان گورنمنت و رعایا هر دو گردیده شرح آنرا  
 در فتره باید درین مختصر صرف فهرست اجمالی آن بیان نموده  
 می آید اول رپورت در باب طبران دریای اندلس دوم  
 رپورت در باره نیل بنگاله سوم رپورت در خصوص مهاک  
 اوسط هند از سنه ۱۸۶۲ع تا سنه ۱۸۶۶ع ازین رپورت  
 که مال دستگاه آن والاچه در مهاکت رانی و اجرای قواعد  
 جهانبانی به نیکو و جمعی ظاهر و باهر میگیرد چهارم رپورت  
 پیلک او پدین در میان نیتو پنجم تالیفی مشتمل بر نام  
 هسلپ پدیر متضمن بیان زبانهای اصلی که میان اوسط  
 هند وستان جاریست ششم بخت و قانیاتل کیفیت از  
 سنه ۱۸۶۸ تا سنه ۱۸۷۳ع و ازین تحریر ظاهر می شود حیثیت  
 که مال فاینانشل پالیسی جناب وی به نسبت دیگر بجهتها

که مباحثه در آن همه بر محکم لیجس لیتو کونسل نواب  
گورنر جنرل واقع گردید - هفتم تحریری در بیان کیفیت  
تجارت مابین انگلند و هند و همچنین دیگر چند تحریرات  
فصاحت آیات که در لیجس لیتو کونسل نواب گورنر  
جنرل متضمن بیان افزایش رواج لوث و رپورت بنگاله  
بگذشت و نیز چند تقریرات بلاغت سمات که هم در  
لیجس لیتو کونسل بایمن دوشین از زبان فیض  
ترجمانش فیض رسان مستعان گشت علاوه برین منتهای  
چند خاطر بسند در ماده تربیت و تعلیم هم از خاوه فیض شمامه  
آن یکنای زمان بر آمده باعث منافع عظیم در خصوص تربیت  
و تعلیم گردید \*

و نیز مخفی مباد که دودمان جناب مهراج از جمله دو مانهای  
بانام و نشان مملکت انگلستان است و عقده ازدواج  
جناب فیضاب مهراج اول در سنه ۱۸۳۹ع با شارلت  
فرازیس دختر فردی بهی مار تیل اسکویر متوطن خاص

انگلستان بوقوع رسیده بود سپس در سنه ۱۸۷۱ با امپری اکسترا  
 دختر کلان می آره لندن می اسکوییر که سیول برونت بنگال  
 و جم چیف کورت پنجاب بود ثانیاً ازدواج فرمود از بطن زوجه  
 اول دو پسر والا گهر و یک دختر بنام اختر د از بطن زوجه  
 دوم صورت یک پسر با عدد فر بوجود آمدند \*

و از خصائص صفات و شرائف خصوصیات جناب  
 فیضاب ممدوح یکی ظهور و نور اخلاق و مزید عنایت و  
 اشفاق است با جملة اقوام از هند و اهل اسلام بلا لحاظ  
 مخالفت مذہب و ملت و اختلاف السب و اوضاع ایشان  
 غایت بذل همت با جرای سلسله روابط محبت و موانست  
 میان هر یکی ازین مخدات کیشان و ازینجاست که هر گاه بر چهار  
 و هتاس برای اکتساب هوا در ایام گرما سوار گردید جملة  
 عمائد و روسا را بدعوت بی تکلفانه بنواخت و به مجالست  
 و مکالمت از سر کمال اخلاق و اشفاق هر یکی را امتز  
 و سر باند ساخت چنانچه طریقه 'تقرر و جلسه' دعوت رفص و

سرود بلویدتیر هوس را نیز صرف برای همین در خانه قبیله  
داد و جمله رؤساء مختلفه الاقوام را با اجتماع و اشتراک  
در ان هدایت فرمود تا ابواب موافقت و موافقت  
با همی در میان جملة اقوام برای دوام مفتوح باشد \*

دوم در تمام ملک بنگاله گردیدن و طالات هر ضاعه و قریه را  
بنظر تفصیل خود دیدن با تنظیم مهم و درستی نقائص هر مقام  
پرداختن و صورت آشایش و آراشش رعایا را ابو ج  
کمال در آئینه احوال شان جلوه گر ساخت \*

سوم صرف توجه موفود با تنظیم ایام قحط که قبل از جلوس  
بر مسند والای لغتینت گورنری از رهگذر کمال شفقت  
و غایت رعایت بر حال رعایای این ملک و عموماً با سفر را  
بر نفس نفیس خود برداشت و یک یک مقام قحط را بنظر  
رفت اثر ملاحظه فرمود و انواع طرق پرورش و آشایش  
رعایا با جرای کارهای تعمیرات و غیره بنحو بز نمود و اقم نیز  
در ان هنگام در مقام بازه در همین کار گویا با اقتضای آثار آن

جناب فیضاب مصروف و مشغوف بوده گماں بذل شفقت و رافت جناب ممدوح را نسبت بحال تشتت اشغال جملہ ربابا و سائر برابا چشم خود معائنہ نموده است \*  
 چهارم تجرید حسن انتظام و اہتمام در میونسپل کمیشنری  
 رامی و الای خود را درین باب چنان ستانت و استحکام  
 اعلام فرمود کہ جمہ کارکنان ذمی ذہم و لیاقت را بجز قبول  
 و مدح و توصیف رامی و الایش چارہ نبود \*

این ہمہ کہ گفتہ شد بیان فیوض و احسانات عامہ  
 جناب فیضاب ممدوح بود اما فیوض و احسانات خاصہ کہ  
 نسبت باشخاص خاص و ارباب خصوصیت اختصاص از  
 انجناب فیضاب سبذول و مشمول می باشد یکی از ان جمہ  
 اشخاص و ارباب خصوصیت و اختصاص منم کہ برزید  
 مکارم و مراحم و فیوض و احسانات جناب فیضاب ممدوح  
 از عمری دراز سننزد و سرفراز بوده ام ہر چند احسانات  
 بی ہر و حساب انجناب فیضاب نسبت باین ہیچیمیز

زاید ارما را می شکر و سپاس این عجم اسامه بجد بست  
 که اگر هر موی تنم برای ادای سپاس یجد و قیاس  
 زبان خوش بیان گردد لفظی از ان کتاب و حرفی از ان  
 باب بودا گردیدن دشوار و خارج از حیزر اختیار است اما  
 بفتحوای مالایدرک گاه لایترک گاه بعضی احسانات جدید  
 محسن قدیم خود را در اینجمای نگارم \*

از جمله احسانات جدید یکی آنست که از رهگذر کمال  
 قدردانی و غایت رعایت حقوق خیر سگالی را قم آثم خدمت  
 تولیت اسامه بازه هوکلی را بفرزند اعز و ارشدم  
 مولوی سید اشرف الدین احمد خان بهادر عنایت فرمود \*  
 دوم آنکه هنگام مرحمت گردیدن خطاب نوابی از گورتمنت  
 عالی باین خاکسار ذره بیمقدار دربار می به نهایت توجه و  
 اهتمام و غایت اعزاز و احتشام از کمال رافت و قدردانی  
 منعقد فرمود و همانند معززان این شهر را از هر کیش و  
 طیفه در ان دربار پرو قار بطریق دعوت طلب نموده هنگام

از جماع عمائد و معززان ذی احترام از هندود و اهل اسلام  
 و دیگر اقوام فرمان و الاشان گورنمنت عالی رابع خلعت  
 یش بهابین راقم خاکسار بکمال اعزاز و افتخار عطا فرمود  
 و بذکر حالات خیر خواهی و کارگذار یهنی راقم که بر زمان بغاوت  
 و غره بمنصه ظهور رسیده بود و مراتب اعزاز و امتیازم را  
 یش از یش افزودند و اندکرم ذات فیض آیات  
 جناب فیضاب ممدوح را با این همه محامد و اوصاف جمیله و مکارم  
 و اخلاق جزنامه دیرگاه صحیح و سلامت دارد و جمله مرادات دلی  
 جناب فیضاب ممدوح بفضیل عظیم و کرم عمیم خود بر آورد \*  
 این دعا از من و از جمله جهان آیین باد

### ترجمه

تقریر مرحمت نخمیر عالیجناب والا پایه لغتنت

گورنر بهادر حدود بنگاله

می خواستم که اینوقت آنچه مقصود است بر زبان اردو

تقریر کنم که بدان همیشه باشما گفتگو میکنم \* و لیکن

باین وجه که درین ملک زبان انگریزی خوب رواج یافته  
 و جمله کسان می فهمند و از الهی یورپ و هندوستان  
 بزرگانیکه اینوقت بدین دربار حاضراند بزبان انگریزی لیاقت  
 معقول دارند بنابراین مستحسن می انگارم که تعمیل حکم جناب  
 نایب السلطنت بهادر حاصه بزبان انگریزی نامه می که بهمان  
 زبان جناب نایب السلطنت بدستخط خود رسد نوابی عطا  
 فرموده اند حضرتیکه اینجا حاضراند نزد ایشان نواب امیرعلی  
 خان بهادر شخص اجنبی نیستند بلکه ایشان از محاسن  
 اخلاق خود از مدت دراز نهایت شهور و معروف  
 و عزیز دلها هستند. هنگامیکه عدالت عالیه صدر دیوانی قائم  
 بود و بدفاتر هر عدالت زبانهای اردو و بنگاله جاری بود آنزمان  
 نواب صاحب عهد و کالت را بچنان حسن و خوبی انجام  
 دادند که از معامه فہمی و خوش بیانی ایشان جمله حکام  
 و الهی معامه راضی بلکه مداح ایشان می مانند و آن  
 کار و انبیا چنان بود که درینروزها بکار آمد و کلامی عدالتهای

اینوقت است نوابصاحت در سال ۱۸۵۷ هجریه صد و پنجاه  
 و هفتم عیسوی هنگام مفسده پردازی بلوایان بنظر بجا  
 داشتن امن و امان و خیر کالی رعایا و دو لشخوابی سلطنت  
 مستعمل محنت های شاقه شدند و بمقام پتند رفتند و درین  
 خصوص سطر سیمویلس صاحب کمیشنر پتند را تأیید  
 فرمودند که بر تبیین آن انقدر از ریپورت سطر سیمویلس  
 صاحب را که به نسبت نکوتر انتظام ایشان نکاشته  
 اند می خوانم و گوش گزار حضار میکنم بعد از آن در سال  
 ۱۸۶۷ هجریه صد و شصت و هفت عیسوی هنگامیکه در  
 کارخانجات خانگی معنی القاب عظمت مآب بادشاه اوده  
 قصور و فتور رو داد نواب صاحب چنان انتظام شنایسته  
 در آنخصوص فرمودند که جمله امور مالی انجامه نهایت خوبی درست  
 گردید چنانچه بارفیع القدر شاهزاده بهادر اوده همین وقت  
 به همین محفل ملاقاتم شد جناب شاهزاده موصوف بمن فرمودند که  
 از فرط اهتمام نواب صاحب چنان انتظام بیکو با مور معنی القاب

حضرت پادشاه بعلمان آمده که هر کس شاخوان نواب  
صاحب مییابد و من ازین امر نهایت مسرور شدم که  
جناب شاهزاده با من بزبان انگریزی گفتگو کردند که این هم  
یک نتیجه از حسن انتظام و اهتمام نواب صاحب است  
بالتعل در خصوص انفصال دیون جناب نواب ناظم بهادر  
مرشد اباد ارباب گورنمنت جویمای اشخاصیکه از ایشان  
اینگار بانجام رسد گردیدند بعد تقرر صاحبان یوروپین از  
اٹلی این ملک سوای نواب صاحب کسی لائق انجام این  
امر اهم در رای زمین ارباب گورنمنت یافته نشد تا  
ایشان را به ممبری این امر منتخب کردند بر حسب آن  
نواب امیر علی خان بهادر به نهایت اهتمام جمه امور را  
حسب خواه درست فرمودند لهذا معلى القاب نائب  
السلطنت گورنر جنرل بهادر بصله حسن خدمات ایشان را  
خطاب نوابی عنایت فرموده از که این بزرگ خطاب  
درین زمان خیلی معزز و خاص النخاص است علاوه برین  
مرا به تحریر خاص خودم لیاقت و قانون دانی نواب صاحب

هنگام انضباط قانون در جستری نکاح مسلمانان مناموم  
 شده است که در آنوقت مرا تأیید مقبول فرمودند و صلاح نیکو  
 در انخصوص دادند اکنون بنواب صاحب سهار کهاد میگویم  
 و امید میدارم که ایام زندگانی شما را خدا در از کند که از  
 خطاب مستطاب کامیاب شوید و همیشه بصوابید و خیر  
 خواهی ملک همسیرین عنوان کوشان باشید و حایه شما بر سائر  
 همقوم و همگیش شما ممدود باد \*

بعد ختم این تقریر بدینر عالیجناب حضرت ماب ممدوح حمدائل  
 پیش بهامی چیده دانهای مروارید از دست خود بگردن  
 را قمر السحر و ف انداخت از زبان عنایه ترجمان بارشاد کلمه  
 مبارکباد نواخت سازندگان انگریزی بکمال خوش ادائی صدای  
 زمره مبارکباد بلند کردند و از حضرات حاضرین باعز و تنگین  
 هر یکی لب مبارکباد بگشاد \*

خاتمه

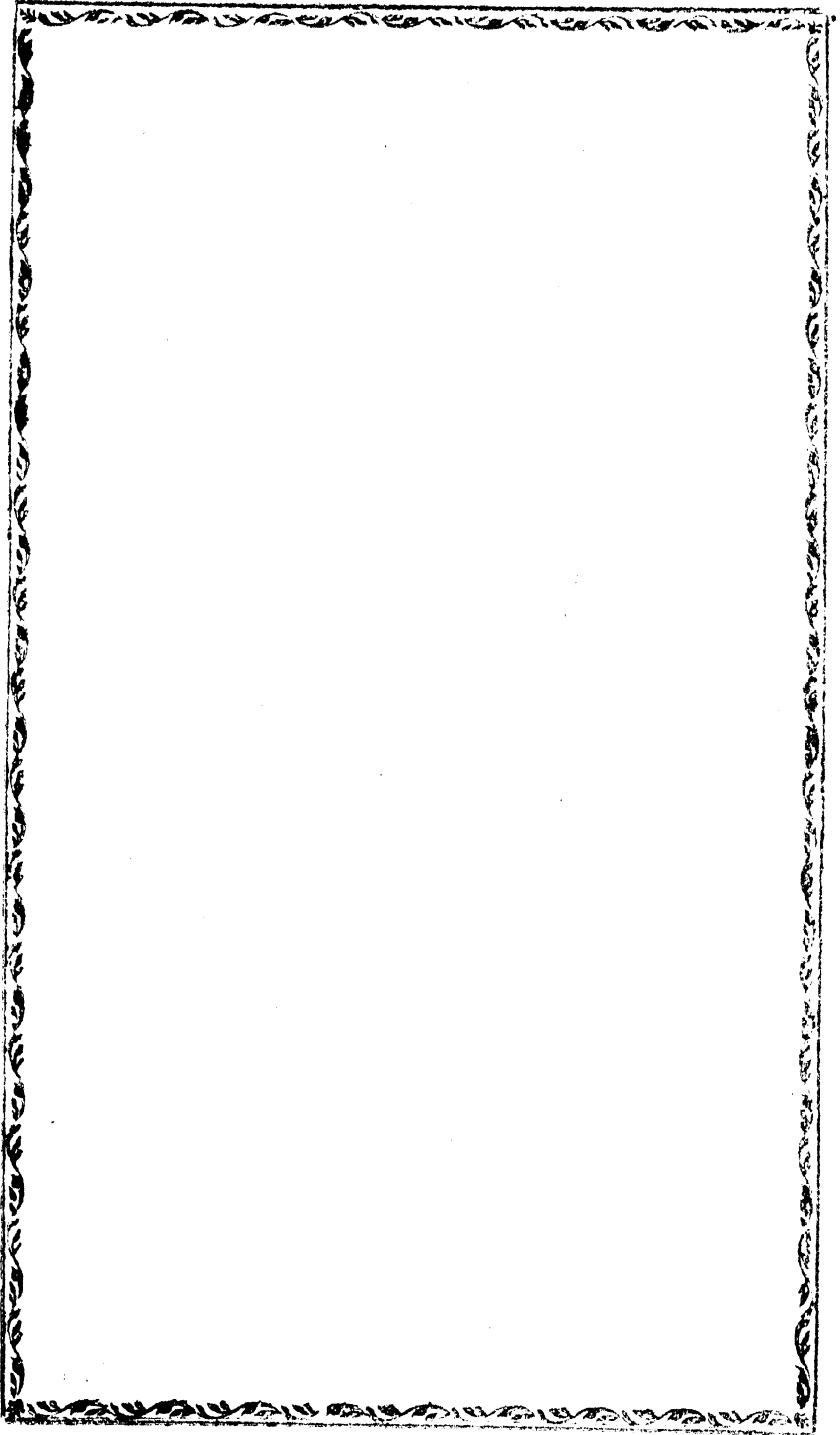
نگاه خدای کریم و کار ساز بی نیاز را هزاران هزار  
 سپاس که این رنگین نامم با انضال بیهمال ادبجان

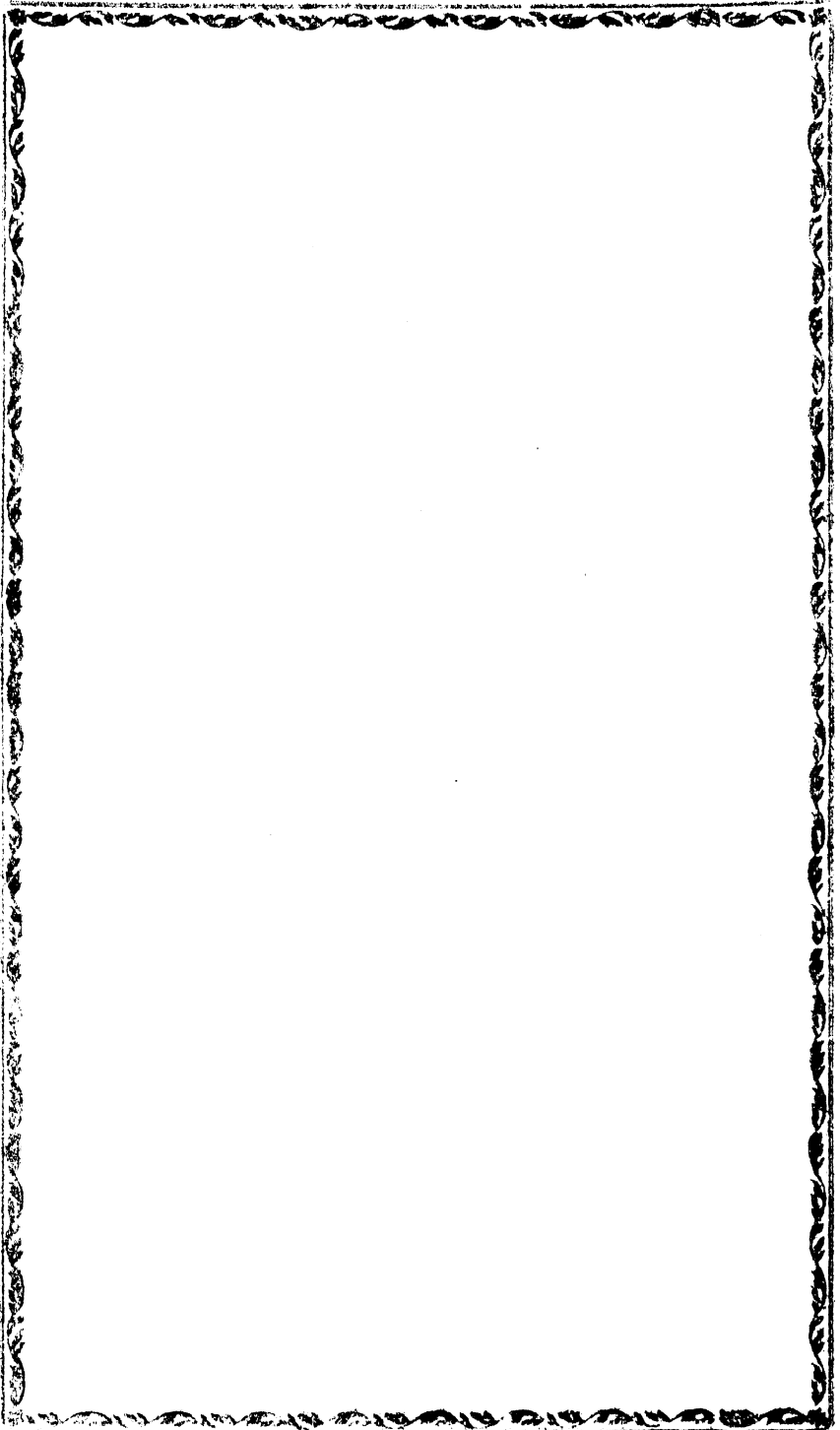
با تیره مجلّت و اضطراب و هجوم مشاغل و افکار در همین  
 وقت خواهش این سراپاگاهش با تمام رسید اول  
 هنگام آغاز این نامه خیال چندان استعجال نبود لیکن  
 چون در همین اثنا خبر استغنی شدن عالیجناب معالی القاب  
 مهروح و الاشان و بسرامی بهادر فرغ سمع این ناتوان  
 کرد و بر یقین معلوم گردید که عالیجناب مهروح بکمال مجلّت از  
 کشور هند وستان نهضت فرماید و لایت جنت نشان  
 انگلستان خواهند گردید خیال اتمام تالیف این رساله قبل از  
 تشریف بری عالیجناب معالی القاب مهروح که همگی مدتش زیاده  
 از دو ماه باقی نبردیش از پیش بر افزود نامزم بر افضال  
 بیهمال خداوند مفضل که بعون عنایت بیغایتش با همه  
 هیکم الفرمستی از کارهای ضروری سرانجام تالیفش بدان  
 سرعت و استعجال کمال صورت بست که به همین مدت  
 قلیل بعد تسوید و نبیض چاپ هم گردید و نقض مدعیان  
 چنانکه باید و شاید بر کرسی حصول مامول به نشست الهی  
 نارسم و آئین تالیف و تصنیف به جهان گزران باقی

است این اسماک عجمه ام به یمن ذکر محمد عالی جناب محمد و  
 والا صفات بلند در جاتم مرغوب هنر پندان روزگار  
 و مطلوب دانشمندان این کهنه دور دوار باد \* للمولف  
 الهی این طراز نادر انداز \* که آمد خامه ام را مایه ناز  
 بسند خاطر اهل سخن باد \* قبول حضرت مهروح من باد  
 به فیض ذکر آن مذکور آفاق \* شود این نامه ام مشهور آفاق  
 همین بس مرده سعی خامه من \* بود نامی بنامش نامه من  
 الهی تا بود خورشید رانور \* مر این نامه بنامش باد مشهور  
 عزیزش ساز در چشم دبیران \* بر می دارش ز طعن حرف گیران  
 الهی هر شب و روز و مه و سال \* بود مهروح من سرور و خوشحال  
 بدارش جاودان ای خالق دارا \* به تخت کامرانی جلوه آرا  
 شمع فیض آن والا مناقب \* بود تا بنده تر از مهر مناقب  
 دعایش در دین صبح و مساباد \* مقارن با اجابت هر دعا باد

تمام شد







by the author during the time of the mutiny, and in the settlement of the Nawab Nazim of Moorshedabad's debts. Sir R. Temple's qualifications can not be enumerated in full in this small work. May his shadow never get less !

---

As regards his personal virtues, Sir R. Temple is exceedingly kind and courteous, and has always exhibited an eagerness to establish friendship and good feeling between the Europeans and the Natives, with the view to promote the welfare of this country. He has given admission to the Hindoos as well as Mahomedans to join his parties and social gatherings, and has very often invited them to the *Rhotas* during the hot seasons. He has made a careful inspection of all the remotest parts of the country with a view to render good administration and promote the happiness and comforts of the subjects, and his measures generally tend to the good of the country. During the late famine he inspected every afflicted part of Bengal and adopted excellent measures to save people from starvation and ruin. He has devoted much time and attention to the municipal affairs of Bengal. He has never failed to confer special favours on those who are really worthy and deserving of them; one of the recipients of such favours, is the author whose language fails to thank him for them. His recent act of kindness towards him (the author) has been the appointment of his son Moulvi Ashrafuddeen Ahmed to the office of Motawallee of the Hooghly Imambarah. At the time of conferring on the author the title of Nawab, bestowed by His Excellency the Viceroy, Sir R. Temple invited a large number of Europeans and Native Rajahs and Chiefs, and having robed him in their presence gave him the *Sunad*, and made a pleasant speech as to the services rendered by him to Government from time to time. He referred particularly to the services rendered

Several budget debates in the Legislative Council of His Excellency the Viceroy.

Essay on the balance of trade between England and India.

Several Statements in the Legislative Council of the Governor General on the extension of the Paper Currency

The Bengal Famine Report.

Speeches in the Legislative Council of Bengal at the beginning and end of winter Session of 1874-75.

Several Minutes on Education published in the *Calcutta Gazette*.

Dr. George Smith gives, in the *Calcutta Review*, a correct list of the articles contributed to it by Sir R. Temple, with one exception, *viz*, that on the Punjab which was not written by him.

Sir R. Temple has exhibited water colour pictures in the Simla Fine Arts Exhibition from 1868 to 1872, and at the Calcutta Exhibition of 1871-74.

Sir R. Temple is the representative of a noble family that can trace back its pedigree for many generations. He married first in 1849, Charlotte Francis, the youngest daughter of B. Martindale Esq., of London, and has issue by her, two sons and one daughter. He married again in 1871, Mary Augusta, eldest daughter of C. R. Lindsay Esq., of the Bengal Civil Service, Judge of the Chief Court of the Punjab. By this amiable lady he has one son.

of the Punjab Tenancy Bill. He also took part with Sir W. Mansfield and Mr. G. Dickson in advocating a legal tender Gold Currency for India. In 1869, he went to England, and on his return remained from the year 1870 to 74, Financial Member of Council, his term of office having been extended by the Secretary of State for one year beyond the usual period. He was also President of the Central Committee in India for the International Exhibitions at Kensington from 1871 to 73. He recommended a system of life Assurance by the State in India. In 1874, he was deputed to direct relief operations in the field at the beginning of the famine in Behar and Northern Bengal. In the same year, on the 9th April, he was appointed Lieutenant-Governor of Bengal to which office he does justice up to the present moment.

Sir R. Temple was much employed in drafting the Punjab Reports from 1852 to 1859 and the Punjab Civil Code under the direction of the local Government. His published writings are the following :—

The report on the Trans-Indus Frontier tribes.

The minute on Bengal Indigo.

Reports on the Central Provinces from 1862 to 1866;

these reports explain his administrative policy.

Report on public opinion among the natives.

The editing of the Hislop papers on the aboriginal languages of the Central Provinces.

Budgets and Financial Statements 1868 to 1873 ;

These statements explain his financial speeches on the policy.

1854 and 1855, he was Secretary to the Chief Commissioner (Sir J. Lawrence) of the Punjab, and in 1856 proceeded to England.

He returned to India towards the latter end of the year 1857, and rejoined Sir John Lawrence's Staff at Delhi, in 1858, he was appointed Secretary to the Punjab Government and wrote a report on the Trans-Indus Frontier tribes. In 1859, he became Commissioner of the Lahore Division and also special Commissioner for the award of compensation to sufferers in the mutinies. In 1860, he was Head Commissioner of Paper Currency, Chief Assistant to the Financial Member of Council, Member of the Bengal Indigo Commission, Member of the Military Finance Commission, President of the Civil Finance Commission, Member of the Commission for Police Organization in India, and deputed to Arracan, Pegu, and Tenasserim, together with Colonel H. Bruce, to report on the formation of a Chief Commissionership of Burmah.

In 1861, he was deputed by Lord Canning to Hyderabad, (Deccan) Nagpore, Saugor, and Jubbulpore on special financial duty. From 1862 to 64 he remained Chief Commissioner of the Central Provinces, and in 1865, proceeded to England.

On his return to India he rejoined his place in the Central Provinces and in 1866, made C.S.I.

In 1867, he was made K.C.S.I., and was appointed Resident at Hyderabad, Deccan. In 1868, he was Foreign Secretary, Secretary to the Order of the Star of India, Financial Member of Council, and in charge

charge of his duties in an honorable manner which gained for him the approval of His Excellency the Viceroy, and in consideration of which His Lordship was pleased to confer upon him the title of Nawab which is regarded by the Mahomedans as the greatest distinction one could attain to. May we hope that he will live long to enjoy it."

Part. VII.

"DOORDANA," PEARLS.

The Honorable Sir Richard Temple, K. C. S. I., eldest Son of Richard Temple Esquire, J. P. of the Nash Kempsey, Worcestershire, was born on the 8th March 1826, educated at Rugby under Dr. Arnold, was in the sixth form under Dr. Tait, and at the East India College, Haileybury. He was headman in the College and gained medals in classics, law, history, and political economy. He arrived in India on the 8th January 1847, and has successively held the following offices in India.

In the year 1848, he was Assistant Magistrate at Muttra. In 1849-50, Joint Magistrate at Allahabad. From 1851-53, Settlement officer in the Doabs of Julunder, Rechna and Chuch in the Punjab; he also devoted his time in drafting the Punjab Report and the Punjab Civil Code under the direction of Sir H. Lawrence, Sir J. Lawrence, and Sir B. Montgomery, and in

Honor the Lieutenant Governor of Bengal then placing a garland of Pearls round the author's neck, made a long speech an abstract of which is herewith annexed.

The Lieutenant Governor, in addressing the author, said that he would have made his speech in the Urduo language in which he was in the habit of conversing with him, but as English is the language of Court and could be understood by almost all the persons present in this gathering, his speech would be in that language.

Speech—“Nawab Ameer Ali Khan Bahadoor is not a stranger to those who are present here this evening. His polished manners and excellent behaviour have made him quite an object of regard in almost every mind. When a pleader of the Sudder Dewani Court, he secured the confidence of the Judges, was always respected by them, and was an example to other pleaders of his time. During the mutiny when he was appointed Assistant Commissioner in Patna, his zeal and energy proved him to be worthy of the notice of Government. Here His Honor read a report of Mr. Samuels, which speaks very highly of the author, a copy of which is already published in the Ameer Namah.

In 1867 he was appointed by the King of Oudh to look after his affairs which were in a most deplorable state. His excellent managements are well known to every one and are the subject of much praise and commendation. His appointment as a Commissioner to settle the debts of the Nawab Nazim of Moorshedabad, was most suitable and a more judicious selection could not have been made. He acquitted himself in the dis-

[ 20 ]

Home to his fond mother, devoted wife, and loving children, who await to welcome him.

The remembrance of this Royal visit will out last all other remembrances in every mind.

### Part VI.

A full account of the life of the author is given in his former work the "Ameer Namah," and this is only in continuation of it describing certain important events in his life which happened since the publication of the former work.

The author commences with the praise of the English Government and dwells chiefly on the acknowledgements of rights and appreciations of services of the subjects by Government. He is very grateful to Lord Northbrook for His Lordship's taking into consideration the services rendered by him to Government from time to time.

On the 17th of September 1875, His Excellency the Viceroy and Governor General of India honored the author with the title of "Nawab" together with a khillut. His Honor the Lieutenant Governor of Bengal invited a large number of European and Native gentlemen to witness the ceremony. Mr. Buckland, the private Secretary to His Honor and a very particular and kind friend of the author, dressed him with the khillut and presented him to the Lieutenant Governor. He read the Sunad, signed by His Excellency the Viceroy,

Order's name and on Her behalf. (Full details are given in the original Persian.) In the afternoon His Royal Highness unveiled the statue of the late Earl of Mayo, and at 6 P. M. drove to witness the exhibition of fireworks in the Race Course.

On the 2nd, Sunday, His Royal Highness and Suite attended Divine Service.

On the 3rd, the Prince attended the Convocation of the Calcutta University, when an Honorary Degree of "Doctor of Laws" was conferred upon him. At 10 P. M. His Royal Highness left Calcutta by a special train for Bankipore.

On the 4th, the Prince arrived at Bankipore, was received by His Honor the Lieutenant-Governor of Bengal, held a Darbar, and on the same day proceeded to Benares.

On the 6th, he arrived at Lucknow, passed Cawnpore and reached Delhi on the 11th. Here he witnessed the grand Field Exercise which was so imposing a sight that the Prince acknowledged in his last letter from the Indian shore to Lord Northbrook that, "He shall not easily forget it." He then visited almost all the important places in the North Western Provinces and the Punjab. He was received with all the honors due to his rank by His Highness the Maharajah of Cashmir, saw the Golden Temple at Umritsur, and enjoyed fine sports in the Terai of Nepaul.

On the 11th March, he returned to Bombay and on the 13th left India for England on board H. M. S. "*Serapis*."

The author here prays for the Prince's safe journey

dars. In the afternoon he visited the European General Hospital, and passed through the new Zoological Garden to join His Honor the Lieutenant Governor's Garden Party at Belvedere. After dinner he proceeded to Government House, and was present at a Ball given by His Excellency the Viceroy.

On the 28th, His Royal Highness returned the visits of several of the Maharajahs, held a levee at Government House, and after dinner proceeded to Belgatchia to honor a fete given in his honor by his Indian subjects.

This day the author presented to His Royal Highness the Prince of Wales through His Honor the Lieutenant Governor, a copy of his publication the "*Ameer Namah*," handsomely bound, in a silver casket, and received in return the thanks of His Royal Highness who very graciously had accepted it.

In the forenoon of the 29th, His Royal Highness returned the visits of some of the Chiefs and Sirdars, and in the afternoon attended the races.

On the 30th, the Prince invited His Excellency the Viceroy, and party, to lunch on board H.M.S. "*Serapis*."

In the forenoon of the 31st, the Prince visited several of the public Institutions, in the afternoon attended a Garden Party in Government House, and at night was present at a Ball given in the Town Hall in honor of His Royal visit.

On the first day of January 1876, an encampment was formed in the Maidan, and a Chapter of the most Exalted Order of the Star of India was held at 9 A.M., in the Viceroy's Durbar Tent. His Royal Highness held the investiture in Her Majesty, the Sovereign of the

Chairman of the Corporation. His Excellency the Commander-in-Chief, the Honorable the Chief Justice of Bengal, the Lord Bishop of Calcutta, and other officers in authority were in attendance at the ghat. The author also with other Justices of the Peace, was present. There were a large number of Indian Princes and Chiefs who were especially invited to be present. Tickets were issued for admission to spectators with whom every space available in the ghat was filled. His Royal Highness drove in procession to Government House; when he entered the North Eastern Gate a Royal salute was fired from the ramparts of Fort William, and as he arrived at the foot of the grand stair-case the Guard of Honor of British Infantry drawn up opposite to it, presented Arms, and the Royal standard was hoisted on the Government House. (The details of the ceremonies are given in the original Persian.) After dinner His Royal Highness and the Viceroy visited English's Theatre.

In the forenoon of the 24th, His Royal Highness received visits from several Maharajahs, and in the evening, accompanied by Lord Northbrook, drove through certain parts of the town which were beautifully and brilliantly illuminated.

The 25th, being Christmas day, His Royal Highness attended Divine service at the Cathedral, and at 4 P. M. proceeded to Barrackpore where he passed the night.

On the 26th, being Sunday, the Prince attended Divine service in the Barrackpore church.

On the 27th, His Royal Highness returned to Calcutta, and received visits from several Chiefs and Sir-

~~the greater portion of the day on board the "Serapis."~~

On the 25th, he left Bombay, visited Colombo, Kandiy, and other places, and arrived at Madras on the 16th December. He was well received by a large attendance of all classes of the community in this Presidency. On the evening of the 17th, there was a grand reception in the Government House, and later at half past ten a display of fire-works.

On the morning of the 18th, the Prince of Wales' race meeting took place. In the forenoon the Prince received an address of the Senate, and in the evening attended the public entertainment consisting of Indian nautches and songs.

H. M. S. "*Serapis*" conveyed our Royal guest from Madras and steamed proudly in Diamond Harbour on the morning of the 22nd December. His Honor the Lieutenant Governor of Bengal, with his personal staff, proceeded to Diamond Harbour to meet His Royal Highness on board the "*Serapis*." The steamer left Diamond Harbour on the morning of the 23rd, and arrived off Prinsep's-Ghat at 1 P. M., under a Royal Salute from the ramparts of Fort William. At 4 P. M., a deputation from the Government of India waited on His Royal Highness the Prince of Wales. At 4-30 P. M., the Prince, accompanied by His Honor the Lieutenant Governor of Bengal, and attended by his own suite, landed under Royal salutes and naval Honors. His Excellency the Viceroy, attended by his personal staff, received His Royal Highness on the pontoon, where an address from the Justices of the Peace for the Town of Calcutta was read by the

was presented to His Royal Highness. In the after-noon the Prince paid a further series of return-visits to some of the native Princes and Chiefs, and in the evening laid the foundation stone of the Prince's Dock.

On the 12th, His Royal Highness proceeded to see the Elephanta Caves, and the next morning left Bombay for Poonah. Great preparations were made here for his reception.

On the 16th, His Royal Highness returned to Bombay and presented new colors to the Marine Battalions. In the evening he witnessed the fire-works, and later attended the State Ball given in the Government House at Parell.

On the 17th, His Royal Highness went out to see the Sanapore Burning ground of the Parsees, the Crawford Market, and the European General Hospital.

On the 19th, the Prince of Wales and suite arrived at Baroda. The town was handsomely decorated. The Prince, in company with H. H. the Guiekwar and Sir T. Madhava Rao, k. c. s. i., proceeded to the Residency where he remained during his stay at Baroda. Here His Royal Highness witnessed the combat of wild elephants which was amusing as well as interesting.

On the 20th, the Prince went to see the hunting ground of the Guiekwar. On the evening of the 21st, H. H. the Guiekwar gave a grand Banquet in honor of H.R.H. the Prince of Wales, Sir Madhava Rao made an admirable speech to which the Prince made a short response which gave great pleasure to the native community.

His Royal Highness paid a visit to Momedabad, and

route was one dense seething mass of people of all castes.

On the 9th, salutes were fired from the fleet and land Batteries, and ships were dressed in honor of His Royal Highness' birth-day. At 10 A. M., the Prince received visits from the native Princes, Chiefs, and Sirdars, held a Darbar, and at 4 P. M., went on board the "*Serapis*," to cut his birth-day cake. In the evening the procession to view the illumination was formed. The Royal Party proceeded through the illuminated streets of Bombay, and was everywhere greeted with marked enthusiasm by every section of the vast community which crowded the streets and filled the houses along the line of route. The Prince was highly pleased with his reception and the magnificence of illumination.

On the 10th, His Royal Highness received visits from a number of Chiefs and Sirdars, and at 4-15 P. M., held a levee which was numerously attended. After the levee the Prince went to honor the children's fete where he met with a most cheering reception. About ten thousand children were brought together. Some Parsee maidens advanced towards His Royal Highness and hung garlands of flowers round his neck. This pretty and imposing sight was a novelty for him and his extreme affability was the subject of comment. Several Parsee ladies were then presented to the Prince, and after staying a short while there His Royal Highness entered his carriage. In the evening the Prince paid several-return visits and later in the evening attended the Byculla Club Ball which was a great success.

On the 11th, an address from the Bombay University

entered the harbour of Bombay under the thundering Royal Salutes from the batteries in land as well as the men of War. At 3 p. m., His Excellency the Viceroy, accompanied by his suite, went on board the "*Serapis*" under a salute from the flying squadron. At 4 p. m., the guns of the squadron thundered out again a Royal salute which denoted the landing of His Royal Highness the Prince of Wales. The enthusiasm evoked when the Prince stepped from the Royal barge which bore him from the "*Serapis*," was indeed most wonderful. Numerous loyal subjects, joy beaming from their countenances, had congregated to witness the landing. The acclamations and cheers rent the very air. His Royal Highness accompanied by His Excellency the Viceroy, was brilliantly received by His Excellency the Governor of Bombay, His Excellency the Commander-in-Chief, the Chief Justice, and other high officials. There were upwards of 70 Indian Princes, Chiefs, and Sirdars present to do him homage. Mr. Dusabhoy Framjee, Chairman of the Municipal corporation of Bombay, read an address of welcome which the Prince after listening to with marked attention made a suitable reply. The Viceroy then introduced to him the several native Princes and Chiefs who were assembled there. After going through a round of introductions, His Royal Highness followed by Lord Northbrook stepped into his carriage and proceeded to Government House. The streets were splendidly decorated with a series of eight triumphal arches along the route. The reception in the streets was most enthusiastic, intense excitement prevailed and the whole

what an attractive building it will be when finished, those who see it in the course of construction cannot judge better until it is completed.

The appointment of the commission for the trial of Malhar Rao, although not necessary, was done chiefly with the object of giving every possible means to the Maharajah to prove his innocence. He was dethroned not only for this treachery but on the whole he was considered unworthy to rule over his subjects. However, the Viceroy still retained some respect for him, and fixed a pleasant place for his future residence, with an allowance for his maintenance paid from the Baroda Treasury.

The Maharajah Govind Rao, a scion of the same family, was placed on the throne, but being a minor, the Viceroy appointed Sir Madhava Rao K. C. S. I., formerly attached to the Indore Court, to administer, with the transfer of Colonel Phayre and appointment of Sir R. Meade in his place.

---

#### Part V.

His Royal Highness the Prince of Wales took leave of his Royal mother, our most Gracious Majesty the Queen, and left London for India on Monday, the 11th October 1875. His Royal Highness travelled through France and Italy, and at Brindisi embarked on H. M. S. S. "*Serapis*."

He visited several places on his way, and on the 8th of November the "*Serapis*" with its precious burden

languages and well connected. He is the Ameer's sister's son. When in Calcutta he very graciously condescended me with a visit, and we passed a very agreeable evening.

#### Part IV.

Maharajah Khandi Rao, predecessor of Malhar Rao, was a very good administrator. He helped the British Government at the time of the late mutiny in 1857, and was ever devotedly and faithfully attached to it.

After his death when Malhar Rao succeeded him, the administration took a different turn. Malhar Rao was a man of pleasure and State affairs were consequently neglected. Those in power and authority took advantage of this and became oppressive to the Ryots to such an extent that Jumna Baye, wife of the late Maharajah, applied to the British Government for help. Colonel Phayre, the Resident at Baroda, had very often brought to the Rao's notice the mismanagement, in his Government, but they were unheeded. Moreover, the Maharajah, applied to the British Government for the Resident's transfer from Baroda, and not being successful in this, attempted his life by foul means. When the intelligence of this wicked act was reported for the notice of His Excellency the Viceroy, His Lordship took proper steps to investigate the affair and his actions in this respect were just and proper. His Lordship's policy to some at first did not appear sound, but soon after was pronounced to be worthy of praise. Similar to a person building a house, it is the builder who knows

simply to give employment, to the poor. In my rough calculation I am of opinion that about 90,000 men were thus employed.

When the affliction fairly abated, Lord Northbrook personally visited some of the places, and approved of the excellent arrangements which the authorities entrusted had carried out. The author was in Barh when visited by His Lordship. An address was presented to His Excellency by the inhabitants of Barh and the adjacent places which His Lordship very graciously accepted. He showed much attention and received well the respectable persons who were present there to thank His Lordship for saving them from ruin.

---

#### THE MISSION TO YARKAND.

The Honorable Sir T. D. Forsyth was ordered to conduct a mission to Yarkand for the purpose of concluding a commercial treaty with His Highness the Ameer of Yarkand and Kashgar.

Although a negotiation for the mission was formed in the time of the late Earl of Mayo, it was never concluded till the present Governor General assumed the Viceroyalty of India. The parties forming the mission were received with every honor and distinction due to their respective ranks, and it need hardly be mentioned that the object was gained when entrusted in such able hands. The Envoy Syed Mahomed Yakoob Khan Tarah, who was deputed by the Ameer of Yarkand, came twice to Calcutta. He is a person of vast information and talents, is the master of several

## THE LATE FAMINE.

The hardships and difficulties experienced in certain parts of Bengal in the year 1873 are well known to every person. It was in the latter end of this year that Bengal was threatened and visited by a very severe Famine. For want of the usual fall of rain the produce in grain was very poor. The places which seemed to suffer much were Durbhunga, Tirhoot, Behar, and Patna. The price of grain increased daily and to such an extent that the poor were driven almost to starvation.

His Excellency the Viceroy was in Simla at the time, but on receipt of this sad intelligence he lost no time in coming down to Calcutta to render assistance, and with much efforts, succeeded in affording the relief which the all but starved needed.

A general meeting was convened in the Town Hall, where the matter was thoroughly discussed. Two committees were formed in Calcutta, besides others in the Mofussils, to carry out the schemes of relief. The rich Zamindars, merchants, and others, subscribed among themselves a large sum of money for the benefit of the poor. Grain was imported from Rangoon and other distant places, and arrangements were made to convey provisions to places distant from the Railway Stations. A branch Railway line was opened at Barh to convey grain to Durbungah, the River Ganges being crossed by steamers ordered there to be in attendance for the purpose. The author also was one day at Barh with Sir R. Temple.

Several improvements were made in different places

He generously endowed a large sum of money for the Mahomedan Institution at Allygurh.

---

#### NAWAB NAZIM OF MOORSHEDABAD'S DEBTS.

One of the many magnanimous and noble acts of our worthy Viceroy was the taking in hand and adjusting the pecuniary difficulties of the Nawab Nazim of Moorshedabad.

A bill was introduced in the Viceregal Council and three Commissioners appointed (one of whom the humble author was nominated) to adjust the multifarious claims that were advanced against the Nawab. The matter was properly settled by the Viceroy and the Nawab and all his dependents will ever sing the song of gratitude to his magnanimity.

---

#### MARRIAGES OF THE DAUGHTERS OF THE KING OF OUDH.

His Lordship's next act of munificence was in interesting himself and obtaining sanction from the State of a large sum of money consequent on the celebration of the marriages of the daughters of the King of Oudh, with a liberal promise that on any such happy occasion as much would be done. The king is truly very grateful to him for all his acts and promises, and so are all the subjects of Her most gracious Majesty who have the good fortune to be placed under such excellent administration.

---

## Part III.

The advantages and benefits derived by the subjects of Her most Gracious Majesty the Queen through the medium, or I may say, the administration of Lord Northbrook, during His Lordships tenure in office as the Viceroy and Governor General of India, the first and foremost is the abolition of the Income-Tax, an emergency which in the political state of affairs which Her Majesty's subjects were called upon to meet in time of need and which they very cordially assented to, was thought, by happy auspices and favorable events, by His Lordship to be no longer incumbent on Her Majesty's loyal subjects, and hence its abolition for which both he and the crown had the best of their blessings. Several of the mostdeserving of the chiefs and officers in authority of the native community who have prominently, by their strenuous exertions and loyalty to the crown, brought themselves to repute and recommendation, have during the administration of this noble Viceroy, been justly and deservedly advanced to rank and postion.

---

 EDUCATION.

His Lordship has always been a true lover of the advancement of Education. He laid the foundation stone of the Calcutta University, and in a very encouraging speech in March 1872, stimulated the natives of this country to exertions. He founded several new Institutions in the Province of Bengal and introduced the Arabic and Persian languages in them besides English.

Lordship in language which it will be difficult to give a version of in this language.)

This sad event cast a dampness over the geniality of His Lordship's disposition. Judging from appearances he would seem to be of a weak constitution, but his mental abilities as an administrator and representative of the Crown are beyond conception. Thanks be to Her Majesty the Queen and the Secretary of State for Indian affairs who have honored us by sending such an incomparable gem to rule over us. Lord Northbrook did not seem at all anxious, at the onset, to take the burden of the responsible duties of the administration of India on his shoulders, but by the urging persuasion of his friends he accepted to do us justice, and thereby prove himself worthy of his country in the glory of serving it. His intentions were never to hold a bare lofty title but to concentrate the best qualities of his nature, to do justice to the affairs of India with which he was familiar in his old official capacity. It is well known that his coming to India gave ample cause of anxiety to his family and friends, but he considered duty paramount to all the attractions and pleasures of home. His system of administration has made him quite an object of love and regard among the people of India over whom he rules. He appreciates the good acts of his subjects, and favors distinctions on those who deserve them. He looks upon all with an impartial eye, and is always conscious of the high and noble vocation which he has been called by Her Majesty to perform. His administrative reforms has quite won over hearts and his memory shall remain with us ever dear and cherished.

6. Hon'ble Francis Henry, born on the 22nd July 1850.

Thomas George Baring, Baron Northbrook, was born on the 22nd July 1826 and was educated at the Christ College, Oxford, where he gained the highest academic degrees. He then received a good political education and commenced his active life in the Board of Trade in the year 1848. He was subsequently appointed Private Secretary to Sir George Grey and was afterwards with Lord Halifax for some time. He was taken as a Member of Parliament for Penrhyn and Falmouth in 1857. In 1859 he was appointed Under Secretary for India under the Palmerston Ministry. In 1861 he was attached to the war office as an Under Secretary and in 1869 was created privy councillor. His eloquent speech in the House of Lords in introducing the Army Bill produced a great sensation. He was then appointed the Viceroy and the Governor General of India. He married on the 6th September 1848 third daughter of Henry C. Sturt Esq. Critchill Dorset, and by her who died on the 3rd June 1867, he has the following issue.

The Hon'ble Francis George Baring, a Captain in the Rifle Brigade, born 8th December 1850.

2. Hon'ble Jane Emma Baring, born on the 24th April 1853.

3. Hon'ble Arther Napier Thomas Baring, R. N. born on the 3rd June 1855 and lost at Sea on board H. M. S. *Captain* on the 8th September 1870.

(The author here depicts the melancholy so natural to the loss of so amiable a wife and partner to His

Baring a minister of the Lutheran church at Bremen, was a Virginia merchant having by his honesty of purpose and commercial inclination and pursuit, risen to wealth and commendation, settled himself in Devonshire. From this period the commercial transaction of the family began to progress steadily. His third Son, Sir Francis Baring of Stratton Park, Hants, the great grand father of our present Viceroy, extended his commercial transactions to London, soon rose to eminence, and was created a Baronet on the 29th of May 1793. He married in 1766 Harriet, daughter of William Herring Esqr., of Croyden, by whom he had five sons and five daughters. His eldest Son Sir Thomas Baring succeeded him in 1810. He married, on the 13th September 1794, Mary Ursula, eldest daughter of Charles Sealy Esquire, and died in 1864. His son Sir Francis Thornhill Baring was born on the 20th April 1796, and was created the First Baron Northbrook in 1866. He married first on the 7th April 1825, Jane Grey, the fifth daughter of the late Hon'ble Sir George Grey, Bart G. C. B. She died on the 20th April 1838. He married a second time on the 31st March 1841, Lady Arabella Georgina Howard, second daughter of Kenneth Alexander the first Earl of Effingham. His Lordship had issue by the first marriage.

1. Thomas George, our present Viceroy.
2. Hon'ble Mary, born on the 31st May 1827, married on the 21st April 1864 John B. Carter Esq.,
3. Hon'ble Hannah, born on the 26th April 1831.
4. Francis Grey, born in 1832 and died 1833.
5. Hon'ble Alice, born on the 4th June 1833.  
by the second marriage.

Thou hast not only shed the blood of one who was the source of pleasure, protection, and Justice, but thou hast without fear disgraced even bravery itself\*.

“ *Ai kam az roobah namat shere gooftan Juhileest,*  
 “ *Ein che ab-i-teigh ander khoon-i-beja raikhti.*

Translation.

Thou art worse than a fox †, and it's ignorance to style thee a lion, ‡ as thou hast shed the blood of an innocent person.

“ *Gownar-i-ekta-i-marday ra chunan dadi babad,*  
 “ *Sang-i-bad,owhur shoodi bar lall ekta raikhti.”*

Translation.

Thou hast destroyed the unequalled gem of bravery; thou art a worthless stone and hast crushed the incomparable lall ||.

Part. II.

The Right Hon'ble Thomas George Baring, Baron Northbrook of Stratton Park, Hants, now the Viceroy and Governor General of India, is descended from an ancient Saxon Family of Beeringe. His ancestors from the time of William, Prince of Orange, have been either Municipal officers or Lutheran ministers of the City of Bremen on the river Wesserin, Germany. John Baring, grandson of Peter Baring a Dutchman and son of Franz

\* The author here alludes to the cowardly act of Shere Ali in coming from behind and striking the blow. Had he been a brave man he would have met face to face.

† Fox is considered to be the most coward of all animals.

‡ The murderer's name was Shere Ali. "Shere" in Persian means a lion.

|| Lall is the most valuable of all gems and is very scarce.

## THE BARING NAMA.

### Part I.

Lord Mayo was assassinated at Port Blair on the 8th February 1872 by the hands of a hard hearted villain named Shere Ali. His remains were brought to Calcutta in the Steamer Daphney with solemn ceremonies. The vehement outburst of grief of the people of India at the sight of the coffin of their late Viceroy is beyond description. Men of all nations and creeds were seen present at the landing, and with depicted sorrow joined the slow and solemn procession. He was laid in State in Government House. The silent mourning was kept up for two days. His remains were sent to England on the 21st.

Here the author expresses his sorrow in some very excellent verses which run as follows :—

Persian verses romanized.

*" Ah ! Sad Ah ! azan Sadma-i-gam !*

*" Haif ! Sad Haif ! azan dust-i-Sitam !"*

Translation.

Grief upon grief from this sad calamity.

Injustice upon injustice from the cruel hands of the murderer.

Another Verse.

*" Ein na khood-i-aish-o-amn o-adl tanha raikhti,*

*" Abroo-i-mardumi ham bimahaba raikhti !*

Translation.

## INDEX.

- Part I.** Contains an account of the Earl of Mayo's tragical ending in the Andaman Islands in the bloom of life. This is in continuation from Ameer Namah of His Excellency's career.
- Part II.** Contains a sketch of Lord Northbrook's family and an account of His Excellency's career in England before His accession to the Viceregal throne.
- Part III.** Describes the important events in the administration of India during the Viceroyalty of Lord Northbrook:—abolition of the Income-Tax—Education.—The Nawab Nazims' debts and his daughters marriage.—The marriages of the daughters of the King of Oudh.—The late Famine—The mission to Yarkand.
- Part IV.** Contains an account of Baroda.
- Part V.** Describes the visit to India of His Royal Highness the Prince of Wales.
- Part VI.** Continuation from Ameer Namah of the notes of the author including the distinctions which have been conferred on him by Government to date of the compiling of this work.
- Part VII.** Contains a short sketch of the life of the Hon'ble Sir Richard Temple, K.O.S.I.,
-

his earnest endeavours for the good of my country. This work is, with all its defects, written in the 66th year of my age. In as much as the major portion of this work contains a biography of His Lordship and an account of His Lordship's family I have, therefore, styled it "*Baring namah.*"

AMEER ALIE.

---

and the great who have been before us, are faithfully mirrored, is most congenial to my mind. The few treatises which I have hitherto written were actuated by this particular liking."

The "*Ameer namah*" which was my first production, contains a short sketch of my life and my family, the British administration in India down to the time of the late Earl of Mayo, a dedicatory chapter to Her Majesty the Queen with an account of the visit of His Royal Highness the Duke of Edinburgh to India, and the general progress in the country under the English administration in comparison to that under the Moguls. The Earl of Mayo very kindly forwarded a copy of this work for the gracious acceptance of Her Majesty who was pleased to honor me by Her kind acceptance of it and thanked me through the Secretary of State for India, *vide*, letter to the Governor General in Council, No. 59 of the 10th August 1861.

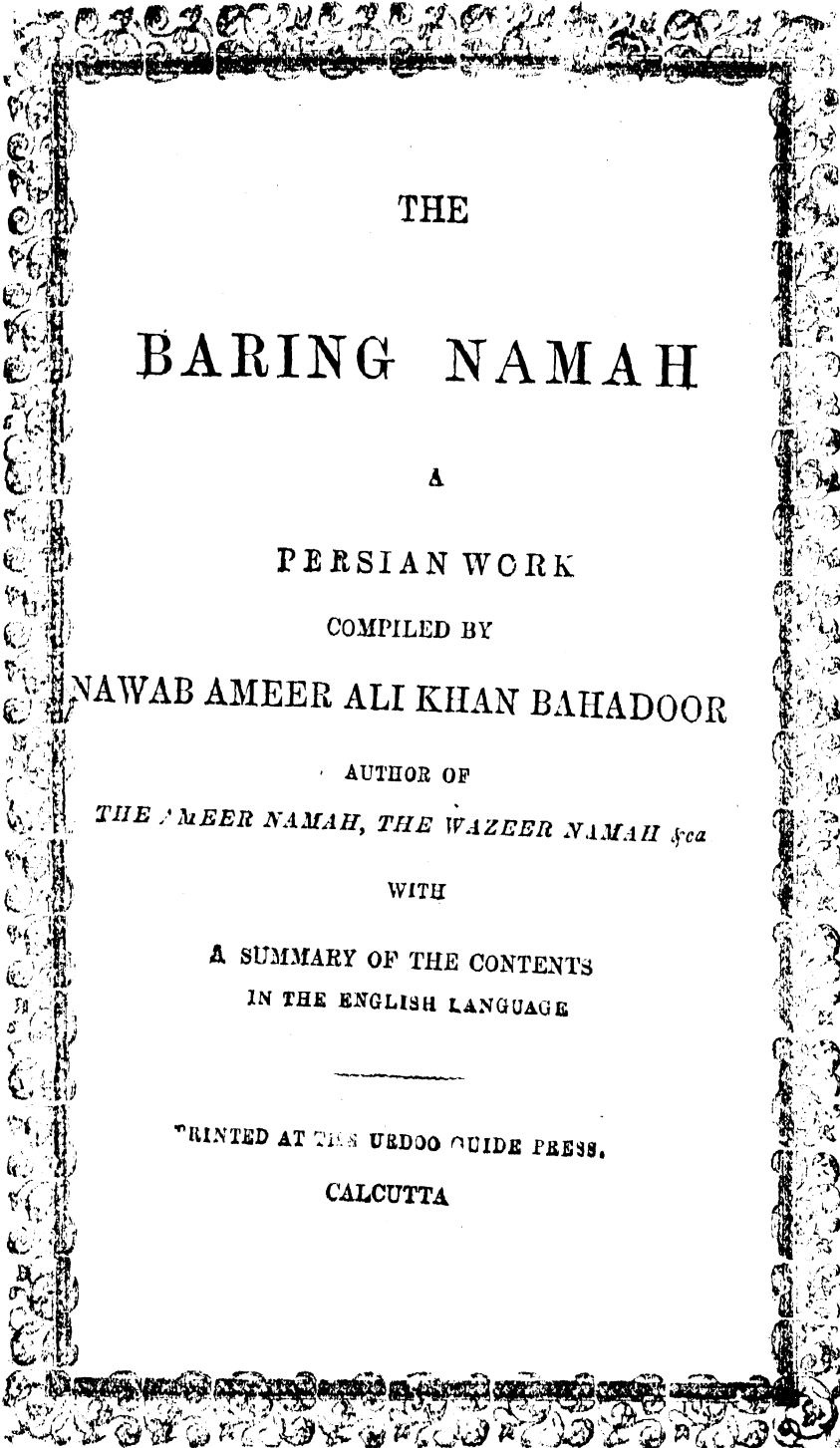
The "*Vazeer namah*" my next production, a history of the Royal Family of Oudh, the agreeable companion of my leisure hours for the last four or five years, when about to be finished and sent to the press, my anxiety as to what should next occupy my spare moments (usually whiled away in historical researches,) deeply engrossed my mind. The happy thought of attempting a biography of Lord Northbrook, with an account of the noble family to which he belongs (to show to the people of India the self sacrifice with which the great men of England have devoted themselves to the welfare of these climes) occurred to me, and I now trust that His Excellency will be graciously pleased to accept this humble tribute to his nobleness of character and

## PREFACE.

To those who are ignorant of the Persian language, in which this work is written, I most respectfully append a Summary of its contents in the English language and solicit their kind indulgence in all its shortcomings. To render a literal translation from a language so full of oriental happy thoughts and imageries, it would be vain and vapid in me to attempt, and in the mother language I would solicit some indulgence at the hands of my critics.

The work opens with an exordium in praise of the Deity and eulogium in honor of the Prophet and his family, followed by the passage "Be it known to men of wisdom, that I, Ameer Alie, a Shia native of Barh in Patna, and resident of Calcutta, and a faithful and devoted subject of the British Crown, since arriving at the age of discretion have always sought for knowledge, the society of the good, and the advancement of useful objects. Knowledge is an ines imable treasure which, unlike and above all other treasures of this world, advances the more it is pursued ; it needs no safeguard to protect it, is always in the keeping of its possessor, and among other advantages gains him honor and respect from all. Of all branches of knowledge or learning, History, in which the past and the lives of the good





THE  
BARING NAMAH

A

PERSIAN WORK

COMPILED BY

NAWAB AMEER ALI KHAN BAHADOOR

AUTHOR OF

*THE AMEER NAMAH, THE WAZEER NAMAH &c*

WITH

A SUMMARY OF THE CONTENTS  
IN THE ENGLISH LANGUAGE

---

PRINTED AT THE URDOO GUIDE PRESS,

CALCUTTA









